



שופר

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

۱۳-۹۳



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



لری کینیک سلطان مصاحبه گران در گفتگو با شوفار

نشریه شوفار - سال سیزدهم - شماره ۹۳ - ایلول ۵۷۵۵ - آگوست ۱۹۹۵ - شهریور ۱۳۷۴

PaineWebber

We invest in relationships

Established 1879

Complete Financial Services

خدمات کلی سرمایه گذاری

در: سهام (STOCKS)

اوراق قرضه (دولتی - شرکتی - ایالتی) (BONDS, CORP. - MUNI. - GOVT.)

صندوقهای تعاونی پول (MUTUAL FUNDS)

انواع حسابهای بازنشستگی (RETIREMENT PLANNING)

بیمه عمر (ANNUITIES / INSURANCE)

برنامه ریزی مالی (ESTATE PLANNING)

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت (CENTRAL ASSETS ACCOUNT, RMA)

حسابهای شرکتی با مزیت صدور اعتبار اسنادی (LINE & LETTER OF CRED)

حسابهای تراست (TRUST)

Sam Amir-Ebrahimi

سام امیر ابراهیمی

معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President-Investments

آدرس : 131 S. Rodeo Drive, Suite :200 Beverly Hills, CA 90212

(TEL.) تلفن رایگان : 8914 - 545 - 800 - 1 ، داخلی (EXT.) 3801

(TEL.) مستقیم : 3801 - 281 - 310 ، (FAX) فکس : 4644 - 281 - 310

The
Olympic
Collection



Banquet and Conference Center

سالن های مجلل و باشکوه برای برگزاری جشنها و کنفرانسها با سرویس بی نظیر

اطلاعیه المپیک کالکشن

در مورد کیتترینگ

در منازل، هتلها و سازمانها

«المپیک کالکشن» ضمن گسترش فعالیتها، آمادگی خود را برای پذیرایی با بهترین غذاهای ایرانی و بین المللی از مهمانان شما، علاوه بر محل المپیک کالکشن، در منازل، هتلها و سازمانهای مورد نظرتان را اعلام می دارد.



المپیک کالکشن کلکسیونری از:

- سالن های متعدد و مجلل با ظرفیت ۵۰ الی ۲۰۰۰ نفر
- جهت برگزاری هر نوع جشن ها و کنفرانس ها
- مجهزترین دستگاههای پخش صوت و تصویر
- مدیران و طراحان ایرانی و خارجی
- غذاهای ایرانی، بین المللی و گلت کاشر (در صورت درخواست)

R.C.C. (GLATT KOSHER) تحت نظر ریانوت
11301 W. OLYMPIC BLVD.
AT SAWTELLE
LOS ANGELES, CA 90064
PHONE: (310) 575-4585

Iranian American Jewish Federation

فدراسیون یهودیان ایرانی

با کمال خوشوقتی

جشن با شکوه فدراسیون بمناسبت روش هشانا

آغاز سال نو یهودی ۵۷۵۶

را روز یکشنبه ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۵

در سالن مجلل سنچری پلازا هتل برگزار مینماید

مهمانی شام

با شرکت هنرمندان محبوب

مارتیک و امید

برای تهیه بلیط با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

و آقای الیاس اسفندی - تلفن ۸۰۴۱ - ۷۴۶ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمائید

SHOFAR

A Publication of

Iranian Jewish Federation

6505 Wilshire Blvd., Suite 811

Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655- 7730

Fax: (213) 655- 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است

• نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.

• نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

شورای نویسندگان

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی - شکوه درویش

نینا استوار - فرزانه طالعی

ناصر اوهب - سام کرمانیان

گیتی بروخیم - گیتا کرویانیان

دکتر باروخ بروخیم - ابراهیم ویکتوری

نوراله خرازی - پروانه یوسف زاده

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۰۰ دلار

نصف صفحه ۱۲۵ دلار

یک سوم صفحه ۱۰۰ دلار

یک چهارم صفحه ۷۰ دلار



پیش گفتار

به ماه آو میرسیم، ماهی که در روز نهم آن یکی از بزرگترین فاجعه های تاریخ یهودیان جهان رخ میدهد. ماهی که ملت ما استوار در برابر یورش سپاه بابلیان به پاسداری معبد مقدسش می ایستد و بچشم خود فرو ریختن آنرا مشاهده میکند، آنهم پس از ماهها مبارزه دلیرانه. و سپس ملت ما به اسارت میرود و پراکنده میشود.

در این شماره، در «خاک خوب خدا»، داستان «روز سقوط معبد» را می خوانیم به روایت دکتر هوشنگ ابرامی. من تصور نمیکنم کسی باشد که این نوشته را بخواند و موی بر تنش راست نشود، سهل است گمان نمیکنم که بتواند جلوی سیل اشک خود را بگیرد - از مذهبی مومن گرفته تا کسی که یهودی بودن را آسان تر میگیرد - همه و همه. دکتر هوشنگ ابرامی در همه نوشته هایش و بویژه کارهای پر ارج و ارزنده تحقیقی اش، دست ترا میگیرد و چون جادوگری ماهر، از لایه های متعدد حصارهای زمان میگذرد و میگذراندت و به قلب پاره پاره اورشلیم محاصره شده میبرد و ترا در کنار کودکان و مردان و زنانی می نشاند که از گرسنگی و تشنگی نای سخن گفتن ندارند اما با نگاهشان بتو میگویند که دارند جان می سپارند تا تو بمانی و میراث دار این جانفشانی هایشان باشی.

نوشته هوشنگ را میخوانم و بهت زده می نشینم. لختی بعد تلفن را برمیدارم و باو دست مریزاد میگویم و طاقت نمیآورم و می افزایم، «اینکاری که قلمت با من کرد، آیا چند نفر دیگر را این چنین تکان خواهد داد؟» سکوتی و پاسخی نمی شنوم. من و همه ما «شوفاری ها» به هوشنگ افتخار میکنیم و به امثال او که در میان ما هستند. بدون اغراق «روز سقوط معبد» یکی از شاهکارهای هوشنگ است و یکی از افتخارات شوفار.

در این شماره، گیتی بروخیم نیز یکی از بزرگترین تکخال های دوران روزنامه نگاری خود را بزمین میزند. گیتی خانم روبروی «لری کینگ» سلطان مصاحبه گران جهان می نشیند و او را به باد پرسش میگیرد. کار آسانی نیست. لری کینگ کسی است که سرشناس ترین دولتمردان جهان را در طی یکی دو دهه گذشته بزیر سوال برده، کسی که هر کاندیدای مقام بالائی بخواد اولین قدم را بردارد، همه توش توان خود را بکار میبرد تا جلوی دوربین در مقابل «لری کینگ» بنشیند، روبروی بچه یهودی روسی الاصل بروکلینی که دنیا او را بنام می شناسد و شهرتش جهانگیر است. و حالا گیتی بروخیم، این بانوی یهودی ایرانی، این غول را بزیر سوال می برد. و حاصل کار طاقت فرسای او در این شماره روبروی شماست.

هوشنگ می نویسد و تکان میدهد، گیتی مصاحبه میکند و اهمیت و ارزش یهودیان ایرانی را از طریق تریبون فدراسیون آنان بگوش افراد مطرخی چون لری کینگ میرساند.

و کار شوفار بهمین محدود نمیشود. بخش فارسی همچنان بارور و بخش انگلیسی ما چنان هیجانی را در میان جوانانی که صاحب قلم اند برمی انگیزد که باید خواندش و چشم باز کرد و گوش داد و شنید فریاد نسل بعد از ما را که با تمام وجود میخواهند یهودی بمانند و مشتاقند تنها پاسخ پرسشهایشان را بشنوند - و نوشته هایشان مالا مال این پرسشهاست.

بچه های بخش انگلیسی با توان و دلبستگی باور نکردنی کار میکنند، برای نشریه شان بدنبال دیگر قلمزنان یهودی ایرانی انگلیسی نویس می گردند و پیدایشان می کنند. و این نسل بعد از ماست که میآید و به شهادت صفحات بخش

انگلیسی مان، شوفار را بارورتر میکند و آماده روزی که ما، این میراثی را که سالها بخاطرش کوشیده ایم در دستهای پرتوان این نسل پرتوش و توان بگذاریم. باز هم میگوئیم (و خواهیم گفت) و میخواهیم (و خواهیم خواست) که شما هم به فرزندانتان بگوئید بنویسند و بما به پیوندند.

در این شماره به مجموعه فعالیتهای فدراسیون زیر عنوان «فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم» نگاه میکنیم. ارادتمندان که شخصا مسئولیت تهیه و تدوین این گزارشها را بعهده دارد، بعنوان یکی از اعضای این جامعه که از طریق فدراسیون در حد توانائیم در خدمت مردم خود میباشم، از اوجی که خدمات اجتماعی این نهاد مردمی نشان میدهد احساس غرور میکنم. اینهمه کوشش و اینهمه انسانهای مردم سالار. راستی را، به جامعه خوب خودمان ببالیم و استثناء ها را نادیده بگیریم که آنانکه در خدمت مردم خود هستند، بخاطر رضای خاطر پروردگار دست باین کار میزنند و بس.

از این شماره یکی دیگر از هنرمندان یهودی ایرانی، کورش سلیمانی از آتلانتا به جمع ما پیوسته اند. کارهای بسیار زیبای کورش را برای نخستین بار در نشریه وزین «روزگار نو» که توسط اسمعیل پوروالی که در پاریس منتشر میشود دیدم. آقای پوروالی باعث آشنائی کورش سلیمانی با ما شدند. کورش نقاش و کاریکاتوریست زبردستی است و همانطور که ملاحظه میفرمائید، روی جلد بخش انگلیسی این شماره، کاریکاتوری از لری کینگ کشیده است، نشسته بر فالیچه جادویی! مقدم کورش سلیمانی، این یهودی ایرانی هنرمند را گرامی میداریم، بویژه که کورش شعر هم می سراید و ... در شماره های بعد با کورش گفتگویی خواهیم داشت.

این شما و این شماره ۹۳ شوفار.

مصاحبه ای با لری کینگ سلطان مصاحبه گران جهان

کودک یتیم یهودی روسی قباری که از فقر به اوج شهرتی جهانی رسید.

- * یهودی بودن قسمتی از وجود من است.
- * بنظر من یهودیان و فلسطینیان پسر عمو هستند و وقت آن رسیده که باین خصومت دیرینه خانوادگی خاتمه داده شود.
- * یک رئیس جمهور یهودی امریکائی را میتوانم باور داشته باشم.
- * اقامت ما در کره ارض برای کوتاه مدتی است و نفرت ورزیدن چه اتلاف وقتی بشمار میاید.



گیتی بروخیم درباره شوفار به لری کینگ توضیح میدهد

در طی ۳۱ سال روزنامه نویسی، با بسیاری شخصیت‌های مشهور بین المللی مصاحبه هائی داشته ام. ولی احساس من در روزی که برای مصاحبه با «لری کینگ» آماده میشدم احساسی بود کاملاً متفاوت. آرامش همیشگی را در خود نمی یافتم. مصاحبه گری گمنام خیال داشت سلطان مصاحبه گران جهان را ستوال پیچ کند و این البته که ایجاد هول و هیجان میکرد. سر ساعت مقرر همراه خبرنگار عکاس پشت در سوئیت او در هتل بورلی ویلشر بودیم. چند ثانیه ای بعد از ورود، آرامش همیشگی در وجودم جای گزین شد و این را مدیون خودمانی بودن، تواضع، خوشروئی و بی تکلفی این چهره شناخته شده بین المللی میدانم.

«لری کینگ» یکی از باسابقه ترین اجراء کننده های شوهای زنده رادیونی و تلویزیونی است. البته از ده سال پیش که مصاحبه های تلویزیونی او در سی. ان. ان از طریق ۱۱ ماهواره به اقصی نقاط جهان مخابره شد، شهرتش بُعدی جهانی یافت. این مصاحبه گر ۶۱ ساله یهودی با اکثر سیاستمداران، هنرمندان، اهل ادب و خبرسازان جهان مصاحبه هائی جالب داشته است. او وقتی با شخصیتی مصاحبه میکند همانقدر راحت و خودمانی است که وقتی ما با دوست صمیمی خود گپ میزنیم. یک از مشخصه های ظاهری او در شوهای تلویزیونی پوشیدن پیراهن و بند شلوار بجای پوشیدن کت و یا لباس رسمی است. «لری کینگ» در طی ۱۰ سال اجرای موفقیت آمیز مصاحبه های تلویزیونی سی. ان. ان، با بیش از هزارها چهره سرشناس مصاحبه کرده است.

نام اصلیش «لری زیگر» است. وقتی در میامی برنامه رادیونی اجراء میکرد به پیشنهاد مدیر برنامه که نام او را زیاده از حد یهودی میدید او را کینگ نامیدند. لری کینگ گذشته ای پرفراز و نشیب داشته است. در ده سالگی پدر خود را که یک مهاجر یهودی روسی الاصل بوده از دست میدهد و از همان اوان مجبور میشود برای تأمین مخارج خانواده بهر دری بزند و امروز همان کودک فقیر به گفته یک خبرنگار آمریکائی سالی سه میلیون دلار درآمد دارد و برنامه تلویزیونی او که *"Larry King Live"* نام دارد و برنامه رادیونیش بیش از چهار میلیون بیننده و شنونده دارد. برنامه تلویزیونی او پربیننده ترین برنامه کانال سی. ان. ان شناخته شده و از طریق ۱۱ ماهواره به ۱۵۰ میلیون خانه در بیش از ۲۰۰ مملکت جهان مخابره میشود. آنچه که باعث شهرت این مصاحبه گر شده شوخ طبعی، مهربانی و تواضع او است. مهارت او در مطرح کردن سئوالهای صحیح و بموقع باعث شده است که او را «محبوبترین و قابل احترام ترین» خبرنگار عالم بنامند. برنامه او تنها برنامه زنده بین المللی است که از سراسر دنیا سئوالهای تلفنی میپذیرد و پاسخ میدهد. عده ای او را معتبر ترین و حرفه ای ترین خبرنگار میدانند به این معنی که مصاحبه شونده را با سئوالهای مزاحم شرمند نمیکند.

از سال ۱۹۹۲ که کاندیداهای ریاست جمهوری علاقمند به شرکت در شوها و مصاحبه های زنده تلویزیونی شدند، لری کینگ در بهترین موقعیت برای انتشار پیام ها و مطرح نمودن آرمانهای آن ها بوده است و در یکی از استثنائی ترین مصاحبه های دو دهه اخیر، لری کینگ «راس پرو» را به میدان انتخابات رئیس جمهوری فرستاد.

او هفته ای یک ستون برای روزنامه «یو. اس. ا. تودی» مینویسد و تا بحال هفت کتاب پر فروش نوشته که از میان آنها میتوان کتابهای زیر را نام برد: *"Tell it to the King"* کتابی با داستانهایی طنزآمیز درباره مردم، *"On The Line"* کتابی درباره کاخ سفید با نظریات او درباره حکومت، سیاست و مطبوعات. کتاب دیگر *"Larry King by Larry King"* که درباره دنیائی که برآن حکومت دارد مینویسد. و بالاخره آخرین کتابش *"The Best of Larry King Live"*.

میگویند یکی از خاطرات جالب از سفرهایش اینست که در برابر دیوار ندبه در اسرائیل ربای کوتاه قدی او را مخاطب قرار میدهد و میگوید «راستی جریان این راس پرو چیست؟» بطوریکه ملاحظه میکنید چهره او برای مردم سراسر عالم چهره ایست آشنا.

این مصاحبه گر سرشناس تا بحال موفق به دریافت جوایز متعددی شده از جمله چهار جایزه *"Cable Ace Awards"* بعنوان بهترین مصاحبه گر «تاک شو».

مصاحبه های «لری کینگ» یک محاوره زنده است، برای حفظ این خاصیت مصاحبه ای را که با او انجام داده ام بدون ویرایش و بهمان حالت سئوال و جواب از نظرتان میگذرانم.

گیتی: دانیل شور یهودی، مفسر مشهور سیاسی، اخیراً چنین گفته است: «من عمری کوشیده ام تا در قالب یک یهودی روزنامه نویسی نکنم. اطمینان ندارم که در این کوشش موفق شده باشم، مطمئن هم نیستم که موفقیت در این راه خواست واقعی من بوده است». عقیده شما درباره این اظهار نظر چیست و آیا شما هم دچار چنین احساسی بوده اید یا خیر؟

لری: من هرگز خود را یک روزنامه نویس یهودی نمیدانم، ولی یهودی هستم. یهودی بودن قسمتی از وجود من است. ولی من از نظر اجتماعی یهودی هستم یا به عبارت دیگر فرد بسیار مذهبی محسوب نمیشوم. البته ریشه های قومی خود را کاملاً احساس میکنم. درباره یهودی بودنم هم زیاد صحبت میکنم و هر چه بر ستم افزوده میشود این کار را بیشتر انجام میدهم. ولی در حال مصاحبه خودم را تمام و کمال بکار میگیرم بدون اینکه در قالب یک روزنامه نویس به یهودی بودنم کاری داشته باشم. من مصاحبه گری هستم تماماً! مجذوب انگیزه اعمال انسانها. من شیفته سؤال کردنم و اکثر عمرم به این کار مشغول بوده ام. اکثر اوقات عمر من صرف کنکاش میشود و گمان نکنم این یک خصیصه یهودی باشد، بلکه کنجکاوی صرف است. قطعاً این نوعی طلب دانش یهودی است گرچه تصور نمیکم عشق به دانش هم ربطی به کار من داشته باشد. پاسخ به این سؤال بسیار دشوار است. من دانیل را خوب میشناسم من خودم را یک روزنامه نویس یهودی به حساب نمیآورم. من «لری کینگ» هستم، مصاحبه گر و اجراء کننده ای که اتفاقاً یهودی هم هست.

گیتی: پس شما میتوانید جهان را از ورای چشمان یک یهودی نظاره نکنید؟

لری: بله من با حواسم کار میکنم و با چشمانم ولی بهتر است منظورم را این چنین بیان کنم. وقتی کسی درباره خاورمیانه بحث میکند من از خودم نمی پرسم محاوره ای که در جریان است

آیا به نفع من است یا خیر؟ حقیقتاً میکوشم یک دید جهانی داشته باشم و عادلانه قضاوت کنم و میدانم که در این راه موفق هستم. البته وقتی به اسرائیل رفته بودم احساس غرور میکردم و نیز احساس نزدیکی به آن آب و خاک. به والدینم می اندیشیدم که دیگر در قید حیات نیستند ولی درباره این جهان از دیدگاه یک یهودی قضاوت نمیکم.

گیتی: در این باره که آیا صلح خاورمیانه عملی نتواند شد آنهم به نفع اسرائیلیها و فلسطینیها هردو، به عنوان یک متفکر و فردی آشنا با سیاست، نظر شما درباره آینده خاورمیانه چیست؟

لری: دراین باره بسیار خوش بینم، و خوش بینی من براساس مصاحبه هائیتست که داشته ام و هم چنین براساس شناختی است که از عرفات، رابین و بسیاری از نقش آفرینان درگیر این ماجرا، دارم. من هرگز مادری را ندیده ام که به مرگ پسرش راضی باشد، هرگز یک مادر عرب ندیده ام که بخواهد پسرش عازم جنگ شود. هیچ مادر یهودی را هم ملاقات نکرده ام که بخواهد پسرش را به جبهه جنگ بفرستد. پس تنها به این دلیل هم که شده، هم چنین به این دلیل عاقلانه که جنگ جنون محض است معتقدم این دو ملت با هم کنار خواهند آمد. با کارآمد شدن رهبران مسن و پخته تر شدن رهبران جوان، عقیده دارم حرکتی بسوی صلح ایجاد خواهد شد. به عقیده من یهودیان و فلسطینیان در مفهوم، شباهتهایشان از تفاوتهایشان بیشتر است. به نظر من این دو قوم با هم پسر عمو هستند. این درگیری خانوادگی مدت مدیدی است که ادامه دارد و وقت آن رسیده است که خاتمه پذیرد. من به این امر خوش بینم.

راستی در ماه دسامبر قرار است جایزه ای به من اهداء شود. خانم رابین این جایزه را بمن اعطاء خواهد کرد. من اسحق رابین را دوست دارم. وقتی برای مقام نخست وزیری فعالیت میکرد همراهش بودم. وقتی در اسرائیل بودم در مقر فعالیتهای سیاسی اش حضور داشتم. رابطه ای صمیمانه بین



خودم و او احساس میکنم. امیدوارم دست از سیگار کشیدن بردارد.

گیتی: آیا رویای جهانی که در آن اصول سیاسی و اجتماعی بدرجه کمال اجرا شود تحقق پذیر است؟

لری: همه خواهان چنین جهانی هستند ولی نمیدانم چرا این رویا عملی نمیشود؟ افرادی متفکرتتر از من دراین باره اندیشیده اند. من نمیدانم چرا تعصب وجود دارد. تا بحال دراین باره که چرا انسانها انسانهای دیگر را براساس رنگ، نژاد یا مذهبشان قضاوت میکنند توضیح مناسبی نشده ام. این تعصبا همه یکسانند و هنوز وجود دارند. من نمیدانم که انسانها چرا از یکدیگر تنفر دارند، ما مدتی بسیار کوتاه در کره زمین اقامت داریم و نفرت ورزیدن چه اتلاف وقت بیهوده ای است، تعصب بخرج دادن و جنگیدن هم بهم چنین. ولی گرایش من همیشه بسوی خوش بینی است. در مصاحبه هایم هم همین گرایش را دارم. شاید این نوعی ساده دلی است.

گیتی: آیا شخصا احساسات ضد یهودی را تجربه کرده اید؟

لری: من در بروکلین متولد شدم. شوخیهای یهودی که دیگر یهودیان تجربه کرده اند، من هم تجربه کرده ام ولی احساسات ضدیهودی را تجربه نکرده ام. بعدها عازم میامی شدم و شغلی را برگزیدم که مقدم یهودیان را خوش آمد میگفت. بهمین دلیل آنتی سمیتسم را شخصا تجربه نکردم.

گیتی: بنظر شما آنتی سمیتسم چگونه ممکن است کاهش یابد یا از میان برود؟

لری: حقیقتاً نمیدانم که آیا امکان از میان رفتن کامل آنتی سمیتسم وجود دارد یا خیر ولی میدانم که امکان کاهش آن هست. هر فرم تعصبی مسخره است. من از گتوها نفرت دارم، گتوهای یهودی، گتوهای سیاهان، گتوهای ایتالیائی. بسیار خوشحالم از اینکه دخترم را به مدرسه ای فرستادم که در کنار سیاهان و ملیت های دیگر به تحصیل پرداخت. اگر من فقط با مردم قوم خودم دم

خور بودم تا به این حد نمی آموختم. با خوش بینی معتقدم که در آینده امکان از میان رفتن تعصبا وجود دارد.

گیتی: در آینده نزدیک قادرید یک رئیس جمهور یهودی را در کاخ سفید مجسم کنید؟

لری: بله من میتوانم یک رئیس جمهور یهودی آمریکائی را مجسم کنم. البته تعصبهائی وجود خواهد داشت، ولی چنین موقعیتهائی در پیش است. قرن بعدی هم در پیش است. کلنل پاول به آسانی میتواند رئیس جمهور شود و او یک سیاهپوست است. پس احتمال یک رئیس جمهور یهودی هم بسیار زیاد است. همانگونه که یک کاتولیک رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا شد.

گیتی: آیا شخصیتی وجود دارد که آرزو داشتید میتوانستید با او مصاحبه کنید؟

لری: دلم میخواست میتوانستم با مسیح، لینکلن و هیتلر مصاحبه کنم. هیتلر را از آن جهت نام بردم که شرارت موضوع گیرائی است. بین شخصیهائی که در قید حیات اند دلم میخواست قبل از اینکه کاسترو دارفانی را وداع کند با او مصاحبه کنم چون تصور کنم طولانی تر از هر رهبری در این قرن مملکتش را رهبری کرده است. نمیدانم که آیا در این قرن رهبر دیگری بوده است که بیش از ۳۶ سال مملکتش را رهبری کرده باشد یا خیر؟

گیتی: «دیوید بن گوریون» مردی بود که پس از دوهزار و پانصدسال، در متحد کردن قومی متفرق نقشی اساسی ایفاء کرد. اگر قرار بود تنها یک سؤال از او پرسید، سؤالتان چه میبود؟

لری: بستگی به زمان مصاحبه داشت. اگر در این لحظه با او به صحبت می نشستم ترجیح میدادم یک هفته سراسر اسرائیل را سیاحت کند و همه چیز را ببیند بعد از او سؤال میکردم که چه چیز بیش از همه او را غافلگیر کرده است. طرح این سؤال قبل از اینکه او با موقعیت فعلی آشنا شود غیر عادلانه است، چرا که من از آنچه که از زمان او تا بحال رخ داده اطلاعاتی دارم که او از آن بی خبر است. واضح است که اگر در آن زمان با او مصاحبه

میکردم از امیدهایش درباره مملکتش میپرسیدم بعد میدیدم و مقایسه میکردم که کدامشان عملی شده است. ولی جالب است اگر با نظر او درباره زمان حال آشنا میشدیم هم چنین با نظر لینکلن درباره ممالک متحده اش.

گیتی: وقتی با شخصیت مشهوری مصاحبه میکنید، همانطور که اوریانا فالاجی (مصاحبه گر مشهور ایتالیائی) گفته است، نگران نیستید که گوش و چشم و مغز کافی برای دیدن، شنیدن و درک کردن نداشته باشید؟

لری: نه از این بابت هراس ندارم. یک مصاحبه کامل هرگز انجام نشده است. هر مصاحبه ای کمبودی دارد. شما آنچه را که مقدورتان است انجام میدهید. من برای فرصتی که دارم بهترینی را که امکان پذیر است انجام میدهم. اگر یک ساعت فرصت دارم، یک ساعت کنجکاو میشوم. آیا کارم تمام و کمال خواهد بود؟ هرگز. هیچکس تا بحال این امکان را نداشته. بنظر من یکی از مسائل «اوریانا فالاجی» اینست که خودش را زیاده از حد جدی میگیرد.

گیتی: فالاجی میگوید: «من در هر تجربه روزنامه نویسی، بخشی از روحم را جا میگذارم» آیا با این نظریه احساس ارتباط میکنید؟

لری: ملاحظه میکنید؟ گفتم که او خودش را زیاد جدی میگیرد. من با این نظریه هیچ ارتباطی احساس نمیکنم.

گیتی: شاید به این دلیل که شما یک مرد هستید و او یک زن و زنها بسیار احساساتی ترند: زن و مرد همیشه متفاوت اند.

لری: راستش من روحم را هرگز بجا نمیگذارم. با تمام وجودم به مصاحبه میپردازم، هر چه در توانم هست بکار میبرم ولی باید روز دیگر مصاحبه ای دیگر داشته باشم و بخاطر داشته باشید که من از نعمتی که فالاجی از آن برخوردار است، یعنی نوشتن مصاحبه، برخوردار نیستم. برنامه من زنده اجراء میشود. من امشب برنامه زنده اجراء میکنم و نمیتوانم درباره برنامه دیشب بیندیشم و در حال



یک مصاحبه کامل هرگز انجام نشده است و هر مصاحبه ای کمبودی دارد

کیتی: با شما موافق و هم عقیده ام، ولی انسانها بطور کلی علاقه فراوانی به زندگی خصوصی افراد سرشناس دارند. بعنوان مثال متوجه شده ام که بسیاری از افراد بسیار علاقمندند تا درباره هفت بار ازدواج شما بیشتر بدانند. آیا چنین چیزی صحت دارد؟

لری: نه، من هفت بار ازدواج نکرده ام. چهار بار ازدواج کرده ام. مرتباً عدد هفت را میشنوم و این مرا آزار میدهد. در ۲۷ سال گذشته من دوبار ازدواج کرده ام و با همسر دوم، جولی، هرگز زندگی نکردم. من در واشنگتن زندگی میکردم و او در فیلادلفیا. استنباط مغزی من اینست که تا بحال دوبار ازدواج کرده ام، با شارون و آلین که هر دو هنوز در زندگی من هستند. آلین مادر دخترم است و به شارون در تربیت فرزندانش یاری دادم. عجیب تر از همه اینکه من ۶۱ ساله هستم و در طول عمرم یازده سال بیشتر زندگی زناشویی نداشته ام. پنجاه سال از عمر ۶۱ ساله ام را مجرد بوده ام، هیچکس را مجردتر از خودم سراغ ندارم.

اجرای برنامه امشب نمیتوانم در این اندیشه باشم که روحم کجا است. پس در این باره فکر نمیکنم. به چشم و گوش و مغز هم نمی اندیشم. شنیدن و درک کردن تمام کاری است که میتوانم انجام دهم. سعی میکنم بهترین آنچه را که مقدور است انجام دهم، تا آنجا که ممکن است حرفه ای باشم و تا آنجا که امکان پذیر است بیاموزم. البته مسائلی هم هست که مورد توجه من نیست. مثلاً زندگی خصوصی افراد مشهور مورد توجه من نیست مگر اینکه در کار آنها تأثیر داشته باشد. مثلاً زندگی خصوصی «هیوگرانت» (هنریشه مشهور انگلیسی که با یک فاحشه سیاهپوست دیده شده بود) توجه مرا برمی انگیزد چون اتفاقی که برای او رخ داد علنی شد و فرمی که این رابطه او را تحت تأثیر قرار داد جالب توجه بود. وگرنه بمن ربطی ندارد که هیوگرانت امشب با چه کسی هم بستر است یا پرزیدنت کلینتون با چه کسی؟ مگر اینکه این رابطه خصوصی تأثیر بر کارکرد آنها داشته باشد.

من مجردترین مجردی هستم که شناخته ام. بله چهار بار ازدواج کرده ام، ولی فقط دوبار این احساس را داشته ام که ازدواج کرده ام. من به ازدواج معتقد نیستم و مطمئن نیستم مکتب موفقی باشد. روان پزشکی مشهوری بمن میگفت که هر بار با زوجی ملاقات میکند که چهل سال با هم زندگی کرده اند متعجب میشود که برای ادامه این زندگی چه گذشت هائی کرده اند؟ چه سازش هائی بخرج داده اند؟ بنظر من ممکن نیست در تمام طول عمر فقط یک نفر را عاشقانه دوست داشت. خداوند ما را چنین نیافریده است و از نظر ژنتیک چنین چیزی غیر ممکن است. پس جریان امر از این قرار است که بله شما ممکن است با یک نفر ادامه زندگی بدهید ولی خداوند هم متوجه نمیشود که منظور شما از این ازدواج چیست؟

گیتی: فکر میکنم بار آینده شما باید با من مصاحبه کنید چون بیش از بیست و پنج سال از ازدواج من و همسرم میگذرد و عشق ما هر روز شکوفاتر میشود.

لری: این حیرت آور است. آیا زوج دیگری مانند خودتان سراغ دارید؟

گیتی: نه چندان. ما زوج خوش شانسى هستیم.

لری: خوب، این استثناء نظر مرا ثابت میکند.

گیتی: بطور کلی زنها چه نقشی در زندگی شما ایفاء کرده اند؟

لری: نقشی عمده. من هم جنس باز نیستم. هرگز مورد توجه هیچ هم جنس بازى نبوده ام. مارلون براندو تنها مردى است که بجای گونه ها لبهایم را بوسیده (در یک مصاحبه تلویزیونى). مردم نظرم را درباره این بوسه جويا میشوند، جواب من اینست که هنوز نمیتوانم از فکر کردن به آن خودداری کنم. زنها همیشه بخشی از زندگی من بوده اند. ولی در دو قسمت از زندگیم هرگز دخالتى نداشته اند: در شغلم که همیشه برایم اهمیت بیشتری داشته است و البته در رابطه ام با دخترم.

دخترم برایم برتر از هر چیز و هر کس است، گمانم باید بگویم که او زن زندگى من است. بهر حال من زنها را دوست دارم و مجذوبشان میشوم، جنس مخالف را دوست دارم، رابطه جنسى را هم بهم چنین. تماس با آنها و بودن با آنها را دوست دارم. ولی تصور نمیکنم بتوانم فقط با یک زن زندگى کنم، ادامه زندگى فقط با یک زن برایم مقدور نیست. بهر حال زنها نقشی عمده در زندگى من بعهده داشته اند.

گیتی: شغل شما بشما این امکان را میدهد که تاریخ را در لحظه رویداد ثبت کنید. چنین امکانى چه احساسى در شما ایجاد میکند؟

لری: احساس رضایتى فوق العاده. در نقطه ثقل تاریخ بودن فوق العاده است. دیروز یک سخنرانى در کتابخانه ریچارد نیکسون داشتم، مرا این چنین معرفی کردند که من درست در قلب همه وقایع جهان هستم و این مرا خوشحال کرد. اخیراً از «تایم لایف بوکز» بمن خبر دادند که در حال تهیه کتابى هستند درباره صد نفر از مشهورترین مردان یهودى عالم در تمام طول تاریخ و اینکه من بعنوان یکى از آن مردان انتخاب شده ام. خیال کردم شوخى میکنند و به آنها گفتم اسمها را به ترتیب حروف الفباء مینویسید؟ اگر چنین باشد نام من قبل از نام حضرت موسى خواهد بود!

گیتی: من معتقدم که اسم شما باید در آن لیست باشد.

لری: در کنار نام سالک و فروید؟

گیتی: البته. من در طول ۳۱ سال روزنامه نویسى با چهره های سرشناس بسیارى از قبیل الی ویزل، پله، کلیف رابرتسون و دیگران مصاحبه داشته ام. توجهی که اطرافیانم به مصاحبه اى که با شما خواهم داشت نشان دادند بندرت تجربه کرده ام. سبک طبیعى و صمیمانه شما در حال مصاحبه و هم چنین رفتار دوستانه و بى تکلفتان، پیوند بخصوصى میان شما و بینندگانتان ایجاد میکند.

لری: بله، شاید به این دلیل است که بینندگان بجای آقای کینگ مرا لری خطاب میکنند.

بهر حال من از اینکه بخشی از تاریخ باشم احساس غرور میکنم. دیروز در کتابخانه نیکسون وقتی مرا معرفی میکردند گفتند: «برنامه لری درست مثل هاید پارک لندن در قرن نوزدهم، محل ملاقاتها و مرکز تجمع است». این برایم غرورانگیز بود. چنین موفقیتی را من هرگز نمیتوانستم طرح ریزی کنم، بدون تد ترنر Ted Turner (رئیس کانال تلویزیونی سی . ان . ان) که ماهواره ها را در اختیار من گذاشت بدست آوردن چنین موفقیتی برای من مقدور نبود.

گیتی: «برتراندراسل» گفته است: «هر آنچه در جهان میگذرد بستگی به آقای خروشچف، آقای مائوتسه تونگ و آقای فاستر دالس دارد نه بستگی به شما. اگر آنها بگویند بمیر، ما می میریم و اگر بگویند زندگی کن ما زندگی میکنیم» عقیده شما راجع به این اظهار نظر چیست؟ آیا این محدود سیاستمداران که سرنوشت ما را کنترل میکنند قوی تر و عاقل تر از بقیه ما هستند؟

لری: در آن زمانی که برتراندراسل آن اظهار نظر را کرده است عقیده اش کاملاً صحیح بوده ولی از آن زمان تا بحال اوضاع بکلی تغییر کرده است. بله، بیل کلینتون فردا میتواند دکمه ای را فشار دهد و دنیا را منهدم کند، ولی بر سر راه انجام چنین چیزی موانع فراوانی هست. بهمین جهت فکر نمیکنم هیچکس چنین نگرانی داشته باشد. علت بیجا بودن این نگرانی وجود تلویزیون است و دستگاههای خبری. فکر نمیکنم معدودی سیاستمدار زندگی ما را کنترل کنند، فکر نمیکنم از ما قوی تر یا عاقل تر باشند. بخاطر دارم پانزده سال پیش یک متخصص علوم سیاسی بمن گفت: «با شما شرط می بندم بین محالات عالم یکی هم اینست که روزی کمونیسم از بین برود». دیدیم که در طی یک هفته جهان کمونیسم از میان رفت و گفته او نامربوط بود. تلویزیون دستگاه روابط جمعی بسیار قدرتی است و تازه این پاول عمر این وسیله ارتباطی است. بیش از پنجاه سال از عمر تلویزیون نمیگذرد و ما قادریم با همه جا در ارتباط باشیم و

این وسیله روزبروز بزرگتر و گسترده تر میشود. وقتی آزادی را به مردم عرضه کردی، باز پس گرفتنش از آنها دشوار است. بجرأت میتوانم بگویم که ده سال پیش بزرگترین وحشت آمریکائیا وحشت از نابودی اتمی بوده. امروز اگر فهرست نگرانی های آنها را تهیه کنند وحشت از نابودی اتمی شاید بیست و پنجمین وحشت آنها باشد فکر نمیکنم هیچکس صبح که از خواب بیدار میشود نگران آن باشد که یک بمب اتمی منفجر شود. چنین نگرانی دیگر وجود ندارد ولی در زمان برتراندراسل نظر او واقعیت داشت.

گیتی: اگر شما با «لری کینگ» سلطان مصاحبه گران جهان مصاحبه میکردید سؤال اصلی تان از او چه میبود؟

لری: سعی میکردم به اندیشه او پی ببرم، و نمیدانم آیا جوابی برای این سؤال دارم یا خیر. میکوشیدم درباره کنجکاویش سؤال کنم و اینکه از چه زمانی خود را این چنین کنجکاو بخاطر دارد. و جواب اینکه کنجکاوی من از گذشته های دور آغاز شده. بخاطر دارم پنج ساله بودم و از مادرم سؤال میکردم چرا راننده اتوبوس دلش میخواهد اتوبوس براند؟ وقتی برای تماشای مسابقه های ورزشی میرفتم مثلاً مسابقه های بیس بال، بقیه بچه ها امضاء بازیکنان را میخواستند، چنین چیزی هرگز خواسته من نبود. من بیرون منتظر میشدم و وقتی بازیکنان خارج میشدند فریاد میزدم چرا چنین بازی کردی یا چرا فلان جور توپ را زدی، من همیشه همین قدر کنجکاو بوده ام.

گیتی: و این یک خصیصه یهودی است.
لری: نمیدانم که این خاصیت یهودی است یا نه.

گیتی: شب های سدر را بخاطر می آورید؟
چهار پسر و تشویق آنها به سؤال کردن؟
لری: بله، شاید هم این یک خاصیت یهودی باشد.

گیتی: در جریان انقلاب اخیر ایران توده ایرانیان غیر یهودی و حتی بسیاری از روشنفکران

تغییرات را بدون کنجکاوی و سؤال و جواب دنبال میکردند، در حالیکه حتی یهودیان کم سواد هم سؤالهای فراوان مطرح میکردند.

لری: شاید چنین باشد. هیچ یهودی کورکورانه تبعیت نمیکند و رهبران مذهبی ما سؤال کردن را بما تعلیم داده اند، پس شاید هم این یک خصیصه یهودی باشد.

گیتی: کدامیک از مصاحبه هائی که داشته اید شما را بیشتر تحت تأثیر قرار داده و بصورت فراموش ناشدنی ترین مصاحبه در آمده و از کدامیک از مصاحبه هایتان راضی نبوده اید؟

لری: تعداد زیادی از مصاحبه ها عواطف قلبی مرا تحریک کرده اند یکی از این مصاحبه ها مصاحبه ای بوده است با «مک دانلد» مامور پلیسی که به ضرب گلوله یک سیاهپوست در سنترال پارک از گردن بیائین فلج شده بود. او هیچ احساسی در بدن خود ندارد و یک ماشین درعوض ریه هایش تنفس او را انجام میدهد. ولی او جوانی را که بجانش سوءقصد کرده بود بخشید و پس از خروج جوان مزبور از زندان نقش برادر بزرگ او را عهده دار شد. این مصاحبه را هرگز فراموش نخواهم کرد. در آن لحظات اشکم سرازیر بود، پلیس مزبور حقیقتاً مرا منقلب کرده بود. او را هرگز فراموش نکردم. و البته مصاحبه هائی هم داشته ام که رضایتم را جلب نکرده اند. مصاحبه با نژاد پرستان و کسانی که از لحاظ سیاسی دید صحیحی ندارند مورد علاقه ام نیست. و مصاحبه با بعضیها هم برایم دشوار بوده است. مثلاً مصاحبه با «رابرت میچم» که بعنوان یک هنریشه تحسینش میکنم مصاحبه ای دشوار بود. کم حرف بود و پاسخ هایش یک کلمه ای.

گیتی: من تجربه ای مشابه تجربه شما با یک شاعره مشهور و خوش قریحه ایرانی داشتم. در مصاحبه ای که با او داشتم نادر پاسخ هایش چیزی بیش از بله، نخیر یا شاید بود.

لری: بعضی از نویسندگان در محاوره قادر به بیان احساس خود نیستند، اینها کلامشان از قلم تراوش میکند نه از زبانشان. من نویسنده نیستم و

بهمین جهت محاوره برایم راحت است. من کم صبرتر از آنم که نویسنده باشم، دوست دارم فکرم را شفاهاً بیان کنم.

گیتی: مصاحبه با زنهای آسان تر است یا مردان؟

لری: تا بحال در این مورد فکر نکرده بودم. به گمانم مردها، چون با مردها بیشتر مصاحبه میشود، دنیا دنیای مردان بوده است و البته زنهای تدریجاً در حال پیشرفت هستند. مردها تا بحال اثرات بیشتری بجا گذاشته اند و با آنها بیشتر مصاحبه شده است. اگر شما شوی تلویزیونی مرا نگاه کنید شانس اینکه مصاحبه شونده مرد باشد بیشتر است ولی البته این در حال تغییر است.

گیتی: بعد از بیماری قلبیشان آیا نظرتان به زندگی تغییر کرده است؟

لری: بله از فناپذیری خودم بیشتر آگاه شده ام. در این باره بیشتر میندیشم. هر روز ورزش میکنم. مراقب مواد غذایی که میخورم هستم. بیشتر میترسم. از روزیکه سکنه کرده ام سیگار نمیکشم. به سیگار کشیدن فکر هم نمیکشم. ستون آگهی های درگذشت را هر روز میخوانم و زندگی را با شگفتی نظاره میکنم، بله با شگفتی.

گیتی: شهرت فعالیتهای خیریه و نوع پرستانه را تسهیل میکند. آیا در این زمینه ها از شهرت خود بهره برداری میکنید؟

لری: بله من همیشه در این موارد از شهرتم بهره برداری میکنم. من یک موسسه خیریه شخصی برای بیماریهای قلبی دارم. کسانی که از نظر مالی قادر نیستند مخارج جراحی قلب یا تعویض قلب خود را بپردازند کمک میکنم. هر ساله برای جمع آوری اعانه برای این مورد خاص مراسمی برپا میکنیم. در بسیاری برنامه های نوع پرستانه دیگر هم شرکت میکنم و سخنرانیهای بسیاری هم برای فدراسیون یهودیان انجام میدهم. بسیاری از بیمارستانها برای جمع آوری اعانه از وجود کمک میگیرند. ساعتی پیش صحبت ترتیب دادن برنامه ای برای جمع آوری اعانه بود.



لری کینگ شوفار را مطالعه میکند

گیتی: یکی از مشخصه های مصاحبه های شما لباس پوشیدن غیر رسمی شما یعنی پیراهن و بند شلوار است. آیا این ایده خود شما بوده است؟
لری: نه این ایده من نبود، ایده شارون همسر سابقم بود. روزی بمن گفت: «تو از سکتۀ قلبی نجات پیدا کرده ای و سرحال بنظر میانی، چرا بند شلوار نمی بندی. ممکن است جالب باشد.» (قبل از آن من پلوور میپوشیدم). بند شلوار با کراوات جالب بود. یک شب آنرا بستم، مردم پسندیدند خودم هم بتدریج به آن علاقمند شدم. قبلاً هرگز درعمرم بند شلوار نبسته بودم و حالا مرتباً می بندم.

گیتی: چند سال است بند شلوار می بندید؟
لری: از سال ۱۹۸۸، تقریباً هفت سال.

گیتی: بعقیده خودتان آیا این سبک لباس پوشیدن بیشتر باعث ایجاد فضای خودمانی در برنامه های شما میشود؟

لری: مطمئناً چنین است. این بخشی از صحنه است. صحنه ای که ایجاد آرامش، خودمانی بودن و آشنائی میکند. حالا بسیاری این فرم لباس پوشیدن را تقلید میکنند. یک گویندۀ روسی که بند شلوار می بست چندی پیش در اثر یک سوء قصد بهلاکت رسید. او را با بند شلوار و کراواتش در تابوت قرار دادند. یلتسین هم در تشییع جنازه اش شرکت کرده بود. تشییع جنازه ای عظیم بود. هنگام تشییع جنازه او را «لری کینگ» روسیه خطاب کرده بودند. از روزنامه «ایزوستیا» برای اینکه نظر مرا جویا شوند با من تماس گرفتند. برایشان باور کردنی نبود که من محافظ ندارم.

گیتی: کسانی که با آنها مصاحبه میکنید، بدون در نظر گرفتن شغل و مقامشان همگی هنگام مصاحبه با شما بسیار راحت هستند. دلیل این امر و بطور کلی علت موفقیت شما چیست؟

لری: خودم هم دلش را نمیدانم فقط اینرا میدانم که همیشه این توانائی را داشته ام که در مصاحبه ایجاد آرامش و راحتی کنم. حتی وقتی یک کودک بودم مردم صحبت کردن با مرا دوست

گیتی: فکر میکنید میراثتان برای آیندگان چه باشد؟

لری: راستش، تصور میکنم باعث ایجاد تفاوت هائی شده ام. بخصوص در مناظره های NAFTA. امیدوارم به دانش انسانها در درک انسانهای دیگر افزوده باشم.

گیتی: زمانیکه روزنامه نویس جوانی بودید چه کسی سرمشتان بود؟

لری: دو سرمشق من یکی «آرتور گادفری» چهرۀ سرشناس رادیو و تلویزیون در سالهای پنجاه بود و دیگری «ردباربر» گویندۀ مشهور. در دوران کودکی این گویندگان مشهور آمریکائی قهرمانان من بودند و من هم آرزو داشتم مانند آنها اجراء کننده شوم. میتوانستم کمترین شوم. میدانم که شوخی زیاد میکنم، و دوست دارم شوخ طبع باشم ولی اجراء کننده های برنامه ها قهرمانان من بودند بخصوص آن دو نفر. «ردباربر» مفسر مسابقات بیس بال بروکلین داجرز بود. «آرتور گادفری» اجراء کننده برنامه های مختلف بود، او بسیاری ازقواعد را تغییر داد. همانطور که درباره من گفتید، انسان احساس میکرد او را میشناسد و با او خودمانی میشود. هرگز نمیشد او را آقای گادفری خطاب کرد.

داشتند. دلیلش را نمیدانم. یکی پرسید «اسب سوار خوب کیست؟» پاسخ شنید: «کسیکه اسب ها برایش بدوند». ماجرا به همین سادگی است که میگویم. مردم صحبت کردن با مرا دوست دارند. چرایش را نمیدانم؟ میداند که حرفهایشان برایم جالب است. تماس با نگاهشان برقرار میکنم. پاسخ هایشان را بدقت گوش میدهم. البته خیلی ها چنین میکنند، شاید علت این باشد که میدانند من صمیمی هستم. صمیمانه کنجکاوم. مردم کسی را که صمیمانه به آنها توجه دارد دست دارند. نه توجه به یک خصوصیت ناجورشان، توجه به کل وجودشان. من هرگز کسی را ندیده ام که چنین شخصی را دوست نداشته باشد. سؤال دیگری هست؟

گیتی: بله، لطفاً از دخترتان بگوئید که تا این حد برایتان اهمیت دارد.

لری: اسم دخترم «خی یا» است (لری کینگ گردنبند خود را خارج کرده به خی بزرگی که به آن آویزان است اشاره میکند). این نام او است، یک نام یهودی، بمعنای «شادزی». اگر پسر میبود «خییم» نام میگرفت. نام مادر بزرگم روی او است. دخترم ۲۷ ساله است، در حال نوشتن کتابی است برای بچه های پنج ساله. فارغ التحصیل آمریکن یونیورسیتی است و درحال تحصیل برای اخذ مدرک دکتر است. میزان مخارجش بی نهایت است. دشمن پلاستیک است، منظورم اینکه یک کردیت کارت که به او بدهید غیر قابل کنترل میشود. اعتیاد به خرج کردن دارد. ولی خوشحالم از اینکه پول در اختیارش بگذارم چون خودم کودک فقیری بودم. منظورم اینست که چون خودم در کودکی فقیر بودم لذت میبرم از اینکه میتوانم پول در اختیار او بگذارم.

گیتی: بعقیده شما چون خودتان محرومیت مالی داشتید، صحیح است که پول بی حد در اختیار او بگذارید؟

لری: سعی میکنم چنین نکنم ولی نمیدانید چه دختر خوبی است. قلبش جواهر است. بسیار

شوخ طبع است. ولی نگرانش هستم چون ثروت زیادی به ارث خواهد برد، امیدوارم بتواند آنرا حفظ کند. من که همیشه زنده نخواهم بود اگر چه دلم میخواست همیشه زنده بودم.

گیتی: البته که همیشه خواهیم بود ولی بصورتی دیگر و در عالمی متفاوت، آیا به بقای روح معتقدید؟

لری: امیدوارم نظر شما صحت داشته باشد، ولی من به آن معتقد نیستم. من معتقدم که ما هرگز نمیتوانیم معرفتی نسبت به خدا و آخرت پیدا کنیم. نمیدانم واقعاً نمیدانم حتی نمیدانم که آیا خدائی وجود دارد؟ و نمیدانم که آیا خدائی وجود ندارد. نمیدانم پس از مرگ چه اتفاقی رخ خواهد داد و اینکه آیا بطور کلی چیزی رخ خواهد داد یا خیر. بمن گفته اند شخص روحانی بنظر میایم. «بیلی گراهام» میگوید در وجود من بیش از هر انسان دیگری آثار خداشناسی مشهود است ولی من نمیدانم منظورش چیست. خودم که چنین امری را احساس نکرده ام.

گیتی: آیا هرگز کتاب "Many lives, Many Masters" اثر دکتر استیفن وایز را مطالعه کرده اید؟

لری: نخیر ولی کتاب را میشناسم، آیا باعث تغییر در زندگی شما شده است؟
گیتی: راستش زندگی مرا تغییر نداده است ولی نظرم را راجع به زندگی و زندگی پس از مرگ تغییر داده است. شاید نظر شما را هم دچار تغییر کند.

* * *

«لری کینگ» نگاهی به ساعتش میندازد و برق آسا از جا برمیخیزد. دچار تأخیر شده و باید هر چه زودتر برای اجرای برنامه خود هتل را ترک کند. میگوید، «امیدوارم همه سئوالها را جواب داده باشم». پاسخ مثبت است.

به امید دیدار در آینده نزدیک با یکدیگر خداحافظی میکنیم.

18

اسرائیل از هیچ

بسوی یک اقتصاد شکوفا به پیش می‌رود

۳۰۰,۰۰۰ اتومبیل نبود، ولی حالا اتومبیل بصورت یکی از لوازم عادی خانواده ها در آمده و به یک ملیون و یکصد هزار اتومبیل شخصی افزایش پیدا کرده است. در سال جاری ۱۳۰,۰۰۰ اتومبیل فروخته خواهد شد. حالا فقط در عرض شش هفته تعداد اتومبیل‌هایی که اسرائیلی ها خریداری میکنند برابر است با تعداد اتومبیل‌هایی که در تمام مدت سال ۱۹۷۵ خریداری کرده اند.

بیست سال پیش فقط ۸۰۰,۰۰۰ تلفن در اسرائیل وجود داشت و مردم مجبور بودند برای دریافت یک خط تلفن دو سال صبر کنند. امسال ۲,۳۰۰,۰۰۰ خط تلفن در اسرائیل وجود دارد یعنی ۱/۵ تلفن برای هر خانواده.

در سال ۱۹۷۵ - ۲۸۰,۰۰۰ اسرائیلی یعنی فقط ۸٪ جمعیت کل کشور بخارج سفر کردند ولی امسال حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ اسرائیلی یعنی ۳۶٪ جمعیت بخارج از کشور سفر خواهند کرد. قیمت بلیط هواپیما به نصف تقلیل داده شد و عوارض مسافرت بخارج وجود خارجی ندارد و به روادید خروج نیز احتیاجی نیست. هر کس میتواند تا مبلغ ۷,۰۰۰ دلار هنگام مسافرت با خود به خارج ببرد.

قیمت خرید اجناس تولید شده در اسرائیل در مقایسه با ممالک خارجی تفاوت چندانی ندارد لذا ارزش واردات و صادرات غیر قانونی از بین رفته. مردم همه چیز دارند بویژه چیزهاییکه ۲۰ سال پیش نداشتند. با چهل کانال تلویزیونی در هر خانه یک تلویزیون وجود دارد. در هر سه منزل یک کامپیوتر شخصی موجود است. وضع کار نیز تغییر کرده و زنان کار میکنند. بیست سال پیش فقط یک سوم

اسرائیلی ها در حالیکه چهل و هفتمین سالگرد استقلال خود را پشت سر میگذارند، به تغییراتی که در عرض ۲۰ سال گذشته در کشورشان اتفاق افتاده مباحثات میکنند. بعضی افراد، کشور اسرائیل را یک سنگاپور خاور میانه تلقی میکنند و این مبالغه نیست. کشور اسرائیل در مدت ۲۰ سال گذشته تغییرات فاحشی را بخود دیده و این تغییرات کشور را از یک مملکت فقیر با اقتصاد ضعیف تبدیل به یکی از ۱۳ کشور از پیشرفته ترین کشورهای بزرگ اقتصادی جهان کرده است. در سال ۱۹۷۵ تولیدات ناخالص کشور اسرائیل ۱۲ میلیارد دلار بود که در ۱۹۹۵ به ۸۵ میلیارد دلار افزایش یافته است یعنی در واقع فقط در مدت دو دهه یک رشد ۷ برابر نشان میدهد.

تولید ناخالص ملی سرانه که معیار اندازه گیری توانائی اقتصادی یک ملت است، در سال ۱۹۷۵، ۳,۴۰۰ دلار بوده حال آنکه امسال به ۱۵,۰۰۰ دلار خواهد رسید. یعنی ۴۵۰ درصد رشد و باین ترتیب قدرت خرید ۵۰ درصد رشد نشان میدهد. رقم مشابه در کشورهایی مانند آلمان - دانمارک - سوئد و بلژیک ۱۸,۰۰۰ دلار است، یعنی فاصله بین اسرائیل و ملل اروپائی بمقدار زیادی کاهش یافته است. تولید ناخالص ملی بریتانیا در سال حاضر با اسرائیل برابر است. در سال ۲۰۰۰ بااحتمال قوی در اسرائیل این رقم به ۲۰,۰۰۰ دلار خواهد رسید.

در سال ۱۹۷۵ داشتن یک اتومبیل شخصی برای خیلی از خانواده های اسرائیلی یک خواب و خیال بود و فقط یک سوم مردم این کشور اتومبیل شخصی داشتند و در جاده ها و خیابانها بیشتر از

زنان در سن کاری مایل به کار کردن بودند. امسال تقریباً نصف همه زنان کار میکنند و کارگران از تحصیلات بیشتری برخوردار شده اند. از سال ۱۹۷۵ تا بحال سطح تحصیلات کارگران بخش صنعتی ۶۰٪ افزایش یافته و به ۱۲ سال تحصیلات مدرسه ای رسیده است. در صد مهندسين و متخصصين فنی در میان کارگران بخش صنعتی ۱۸٪ جهش داشته که این رقم در ۲۰ سال پیش ۴ الی ۵ درصد بوده؛ در نتیجه تولیدات و بازده بخش صنعتی دو برابر شده است.

در سال ۱۹۷۵ کالاهای صادراتی اسرائیل بمبلغ ۱/۸ میلیارد دلار بودجه کل کشور بود و صادرات ۴۰٪ واردات را تشکیل میداد. در آتموقع ذخیره ارز اسرائیل کمی بیش از یک میلیارد دلار بود. در سال ۱۹۹۵، ۱۸ میلیارد دلار کالا صادر خواهد شد یعنی ۱۰ برابر و در واقع یک رشد ۲۵۰٪ و حالا صادرات معادل ۷۵٪ واردات است. ذخیره ارز مملکت شاخص تقریباً ۹ میلیارد دلاری را نشان میدهد. اسرائیل یک وزنه و عامل قابل توجه در معاملات خارجی خصوصاً در صنایع پیشرفته مثل ارتباطات و کامپیوتر شده است.

دست اندرکاران براین باورند که دو عامل عمده باعث پیشرفت سریع اقتصاد و رشد این کشور شده: صلح و مهاجرت دسته جمعی به کشور اسرائیل. روند صلح که بلافاصله پس از جنگ

اکتبر ۱۹۷۳ شروع شد تا بامروز ادامه دارد. در سال ۱۹۷۵، ۷۵ کشور عضو سازمان ملل متحد به لایحه برابری صیونیزم با نژادپرستی رای مثبت دادند. سال گذشته این لایحه از سوی سازمان ملل رد شد و اکنون ۶۵ کشور از ۷۵ کشوری که از این لایحه جانبداری کرده بودند روابط تمام عیار سیاسی با کشور اسرائیل برقرار کرده اند و روابط با ۵ کشور دیگر بصورت نیمه رسمی است.

در سال ۱۹۷۵ کشور اسرائیل ۳۴٪ از تولید ناخالص ملی خود را صرف دفاع از کشور میکرد. در ۱۹۹۵ این رقم به ۹٪ تقلیل پیدا کرده است. ۲۰ سال پیش واردات اسلحه ۱۵٪ از تولید ناخالص کشور را جذب خود میکرد، در حالی که امسال فقط یک درصد آنرا جذب خواهد کرد.

عامل دوم موفقیت مهاجرت به این کشور بود. در ۱۹۷۵ - ۳/۵ میلیون نفر در اسرائیل زندگی میکردند، در سال ۱۹۹۵ جمعیت کل کشور ۵/۵ میلیون نفر بالغ گردیده است، یعنی بیش از جمعیت دانمارک یا نروژ. در عرض ۲۰ سال گذشته بیش از یک میلیون بکشور اسرائیل مهاجرت کرده اند که باعث تغییرات عمده ای در زندگی اجتماعی و اقتصادی این کشور شده اند.

امروزه اسرائیل از نقطه نظر درصد بالای افراد تحصیل کرده در صدر کشورهای جهان قرار دارد.

کتابهای:

اشک خدا * قلب گریان * سپیدوسياه * بسوی قربانگاه

نوشته: نوراله خرازی (نوری) - حاوی داستانهای کوتاه

از شرکت کتاب و کتابفروشی نسترن در وست وود بخواهید

از انتشارات بنی بریت: گروه فریبرز مطلوب - تلفن: ۹۶۶۵ - ۶۵۹ (۳۱۰)

کجا زندگی میکنیم



کجا زندگی میکنیم

- در شهری که دو برادر جوان برای دست یابی به ثروت والدینشان آنها را بقتل میرسانند.
- در مملکتی که در ایالت اوهایو دو برادر وارد دسته سرتراشیده ها میشوند و در اثر شستشوی مغزی پدر و مادر و برادر ۱۱ ساله خود را میکشند. سرتراشیده ها، این گروه نئونازی، یکی از بزرگترین دشمنان یهودیان در دنیا شناخته شده اند و در اوهایو دارای ۳۵۰۰ عضو میباشند.
- در شهری که دیوانه ای ناشناس جنگل های اطراف لوس آنجلس را به آتش میکشد و باعث قتل

- تعدادی بیگناه و میلیون ها دلار خسارت میشود.
- در شهری که اعمال یک قانون شکن باعث ایجاد چنان اغتشاشاتی میشود که پس از بیار آوردن میلیاردها دلار خسارت، این قانون شکن سه میلیون دلار هم ناز شصت میگیرد.
- در شهری که تماشاگر، بزرگترین پرتماشائی ترین و در عین حال مسخره ترین نمایش روی زمین بنام دادگاه او.جی. سیمسون هستیم.
- در مملکتی که در سال نزدیک به ۲۲۰۰۰ قتل عمد صورت میگیرد و بزرگترین درصد جنایت را روی کره زمین دارا میباشد.

نوه ها و همبستگی بسیار شدید به فامیل و دوستان طبق آداب و رسوم ملی و مذهبی، مانع از مهاجرت به سایر نقاط میگردد. بنابراین باید بیاندیشیم که تا حد امکان از عوارض نامطلوب این شرایط زیست بکاهیم. بعنوان مثال، بکوشیم تا فرزندانمان از نزدیکی به دستجات افراطی مثل Cult ها پرهیز کنند و این منظور میسر نمیشود مگر با راهنمایی و هدایت آنان بسوی تشکیلات یهودی موجود در لوس آنجلس.

هم اکنون در لوس آنجلس بیش از ۲۵ گروه یهودی ایرانی مشغول فعالیت هستند و برخی از آنان تشکیلات مخصوص جوانان را دارند که فعالترین آنها عبارتند از گروه جوانان مگیت، گروه جوانان بنی بریت بنیاد فریبرز مطلوب، گروه تعلیمات سیاسی جوانان یهود، گروه جوانان ارتص و گروه جوانان سیامک.

خوشبختانه اخیراً کمیته جوانان فدراسیون یهودیان ایرانی به سرپرستی آقای دکتر کامران بروخیم اقدام به متشکل کردن جوانان گروههای مختلف بمنظور ایجاد هماهنگی در فعالیتهای آنان و نیز آشنا نمودن آنان به اینکه بتدریج مسئولیتهای اجتماعی را از نسل قبل از خود تحویل بگیرند، نموده است.

آن گروه از جوانان ما که استعداد نویسندگی یا هنر طراحی و ژورنالیستی دارند، اکنون در شورای نویسندگان شوفار گرد هم آمده، روز بروز بر کیفیت کار بخش انگلیسی نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی می افزایند. اگر فرزندان شما دستی بر قلم دارند یا در خود توان همکاری با این گروه را سراغ دارند، از آنان بخواهید باین جمع به پیوندند.

ما از خانواده های محترم همکیشان میخواهیم تا از جوانان خود بخواهند در فعالیتهای جمعی جوانان یهودی ایرانی شرکت نموده، با در کنار هم بودن و تجهیز قوای خود، با یکدیگر بیشتر آشنا شده بخاطر هدف مشترکی که همه آنان در آن شریک میباشند، یعنی ارزشهای قومی و ملی ما، با هم فعالیت نمایند.

* در مملکتی که زنی برای رسیدن به معشوق خود دو کودک سه و چهارساله خود را داخل ماشین میگذارد و بقعر دریاچه ای روانه میسازد و سپس روبروی هیئت منصفه می نشیند و وکیلش میگوید: «دیوانه بوده، او را ببخشید!»

* در جائیکه در یکی از شهرهای اورگان، مرتاض کلاهبرداری میلیونها دلار از مردم پول میگیرد و با داشتن ۵۱ روزنرویس از مملکت فرار میکند.

* در جائیکه شخصی بنام تونی آلامو با ۱۱ زن که برخی از آنها بچه هم داشته اند ازدواج میکند بقصد اینکه زن ها و بچه ها مجانی در مزرعه اش کار کنند.

* در مملکتی که همه هفته در تلویزیون عده ای ادعا میکنند فلج ها، کرها، کورها و مریض های سرطانی را معالجه میکنند و ملیون ها دلار وجه از مردم ساده لوح دریافت میکنند و هیچ کس مزاحم آنها نیست.

* در جائیکه شخصی بنام دیوید کورش در تگزاس ادعای پیغمبری میکند، در مقابل نیروهای فدرال مقاومت میکند و باعث میشود ۵۰ نفر زن و بچه بیگناه در آتش جان خود را از دست بدهند.

* در مملکتی که آزادانه برای کشتن یهودیها پول جمع آوری شده و این وجوه برای گروههای تروریستی حماس، حزب اله، اخوان المسلمین و افراطیون الجزایر ارسال میشود. و در واشنگتن پایتخت امریکا شخصی آزادانه روزهای جمعه مسلمانان را تشویق به کشتن یهودیها میکند.

* در مملکتی که یک تروریست راو کاهانی را در مقابل چشم ۴۹ انسان بقتل میرساند و قاتل نه به جرم قتل بلکه به اتهام حمل اسلحه زندانی است.

همه این واقعیت های ملموس، ما را در برابر این سوال قرار میدهد که چه باید بکنیم؟

اگر بخواهیم مهاجرت از این ایالت یا مملکت را مورد توجه قرار دهیم راهی بس دشوار و پیچیده در پیش داریم چرا که اگر چنین راه حلی برای هر خانواده میسر بود تا بحال این کار را کرده بودند. وجود کسب و پیشه، خانواده، دختران و پسران شوهر کرده یا نکرده، وابستگی به آنها و



فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

در خدمت مردم

صندوق اضطراری

جمع کل درخواست های رسیده به صندوق ۸۰ فقره بوده که ۵۶ مورد آن مورد قبول واقع گردیده است. در گزارش مبسوطی که کمیته امور اضطراری فدراسیون تهیه نموده صورت ریز کمکهای انجام شده را بشرح زیر نشان داده شده است.

کمک به نیازمندان در امریکا	۱۸ مورد
کمک به بیماران، جراحی، دارو و درمان	۱۲ مورد
کمک به نیازمندان در اسرائیل	۶ مورد
کمک به نیازمندان در ایران	۲ مورد
کمک به یک نیازمند در پاکستان	۱ مورد
کمک هزینه دانشجویان	۲ مورد
کمک به بیمارستان سیدرسایانی	۱ مورد
کمک به خانه سالمندان	۳ مورد
سایر موارد	۱۱ مورد

شورای داوری و حل اختلاف

کمیته فوق از نهادهائی است که در ساختار فدراسیون یهودیان ایرانی زیر پوشش هئیت امناء قرار دارد. این کمیته نزدیک به سه سال پیش کار خود را آغاز نمود. رئیس کمیته آقای الیاهو قدسیان میباشد که از چهره های خوشنام و سرشناس جامعه ما بوده و سوابق خدمات اجتماعی ایشان کاملاً شناخته شده میباشد. در این کمیته آقای مهندس ابراهیم یاحید که ایشان نیز از خدمتگزاران صاحب

از بدو تاسیس صندوق اضطراری فدراسیون یهودیان ایرانی در ماه آوریل ۱۹۹۳ تاکنون، این صندوق کمک های ذیقیمتی به بیماران و سایر کسانی که بضاعت کافی برای مخارج اضطراری و حیاتی خود نداشته اند نموده است.

اعضای کمیته مربوط مرکب از خانم ها گیتی بروخیم، مهین الیاسیان و مهشید کاشانی و آقایان جناب راو داوید شوفط، حقنظر فرحنیک، الیاس اسفندی، دکتر داود فروزانپور و دکتر ایوب ابراهیمی و ریحان زاده مستمرا به امور مربوط به صندوق رسیدگی نموده و در جلسات پیاپی، درخواست های رسیده را مورد بررسی قرار میدهند. علاوه براین اعضای این کمیته برای جمع آوری وجوه لازمه شدیداً فعالیت مینمایند.

کل دریافتی های صندوق از آغاز تاسیس تاکنون بالغ بر ۷۸۱۳۱ دلار و هزینه های انجام شده ۵۵۷۲۶ دلار بوده است.

روش کمیته صندوق بدین قرار است که درخواست های رسیده در نهایت محرمانه تلقی شده و نسبت به آن بررسی دقیق بعمل می آید تا نیازمند بودن درخواست کننده و ضرورت پرداخت کمک بطور یقین معلوم گردد و تنها در چنین مواردی است که نسبت به پرداخت کمک اقدام خواهد شد.

نام جامعه ما هستند فعالیت دائم دارند.

در شورای داوری و حل اختلاف تعداد قابل توجهی از وکلای یهودی ایرانی فارغ التحصیل از امریکا فعال میباشند و مراجعین به این شورا غالباً همکیشانی هستند که بدلیل گوناگون مایل نیستند اختلافات خود را به دادگاه بکشند و ترجیح میدهند در این شورا به حل آن اقدام نمایند.

در طول مدتی که از آغاز موجودیت شورا میگذرد، به متجاوز از ۸۰ پرونده اختلافات مالی و خانوادگی و دعاوی متفرقه، با تحمل و بردباری و صرف وقت فراوان از سوی اعضای شورا، رسیدگی شده و رای عادلانه مورد قبول طرفین صادر شده است، و این در شرایطی است که چنانچه پرونده های مزبور به وکلا و دادگاهها مراجعه میگردد، طرفین مجبور به صرف مبالغ هنگفتی جهت هزینه وکیل و دادگاه میشوند و چه بسا این امر موجب متلاشی شدن خانواده های بسیار میگردد. بدیهی است، با توجه به تخصص وکلای عضو شورا، کلیه عملیات شورا در چهار چوب قوانین ایالتی و فدرال انجام میگردد.

برای آگاهی از چگونگی کار شورای داوری و حل اختلاف میتوانید با تلفن ۲۲۸ - ۴۵۳ (۳۱۰) آقای ابراهیم یاحید و یا ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی تماس بگیرید.

جشن بزرگ فدراسیون

جشن فدراسیون یهودیان ایرانی بمناسبت روش هسانا سال نو عبری ۵۷۵۶ روز یکشنبه ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۵ در سالن مجلل سنچری پلازا هتل برگزار خواهد شد.

در این میهمانی شام، خوانندگان محبوب، مارتیک و امید شرکت خواهند نمود و به دعوت فدراسیون آقای بیل رویس، رئیس بخش فارسی رادیو صدای امریکا حضور خواهند داشت و نیز از تعدادی از دانشجویان ممتاز یهودی ایرانی تقدیر بعمل خواهد آمد.

فعالتهای گسترده فدراسیون در امور گوناگون اجتماعی، علاوه بر همکاری داوطلبانه و بدون چشمداشت دهها نفر از همکیشان ما که در به مقصد رساندن اهداف و آرمانهای فدراسیون مجذانه می کوشند و ساعتهای متمادی صرف وقت می کنند، هزینه های گریز ناپذیری را نیز ایجاب مینماید که عواید فدراسیون عمدتاً از محل اینگونه گردهمایی های اجتماعی باید تامین گردد. بدین لحاظ فدراسیون اطمینان دارد که این جشن بزرگ مورد استقبال همکیشان گرامی قرار خواهد گرفت.

مراسم نیایش روش هسانا و کیپور

بمنظور رفاه همکیشان عزیز، فدراسیون یهودیان ایرانی برای مراسم نیایش روش هسانا و کیپور یکی از جالبترین و مرفه ترین سالنهای موجود در لوس آنجلس را در نظر گرفته است.

کمیته امور مذهبی فدراسیون با همکاری خزانیم مجرب و محبوب جامعه ما که در مراسم تفیلا شبات ها در کنسای فدراسیون یهودیان ایرانی نیز حضور مرتب دارند، و نیز حضور سخنرانانی که همیشه مورد علاقه جامعه ما بوده اند، اطمینان دارد که مراسم نیایش این روزهای مقدس که برنامه آن بشرح زیر است، مورد استقبال همگان قرار خواهد گرفت.

دوشنبه ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۵ - روز اول روش هسانا - شروع تفیلا ساعت ۸ صبح
سه شنبه ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۵ - روز دوم روش هسانا - شروع تفیلا ساعت ۸ صبح
سه شنبه ۳ اکتبر ۱۹۹۵ - شب کیپور - شروع تفیلا ساعت ۷ بعدازظهر
چهارشنبه ۴ اکتبر ۱۹۹۵ - روز کیپور - شروع تفیلا ساعت ۸ صبح

کنیسای فدراسیون

حسن توجهی که از سوی همکیشان گرامی نسبت باین اقدام فدراسیون بعمل میآید، سپاسگزاری نماید. همانطور که قبلاً اعلام شده، در مراسم نیایش مزبور هر هفته سخنرانانی حضور یافته و نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی و مذهبی سخن میگویند و پس از انجام مراسم، از شرکت کنندگان پذیرائی بعمل میآید.

کنیسای فدراسیون یهودیان ایرانی بطور مرتب هر شنبه صبح از ساعت ۸ بامداد در سالن ویلشر تیاتر واقع در ۸۴۴۰ خیابان ویلشر (محل سابق کنیسای نصح اسرائیل) مراسم نیایش روز شبات را انجام میدهد.

کمیته امور مذهبی فدراسیون لازم میدانند از



کسانی که در مراسم تفیلای روزهای شبات در کنیسای فدراسیون شرکت کرده اند آگاهی دارند که آقای مولانی با صدائی بسیار دلنشین و ملکوتی تورا میخوانند. در کنار آقای مولانی، یکی از جوانان خوب و با استعداد جامعه ما، آقای بابک اقبالیه نیز در این کار با دیگر مجریان برنامه های هفتگی کنیسا همکاری دارند و از این رو، کنیسای فدراسیون مورد استقبال تعداد قابل توجهی از جوانان ما نیز قرار گرفته است. در عکس بالا آقایان مولانی و اقبالیه هنگام خواندن تورا دیده میشوند.



کودکان و نوجوانان زیادی هر هفته همراه با والدین خود در مراسم نیایش هفتگی کنیسای فدراسیون شرکت مینمایند. در عکس بالا آقای شموئلیان که از دانش وافر در امور دینی برخوردار میباشد، نوجوانان را در ادای نیایش دسته جمعی راهنمایی میکنند. ایشان نه فقط در اجرای مراسم نیایش با نیرو و دانش روحانی خود سهمیم هستند، بلکه ایشان و نیز آقای دکتر اسحق نورمحمودی از متون کتب مقدسه یهودی تفاسیری مینمایند که بسیار مورد توجه شرکت کنندگان در مراسم نیایش قرار میگیرد.

تور اسرانیل



گروهی از اعضای تور هنگام گردش دسته جمعی

۳ - موزه DIASPORA مرکز حفظ اسناد و سوابق تاریخی یهودیان جهان.

۴ - شهر قدیمی یافا و بازدید از بازار Levinsky که مرکز کسب و کار تعدا زیادی از مهاجران یهودی ایرانی است.

سه شنبه ۲۷ جون: دیدار از :

۱ - باغ «ثبوت کدومیم» که در تورات از آن ذکر شده.

۲ - غارهای تماشائی و تاریخی «بت گورین»

۳ - کیبوتص «یدمردخای» و تماشای بازسازی جنگهای استقلال ۱۹۴۸.

۴ - «اشکلون» و آشنائی با پیشرفتهای شگفت انگیز آن.

چهارشنبه ۲۸ جون:

حرکت از تل آویو در امتداد جاده ساحلی و دیدار از «کاساریا» و تئاتر باستانی و آثار عتیقه رومی و صلیبی ها. سپس دیدار از شهر ساحلی حیفا، شهر «اکو» و سرسرای شوالیه ها و شهرک زیرزمینی.

همانطور که در شماره قبل گفتیم، تور دسته جمعی که از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی ترتیب داده شده بود غروب روز شنبه ۲۴ جون ۱۹۹۵ به سرپرستی آقای مهندس ابراهیم یاحید از لوس آنجلس عازم اسرائیل گردید و روز بعد این گروه در فرودگاه بن گوریون پا به خاک اسرائیل نهادند و از سوی نماینده Isram Tour که ترتیب دهنده این تور بود مورد استقبال قرار گرفتند. اعضاء گروه سپس با اتوبوس مجهز به کولر به هتل Moria Plaza که از قبل رزرو شده بود آورده شدند و به اطاقهای خود راهنمائی شدند.

برنامه های تور که از روز دوشنبه ۲۶ جون آغاز گردید، بطور خلاصه بقرار زیر بود:

دوشنبه ۲۶ جون: دیدار از:

۱ - بازار کرمل که مرکز توزیع انواع محصولات کشاورزی است.

۲ - تالار نمایشات ملی و سالن بزرگ ابرای تازه تاسیس شده.

بازدید از کنیساها و نقاط دیدنی «صافد». شام و اقامت شبانه در کیبوتص «ایلت هشاخار».

پنجشنبه ۲۹ جون: دیدار از:

۱ - کنیساهای بسیار قدیمی «کپرنائوم» که قدمت بعضی از آنها به قرن پنجم میلادی میرسد.

۲ - دیدار از بلندیهای گولان و دریافتن وضع واقعی این ارتفاعات که در حال حاضر بر سر چگونگی تخلیه آن میان اسرائیل و اعراب اختلافات عمده ای وجود دارد.

۳ - گملا، «مصادای گولان» و شرابخانه هائی که بهترین تولیدات شراب اسرائیل از آنجاست.

۴ - کیبوتص «کفارخارو» متعلق به امریکائیان مهاجر به اسرائیل و صرف نهار در این کیبوتص.

۵ - «باتیاس» یکی از سرچشمه های آب رودخانه اردن.

۶ - استراحت در کنار دریای گالیلی.

۷ - بازگشت به کیبوتص برای شام و اقامت شبانه.

جمعه ۳۰ جون:

حرکت از طبریا به «بت شان» و دیدار از یک آمفی تئاتر رومی که اخیراً بازسازی شده. بازدید از «بت آلنا» و اماکن تاریخی آن و بدنال آن «جریکو» قدیمی ترین شهر شناخته شده جهان متعین و سپس به اورشلیم طلائی و مشاهده این شهر مقدس از فراز کوه «المپوس». مستقر شدن در هتل مورایا پلازا، ادای نیایش در کنار دیوار ندبه و اجرای مراسم شب شبات و سپس شام شب شبات در هتل.

شنبه ۱ جولای:

روز مقدس شبات در یروشالائیم. همه اعضای تور بهر نقطه ای که مایل بودند میرفتند، کنیساها و اماکن مقدس.

یکشنبه ۲ جولای:

دیدار از «دروازه صیون» در بخش قدیمی اورشلیم. بازگشت به بخش یهودی شهر و دیدار از:

۱ - «کاردو» که در زمان رومیان مرکز خرید شهر بوده.

۲ - «قصرهای هرود» منطقه مسکونی دست نخورده

دیدنی از زمان رومی ها نزدیک به ۲۰۰۰ سال قبل .

۳ - دیدار از دیوار ندبه و حفريات آن.

۴ - گردش در شهر.

۵ - دیدار از موزه تاریخ اورشلیم

۶ - دیدار از کنست (پارلمان اسرائیل)

دوشنبه ۳ جولای: دیدار از:

۱ - بیمارستان معروف هداسا و پنجره های معروفی که ساخته دست شاگال است.

۲ - «ود یاشم» مرکز یادبود هالوکاست و چند منطقه و خیابانهای دیدنی دیگر اورشلیم.

۳ - آرامگاه هرتصل و گلدامایر.

۴ - موزه اسرائیل، دادگاه عالی اسرائیل، کتیبه های بحرالمیت

۵ - باغ وحش اورشلیم، یکی از بهترین باغ وحش های جهان.

سه شنبه ۴ جولای:

حرکت بطرف بحرالمیت و بازدید از قلعه «مصادا» آوردگاه رزمندگان یهودی این قلعه با رومیان. صعود به بلندترین نقطه این ارتفاعات با تله اسکی و دیدار از کنیسا، قصر هرود و محل انباشتن آذوقه رزمندگان و سپس شنا در بحرالمیت و دیدار از محل کشف کتیبه های بحرالمیت.

چهارشنبه ۵ جولای:

دیدار از جنگلهای احداث شده توسط «صندوق ملی یهود». مهماندار خانم وینستین از طرف صندوق. متأسفانه روز قبل قسمت های عمده ای از این جنگل ها سوخته و باعث ایجاد خسارات عمده ای شده بود، معهذا بخش احداث شده از سوی یهودیان ایرانی سالم مانده بود. پس از پذیرائی، خانم شبنم

کیمیابخش از تابلوی جنگل ایرانیان و دیگر تابلوهای نصب شده پرده برداری نمودند و لوح افتخاری به آقای یاحید عضو هیئت مدیره صندوق به نام همه یهودیان ایرانی تقدیم شد.

نهار میهمان شهرداری خولون به نمایندگی از سوی یهودیان ایرانی مقیم این شهر و استماع پیام شهردار. بازدید از کنیسای «خلاله داکار» که از سوی یهودیان ایرانی ساخته میشود و گفتگو با



گروهی از شرکت کنندگان در تور اسرائیل هنگام بازدید از جنگل احداث شده از طرف صندوق ملی یهود در مقابل تابلوی اسامی یهودیان ایرانی اهداء کننده اعانه

پنجشنبه ۶ جولای:

یکروز آزاد برای اعضای تور در اورشلیم.

جمعه ۷ جولای:

بازگشت به لوس آنجلس

با توجه به موفقیت این تور فدراسیون یهودیان ایرانی دومین تور اسرائیل خود را بزودی ترتیب خواهد داد.

برنامه اسکی مخصوص جوانان

از تاریخ ۲۲ تا ۲۶ دسامبر ۱۹۹۵، یک برنامه اسکی گروهی برای جوانان در نظر گرفته شده که آگهی آن در این شماره منعکس شده است.

این برنامه شامل چهار شب اقامت در هتل هیلتون، دو روز کامل بلیط اسکی تمام وقت، بلیط هواپیمای رفت و برگشت، پارتی شنبه شب و شام کاشر جمعه شب خواهد بود.

لطفاً توجه جوانان عزیز را به آگهی مربوطه در بخش انگلیسی این شماره که در آن جزئیات این مسافرت گروهی منعکس شده جلب بفرمائید.

مسئولین این کنیسا که از ما خواستند درخواست کمک مالی آنانرا به آگاهی همکیشانمان در امریکا برسانیم.

حرکت به تل آویو و شرکت در مهمانی شام سازمان یهودیان ایرانی اسرائیل (ایرگون هگگ) با شرکت دکتر داوید منشری، رئیس سازمان و حضور آقایان مئیرعزری، سفیر سابق اسرائیل در ایران و آقای ابراهیم حاخامی از خدمتگزاران جامعه یهودیان ایرانی در اسرائیل. استماع سخنان آقایان دکتر منشری که پس از خوشامد در مورد فعالیتهای سازمانهای مختلف یهودی ایرانی در اسرائیل توضیحات جالبی دادند. سپس آقای موسی پوررستمیان مدیر مسئول مجله پیوند، نشریه سازمان طی سخنانی توصیه نمودند که میان فدراسیون یهودیان ایرانی و ایرگون هگگ همکاری و همیاری توسعه داده شود. این گردهمایی با سخنان آقایان شیمعون حناساب و صیون رکنی ادامه یافت و از سوی آقای سلیمان رستگار، رئیس هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی پاسخ داده شد و سپاسگزاری بعمل آمد.

تور واشنگتن آبشار نیاگارا و نیویورک

با توجه به نقاط بسیار جالب دیدنی در واشنگتن، نیاگارا و نیویورک - چه از دیدگاه یهودیت و چه از نقطه نظر تفریحی - فدراسیون یهودیان ایرانی بزودی تور بسیار جالبی را برای بازدید از این محل ها در نظر گرفته است.

نقطه عطف این تور، بازدید از موزه هالوکاست در واشنگتن خواهد بود که یکی از عظیم ترین و جالب توجه ترین بناهایی است که در آن هزاران سند، مدرک و شئی مربوط به بزرگترین کشتار دسته جمعی یهودیان در طول تاریخ این ملت، در آن جمع آوری شده است. لازم به تذکر است که این موزه از تاریخ تاسیس آن در سال گذشته تاکنون مورد بازدید صدها هزار نفر از مردم جهان قرار گرفته و این استقبال، بخاطر عظمت بنا و تکنولوژی پیشرفته ای که در نشان دادن این جنایت هولناک تاریخ بشری در آن بکار گرفته شده، همچنان ادامه دارد.

جشن ژانویه

هر چند در گرماگرم گرمای شهریور از شب

ژانویه صحبت کردن کمی عجولانه بنظر میرسد، ولی کمیته جشنهای فدراسیون یهودیان ایرانی از هم اکنون برنامه یکساله خود را آماده نموده و برای شب ژانویه نیز در المپیک کالکشن ترتیب مهمانی بزرگی همراه با شام و موسیقی داده است. جزئیات این جشن در شماره های بعدی شوفار به آگاهی همکیشان عزیز خواهد رسید.

گردهمانی نهار

اعضای کمیته امور اجتماعی فدراسیون با همکاری کمیته جشنها از این ببعد گردهمائی هائی بطور ماهیانه (یکشنبه آخر هر ماه) برای نهار تشکیل میدهند. این میهمانی ها صرفاً بمنظور آشنائی خانواده ها و جوانان انجام خواهد گرفت و علاوه بر آن فرصتی خواهد بود تا دوستان و آشنایانی که بعزت گرفتاریهای گوناگون فرصت آنرا نمی یابند تا همدیگر را ملاقات کنند، بتوانند ساعت هائی با هم باشند.

اولین گردهمائی نهار در روز یکشنبه ۲۹ اکتبر با حضور خواننده گرامی مارتیک برگزار خواهد شد.

فدراسیون یهودیان ایرانی

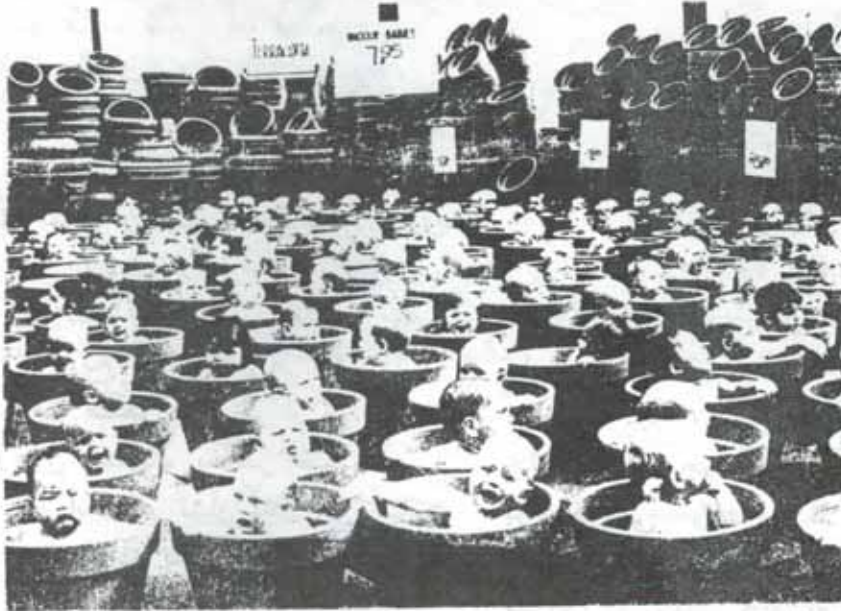
جوانان با استعدادی که حین تحصیل بطور نیمه وقت با ما همکاری دارند در ازای وقتی که داوطلبانه در اختیار ما میگذارند، موسسات آموزشی و دانشگاهها به آنان امتیاز (CREIT) میدهند. به جمع جوانان فعال در فدراسیون یهودیان ایرانی به پیوندید. تلفن فدراسیون: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Vaginoplasty and Hymenorrhaphy
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cautery

مأمایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

جراحی پلاستیک زنان

یائسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian



خبرهایی از جهان یهود



ذخائر آب در اسرائیل

بدلیل ازدیاد حجم غیر منتظره مهاجرت، بویژه از ممالک روسیه شوروی به اسرائیل، ذخائر آب این کشور تکافوی این ازدیاد جمعیت را ننموده و اخیراً از سوی مکوروت، سازمان ملی آب اسرائیل در این خصوص به مصرف کنندگان اخطار شده است. براساس آمار منتشره از سوی مکوروت، متوسط مصرف آب در شهرهای کوچک در سال گذشته ۳۲ درصد و در شهرهای بزرگ ۱۴ درصد افزایش داشته است. مقامات مزبور تاکید مینمایند که چون ظرف سه سال گذشته میزان بارندگی در اسرائیل زیاد بوده، تصور همگان اینستکه ذخائر آب باندازه کافی وجود دارد، حال آنکه نسبت ازدیاد جمعیت به افزایش ذخایر آب فزونی دارد.

پایگاه اورشلیم

در افریقای جنوبی فرانسوا پیتون که یک پزشک سوییسی است در یک گردهمایی کسانی که به وجود سفینه هائی که از کرات به زمین میآیند UFO عقیده دارند، اظهار داشت که سازمان وابسته به او مرتباً با موجودات فضائی دیگر کرات در تماس میباشند. وی اضافه نمود که این موجودات از او خواسته اند تا محل مناسبی را برای آمدن آنان در نظر بگیرند و بعقیده فرانسوا پیتون اورشلیم شایسته ترین مکان برای این کار است بخاطر احترام همه ادیان باین شهر.

ایران و صلح خاورمیانه

هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران در مصاحبه ای در تهران اعلام داشت که ایران با آن بخش از روند صلح میان اعراب و اسرائیل مخالف است که با فشار امریکا به ممالک عرب همسایه اسرائیل تحمیل میشود و برضد منافع فلسطینیان است. نامبرده اضافه نمود «معهدا چنانچه سوریه با اسرائیل به شرائطی قابل قبول برای این کشور در مورد صلح دست یابد، این امر برای ما نیز قابل قبول خواهد بود».

باید در نظر داشت که سوریه قویترین و نزدیکترین کشور عرب متحد با ایران میباشد. رفسنجانی مصاحبه دیگری با CNN اظهار نمود: «انتظار میرود معامله خرید تکنولوژی هسته ای با روسیه، علیرغم مخالفت شدید امریکا، به انجام برسد چرا که تا این لحظه روسیه در مورد معاهده خود با ما جدی بوده و دلیلی وجود ندارد که روسیه به فشارهای غیرمنطقی امریکا تن در دهد».

کودکان مجروح بوسنی

شش تن از کودکان مسلمان بوسنیائی که در جنگهای این سرزمین بشدت زخمی شده بودند اخیراً از طرف اسرائیل به این کشور آورده شده تحت معالجه قرار گرفتند. این عمل درست پیش از حمله نیروهای صرب انجام گرفت و جان این کودکان نجات داده شد.



رئیس جمهور گرجستان در اسرائیل

ادوارد شوارناتزه سالیان متمادی وزیر خارجه اتحاد جماهیر شوروی بود و در تسهیل مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل رل عمده ایرا بازی کرد. وی پس از فروپاشی شوروی به سرزمین اصلی خود گرجستان رفت و در آنجا به ریاست جمهوری انتخاب شد که هنوز در این سمت باقی است. شوارناتزه در این دیدار به زیارت دیوار ندبه رفت. عکس بالا ویرا درکنار دیوار ندبه نشان میدهد.

ادوارد شوارناتزه، رئیس جمهور گرجستان اخیراً از اسرائیل دیداری بعمل آورد و با رهبران این کشور در مورد روابط بین دوکشور مذاکرات سودمندی انجام داد. در این دیدار قراردادهائی در زمینه های مختلف از جمله امور هواپیمائی و کشاورزی بین اسرائیل و گرجستان منعقد شد و رئیس جمهور گرجستان اعلام داشت که تا پایان سال جاری دو کشور اقدام و ایجاد رابطه سیاسی در سطح سفارتخانه خواهند نمود.

All Pro-Video Photo

فتو.م.آ

- با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت
- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
 - تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
 - تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Boulevard
(310) 477 - 7576

آلبرت طیبیان

تعقیب قضائی دولت آلمان

بیست و سه سال پس از کشتار ۱۱ تن از ورزشکاران اسرائیلی بدست تروریستهای عرب در مونیخ در سال ۱۹۷۲، خانواده های این ورزشکاران دولت آلمان را بمیزان ۲۸/۴ میلیون دلار خسارت به اتهام سهل انگاری در حفاظت از جان این ورزشکاران مورد تعقیب قضائی قرار داده اند.

بقرار اطلاع شاکیان مزبور شواهد جدیدی را عرضه خواهند داشت که از آن جمله است قطعه قطعه کردن جسد یکی از ورزشکاران و خفه کردن یکی دیگر از آنان با گازهای سمی. پس از آغاز محاکمه در دادگاه مونیخ، مدارکی نزدیک به ۲۰۰۰ صفحه و ۹۰۰ عکس که در آرشیوهای پلیس مونیخ نگهداری میشود و تا سال ۱۹۹۲ در اختیار خانواده های کشته شدگان قرار داده شده بود مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

کوشش برای یهودی شدن

در سال ۱۹۵۰ قانونی در اسرائیل وضع شد بنام «قانون بازگشت» که براساس آن هر یهودی در هر نقطه جهان حق داشت به اسرائیل آمده به تابعیت

این کشور در آید. در طول سالهای اخیر و بویژه پس از هجوم مهاجران اتحاد شوروی سابق به اسرائیل، یهودی بودن تعداد زیادی از این مهاجران به زیر سوال برده شد و باعث بحث و مشاجرات شدیدی در پارلمان اسرائیل گردید.

اخیراً در یکی از جلسات کمیته جذب مهاجران کنست، قائم مقام وزیر کشور، دیوید لیبائی در این خصوص اظهار داشت: «چه کسی میتواند حدس بزند که زمانی یهودی بودن آنقدر مشتاق داشته باشد که مردم ممالک مختلف برای آنکه خود را یهودی بشناسانند، تا بدین حد خود را به آب و آتش بزنند».

کودکان مبتلا به اختلال رشد فکری

گروهی از کودکان مبتلا به اختلال رشد فکری (Autistic) در اسرائیل در یک دوره فوق درسی علمی شرکت داده شده و با موفقیت این دوره را گذراندند.

آموزشهای این دوره عبارت بودند از ساختن ماکت های علمی، آموزشهای مربوط به نور و رنگ و سایر مسائل علمی که همراه با بازی و تجربه های گوناگون به آنان آموخته میشد.

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر اشراشحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

شنبلیله و کلسترول

مهاجران یمنی اولین گروهی بودند که شنبلیله را به اسرائیل آوردند و زنان یمنی در بیشتر غذاهای خود از این گیاه استفاده میکردند و معتقد بودند که مداوای بسیاری از دردها است.

دانشگاه عبری اورشلیم با تحقیقات علمی که اخیراً انجام داده صحت این ادعا را تأیید نموده است، باین ترتیب که دانشمندان این دانشگاه میزان قند و کلسترول تعدادی موش آزمایشگاهی را بطور مصنوعی ازدیاد داده، سپس عصاره شنبلیله به آنها خوراندند و متوجه کاهش آن شدند. سپس این عصاره به افراد مبتلا به این بیماریها داده شد و ملاحظه کردند که در آنان نیز این گیاه باعث کاهش میزان قند، کلسترول و تری گلیسیراید میگردد.

امتیاز تولید و پخش این عصاره را یک شرکت امریکائی از دانشگاه عبری خریداری نموده و اکنون مشغول تولید و پخش آن در امریکا میباشد. شرکت مزبور در مورد این گیاه دست به مطالعات گسترده تری با همکاری دانشگاه عبری زده و معلوم شده است که شنبلیله در خود عصاره ای دارد که قند و چربی را بخود جذب مینماید و معالج پوست های خیلی حساس نیز میباشد.

افزایش محبوبیت رایبین

براساس آماری که از سوی «تله سکر» یکی از موسسات معتبر آمارگیری اسرائیل گرفته شده، محبوبیت رایبین اخیراً در میان مردم اسرائیل رو به افزایش گذاشته و بهمان نسبت از محبوبیت بنیامین نتنیاو، رهبر حزب لیکود کاسته شده است.

این آمار نشان میدهد که نسبت به سه ماه قبل طرفداران نتنیاو از ۴۵ درصد به ۴۰ درصد تقلیل یافته اند، حال آنکه محبوبیت رایبین از ۴۰ درصد به ۴۳ درصد افزایش یافته است و پاسخ دهندگان نسبت به عملکرد سیاسی رایبین اظهار خوشنودی نموده اند.



شوارتزنیگر در اسرائیل

آرنولد شوارتزنیگر هنریشه معروف سینما اخیراً در مشارکت با سیلوسترستالون، بروس ویلیس و دمی مور اقدام به تأسیس و گسترش سلسله رستوانهائی زیر نام «هالیوود پلنت» نموده که اخیراً شعبه ای از آن نیز در تل آویو تأسیس گردید. شهردار تل آویو، رانی میلو پس از یک زورآزمائی نمایشی با شوارتزنیگر، کلید طلائی شهر را باو هدیه کرد.

در عکس بالا، شوارتزنیگر در میان گروهی از نوجوانان طرفدارش دیده میشود.

طول عمر

متوسط طول عمر مردان اسرائیلی ۷۵ سال است که در قیاس با سایر کشورهای جهان بالاترین سن برای مردان است. ژاپن از این لحاظ مقام دوم را دارد. معهذا متوسط طول عمر زنان اسرائیلی که ۷۹ سال است در جهان مقام دهم را دارد ولی هم سطح با ممالک غربی و اروپائی است.

سکه گلدامایر

اسرائیل بنام دورن بن زکری از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و حال او بحرانی است. پس از آن کپیشا خواست از محل حادثه فرار کند که با شلیک گلوله سربازان اسرائیلی کشته شد. بلافاصله بعد از این عملیات، دو خانه ایکه به کپیشا پناه داده بودند تخلیه شد و بولدورهای ارتش اسرائیل اقدام به تخریب این خانه ها نمودند.

رئیس مجلس اسرائیل در روسیه

بنا بدعوت پارلمان روسیه، شوا ویس، رئیس مجلس اسرائیل به روسیه رفت و در جلسه پارلمان روسیه سخنانی ایراد نمود.

هنگام ایراد این سخنرانی، ولادیمیر ژرینوفسکی، رهبر فراکسیون دست راستی افراطی پارلمان روسیه همراه با اعضای فراکسیون خود مجلس را بعنوان اعتراض به این دعوت ترک نمود. ژرینوفسکی که کرارا اسرائیل را بخاطر اشاعه صهیونیسم در روسیه مورد حمله قرار داده و از سوی گروههای مختلف یهودی بعنوان یک ضدیهود شناخته شده، از اینکه پرچم اسرائیل بمناسبت این دعوت بر سردر پارلمان روسیه افراشته شده بود بسیار خشمگین بود و از این بابت نیز به رئیس پارلمان روسیه اعتراض نمود.

بانک مرکزی اسرائیل اقدام به ضرب سکه های ده شیکلی که تصویر گلدامایر، چهارمین نخست وزیر اسرائیل برآن نقش بسته نمود که اول ماه ژوئیه در گردش گذاشته شد.

گلدامایر از چهره های درخشان تاریخ معاصر یهودیان است و مبارزات او برای کسب استقلال اسرائیل بسیار مورد توجه نسل جوان این کشور است.

تورویست حماس کشته شد

طاہر کپیشا، یکی از رهبران گروه حماس - شاخه عزالدین قاسم در حبرون که دست کم شش اسرائیلی را طی یکسال گذشته در تیراندازی حین رانندگی به قتل رسانده بود و تعداد زیادی را زخمی کرده بود توسط نیروهای نظامی اسرائیل به قتل رسید.

منابع اطلاعاتی اسرائیل پس از آگاهی از محل سکونت کپیشا، خانه ایکه او در آن اقامت داشت را در کریت اربع محاصره نموده از او خواستند تا تسلیم شود ولی نامبرده از تسلیم شدن خودداری نموده بسوی نیروهای نظامی اسرائیل شلیک نمود که در اثر آن یک سرگروه بان ۲۳ ساله ارتش

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

بعضی از مقامات امریکائی نگران آن هستند که چون وزیر پلیس، موشه شاهال و وزیر مسکن بنیامین بن الیعزر عراقی تبار هستند، امکان دارد که آنان نسبت به این ادعاهای رهبران عراق علاقمند باشند.

تلاش همسر الی کوهن

الی کوهن یکی از نام آورترین افرادی است که تاکنون در موساد خدمت کرده است. وی که سالها در سوریه با نام جعلی زندگی میکرد در سلسله مراتب حکومتی این کشور به یکی از بالاترین مقامات دست یافت و کلیه اطلاعاتی را که در اختیار داشت به موساد مخابره میکرد.

الی کوهن پس از دستگیر شدن توسط مقامات سوریه، به دار آویخته شد. در جریان مذاکرات صلح با وریه، نادیا کوهن، همسر او با همکاری داوید منا، نماینده مجلس اسرائیل، کوشش دامنه داری را برای اعاده جسد همسرش به اسرائیل آغاز کرده و شخصا از حافظ اسد رئیس جمهور سوریه این درخواست را نموده است.

بازگشت به اسرائیل

آلیسا فلاتو، دختر ۲۰ ساله یهودی امریکائی بود که چندی پیش در یک حمله انتحاری تروریستهای حماس همراه با هفت سرباز اسرائیلی جان خود را از دست داد و بنا به خواسته خانواده اش، اعضای بدن او به هفت بیمار نیازمند به پیوند عضو هدیه شد.

اکنون خواهر ۱۸ ساله آلیسا که خود از دانش آموزان پیشین یک مدرسه مذهبی در اورشلیم است به اسرائیل میرود تا با دریافت دارندگان اعضای بدن خواهرش دیدار بعمل آورد. پدر آلیسا، استفن فلاتو اعلام داشت که نسبت به مسافرت دختر ۱۸ ساله اش به اسرائیل هیچ نگرانی ندارد.



اشتباه پست خانه

برای یوسف صدوق اخیراً دعوت نامه ای برای ثبت نام در کودکستان رسید که نامبرده نمی توانست آنرا بپذیرد چون کودکستان برای کودکان ۵ ساله بود حال آنکه یوسف صدوق ۱۰۵ ساله است!

صدوق که یمنی تبار است ۲۴ نوه و ۳۶ نیره دارد (از جمله اوری ۵ ساله که در سمت راست عکس بالا نشسته). با خنده میگفت: «شاید بجای دعوت به کودکستان، باید برای من دعوتی برای رفتن به یمن یا باغ عدن میفرستادند».

اسرائیل و عراق

سفیر امریکا در اسرائیل، مارتین ایندیک اخیراً به اسرائیل اخطار کرد که توجهی به ژست های صلح آمیز عراق نشان ندهد. وی که به دعوت بخش مطالعات خاورمیانه مرکز دایان در دانشگاه تل آویو سخنرانی میکرد اسحق رابین نخست وزیر و شیمعون پرز وزیر خارجه را بخاطر نادیده گرفتن این استراتژی عراقی ها ستایش کرد و از اسرائیلیان خواست تا فریب تبلیغات عراقی ها را نخورند.



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس
اورنج کانتی - سان دیگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹-۸۱۸

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

خوش زونبا ... خوش زونبا

عادله خانم و شاه خانم

این اصطلاح دو کلمه ای «خوش زونبا» کاشی سره و خالص است و مشابه آن در فارسی «خودش داند» است و اصفهانی ها آنرا خوچش زونبا میگویند.

این دو کلمه چه بفارسی و اصفهانی و کاشی باشد چه به انگلیسی و ژاپونی و هندی و چینی بوی یکنوع بی رحمی و سنگدلی را میدهد و چندان باعث سربلندی نیست. حال طی این نوشتار قدری بیشتر با این طرز فکر و این فلسفه آشنا خواهیم شد ولی این اصطلاح کوتوله و مختصر و دو کلمه ای و ظاهراً بی آزار نباید ما را فریب دهد چون بیت عامیانه و معروف را بیاد می آورد:

فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه

در دوران کودکی و آن روزهایی که ما هفت، هشت، ده ساله بودیم، گاهگاه زنان همسایه و خاله ها و عمه ها دور هم جمع میشدند و بقول خودشان «اختلاط» میکردند. اختلاط یک معجون بود از درد دل و بگو بشنو و درگوشی حرف زدن و تخمه هندوانه یا تخم کدو شکستن و گاه پخش کردن شایعات درست یا نادرست و اخبار محرمانه ایکه صحت و سقم آنها معلوم نبود.

اگر تابستان بود همه دور حوض جمع میشدند و بوی هندوانه گل سرخی و گلاب و باغچه تازه آب داده شده و گل های لاله عباسی بمشام میخورد و سماور غلغل میزد و قلیان فرقر میکرد.

اگر هم زمستان بود همه دور کرسی می نشستند و چای میخوردند و قلیان می کشیدند و توی حرف هم میدویدند و از داماد یا عروس یا جاری



خود شکوه میکردند. بوی خوش چای تازه دم و تنباکوی نم کرده با عطر نان شیرمال و تخمه کدوی اویشن زده در هم میرفتند و فضای اطاق را پُر میکردند و ما بچه ها هم بیک نواهی میرسیدیم و نان های شیرمال را از دست هم می قاپیدیم و بعد شیشه های بخار گرفته اطاق را با سر آستین خودمان پاک میکردیم و به درختهای عریان و بخواب زمستانی فرو رفته و به حوض یخ بسته توی حیاط خیره میشدیم و بحرف و درد دل های بزرگترها گوش میدادیم و بی آنکه معنی خیلی از حرفهای آنها را بفهمیم سرشان می نازیدیم.

در بین این گروه «اختلاط کن» عادلۀ خانم که قدی کوتاه و موهای حنائی وزوزی و چشم های تابنائی داشت نماینده گروه «خوش زونبا»ها بود و شاه جان خانم پیرو طرز فکر و «خدا بدادش برسد» و فلسفه «وای برمن».

وقتی یکی از زنهای میگفت: دادا (دادا یعنی خواهر) فهمیدید نوۀ بی بی جان خانم تب لازم داره و دکترها جوابش کرده اند و امیدی بهش نیست؟ عادلۀ خانم فوراً پوست نازک بین شست و انگشت سبابه اش را آهسته چند بار گاز میگرفت و میگفت: - خوش زونبا ... خوش زونبا (خودش بداند ... خودش بداند ...) ولی اشک در چشمان شاه جان خانم جمع میشد و بغض گلویش را میگرفت و میگفت: «وای برمن ... وای برمن خدا بدادش برسه باید رفت کنیسا دو تا شمع واسش روشن کرد. وای برمن برای این دختر وای برمن برای پدر مادرش».

بعد صدای نشسته بخش غلغل قلیان ها و بهم خوردن استکان نعلبکی ها بلند میشد و صاحبخانه تعارف میکرد و سیب و گلابی پوست میکند و همه ملج ملج میکردند و به به میگفتند.

چند لحظه بعد باز یکی از خانم ها میگفت: «شوهر سیپورا خانم هم ورشکست شده و به بروجرذ فرار کرده زن و بچه هاش به نون شب محتاجند ...

عادلۀ خانم پک غلیظی به قلیان میزد و بعد نی قلیان را از لبش کنار میزد و باز میگفت: «خوش زونبا ... خوش زونبا این مردیکه دروغ

میگه. میگن توش پُره. صد هزار تومن پولش پیش حاجی هارون و برادرش نزوله و ...» ولی شاه جان خانم حرف او را قطع میکرد و با دلسوزی میگفت: «خدا به دادشان برسه. این سیپورا خانم از اون زنهایی است (پاک طینت) و دست و دل وازه و از فامیل های آبرو داره. باید یک فکری براشون کرد».

ولی عادلۀ خانم دست بردار نبود و باز توی دهانش میپیرید و میگفت: «نه ... نه. پوست این مردیکه پُر از پوله ... میگن زیر خاکی تو خونش پیدا شده و قایم کرده داره ... ورشکستگیش شقِر شقاروته ... (دروغ اندر دروغه)»

این اختلاط ها و گاه بهم پریدن ها ساعتها ادامه داشت و در سراسر این مدت نبرد بین طرز فکر عادلۀ خانم و فلسفه شاه جان خانم برقرار بود و سایر مهمانان سرشان را بعلافت موافقت یا مخالفت تکان میدادند و گاه طرف شاه جان خانم را میگرفتند و گاه از عادلۀ خانم پشتیبانی میکردند و گاه چای را گرمآگرم مینوشیدند و به سرفه می افتادند.

ما بچه ها هم که شاهد این مناظر بودیم با وجود سن کم و اینکه هنوز صابون زندگی و بی رحمی های آن به تمنان نخورده بود در قلب کوچک و تازه کار خودمان میدانستیم شاه جان خانم ها درست فهمیده اند و عادلۀ خانم ها ظالمانه فکر میکنند و حرفشان و فلسفه شان بوی بی رحمی میدهد. ما میدانستیم آنها قلبشان برای دیگران گریه نمیکند و فقط میکوشند گلیم خودشان را از آب بیرون بشکنند و با غریق کاری ندارند.

سرانجام سماور از جوش می افتاد و مهمان ها هم از اختلاط خسته میشدند (یا چننه شان خالی میشد) و بتدریج خداحافظی کرده میرفتند پی کارشان. ما بچه ها هم بعد از شام پای سفره خوابمان میبرد و صغری کلفت ما به نعش کشی می افتاد و قرقر میکرد.

* * *

این خاطرات کودکی که بیش از نیم قرن در اعماق قلب مدفون شده آن روز در قلب بورلی هیلز ناگهان جان گرفت و مرا بیاد عادلۀ خانم ها و شاه



هنر زهره تمجیدی متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.

DIAMOND CONSULTANT

&

SPECIALIST IN COLOR STONE

&

WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در فروش جواهرات به شخصیتهای سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER

و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

جان خانم ها انداخت و عبرت گرفتم.
آن روز با دوستی که از لحاظ ثروت چیزی کم ندارد و املاک او در لندن و پاریس و نیویورک و لوس آنجلس سر به میلیون ها میزند در یکی از هتل های او قهوه میخوردیم. پرسید چرا اینطور توی خودت فرو رفته ای؟ گفتم فیض اله همکلاس مدرسه کورش ما در این شهر غربت به پیسی عجیبی افتاده پسر جوانش خودکشی کرده و زنش مبتلا به سرطان است و آه ندارد با ناله سودا کند. چطور است ترتیبی بدهیم و یک کمکی به او بشود و ...
با بی حوصلگی حرف مرا قطع کرد و گفت:

- خودش داند ... خودش داند. من آنقدر بدبختی خودم را دارم. یک ساختمان توی ویلشر بولوار که ژاپونی ها ۵ سال پیش میخواستند ۱۷ میلیون دلار بخرند و من گردن شکسته ندادم حال ۷ میلیون دلار هم خریدار ندارد. حال تو آمده ای بدبختی های دیگران را برای من تعریف کنی؟

من یکه خوردم و دیدم این طرز فکر و فلسفه بی رحمانه «خوش زونبا» هنوز هم بین همکیشان جلای وطن کرده ما وجود دارد و هیچ فرقی نکرده ایم. البته طرفداران فلسفه خدا بیامرز شاه جان خانم هم داریم ولی بدبختانه خوش زونبا گویان و پیروان مرام ظالمانه عادل خانم بمراتب عده شان بیشتر است و انسان را شرمند می کنند.

گفتم آیا تو در ایران مادر بزرگی یا خاله یا عمه ای داشته ای که اسمش عادل خانم باشد؟ گفت گمان نمیکنم. گفتم روحش شاد باد او همیشه میگفت: «خوش زونبا ... خوش زونبا ...»

با تعجب پرسید: «خوش زونبا دیگه چه سیغه ایست؟» خواستم ماجرا را برایش تعریف کنم ولی رغبت نکردم و استکان قهوه را نیمه تمام گذاشته از رستوران بیرون آمدم و تا خانه رسیدم همه اش این دو کلمه «خودش داند»، این اصطلاح شرمسار کننده و موزی و عاری از شفقت و اشباع شده از شقاوت در گوشم طنین انداز بود و مرا خجل میکرد.



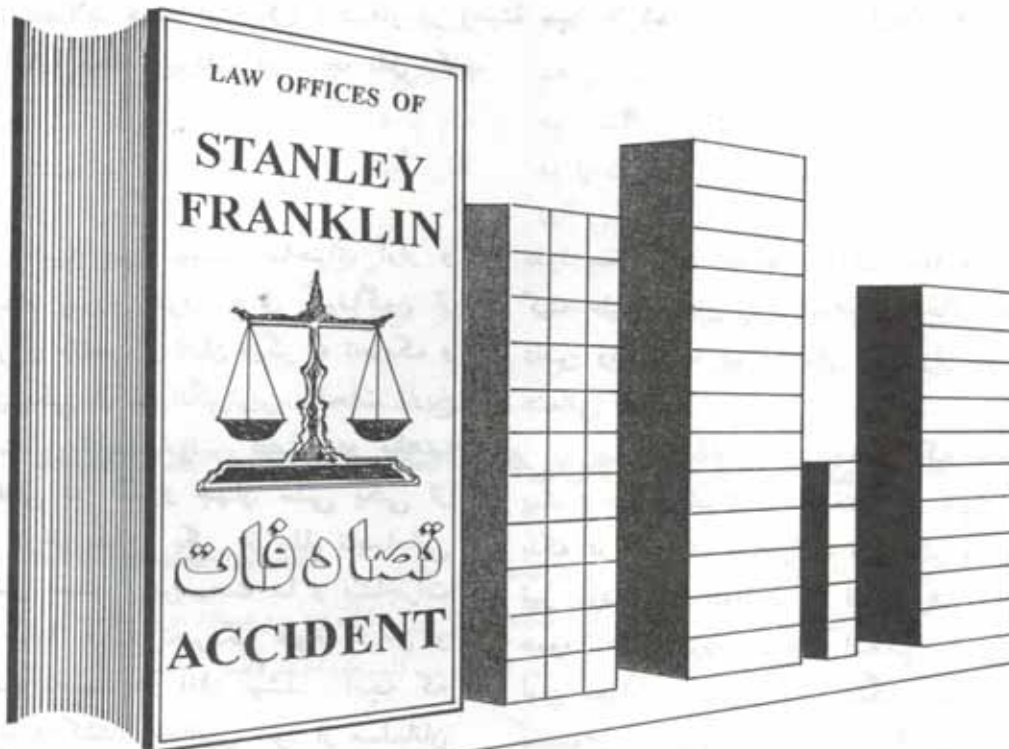
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

با همکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

یهودی آزاری

در گرماگرم فاجعه شیخی کُشان همدان

دوست خویم، مراد حریری، که از مردان اهل مطالعه است توجه ام را به مقاله ای تحقیقی نوشته «حمید حمید» درباره «فاجعه شیخی کُشان همدان» در شماره اخیر مجله مهرگان جلب کرد. این مجله که از انتشارات جامعه معلمان ایران است به همت محمد درخشش معلم سابق دبیرستان اتحاد و فرهنگی معروف منتشر میشود. مقاله مستند حمید را خواندم و دریغ آمد که چکیده ای از آنرا که تانیدیست بر مقالات «ضد یهودیگری» شوفار در زمینه سپر بلا شدن یهودیان در منازعات فرق مختلف مذهبی، با اجازه مجله مهرگان، در اینجا نقل نکنم.

ه. الف.

نفوذ صفویه را طلیعه پیروزی شیعه میدانستند آتش کینه علیه شیعیان را بخصوص در خاک عثمانی چنان دامن زدند که به کشتار ۳۰ هزار تن شیعی در عثمانی انجامید.

تاریخ قاجار از فجایعی که علما در ادوار پیشین تاریخ ایران برانگیختند نه تنها خالی نبود، بلکه در مواردی به مراتب وخیم تر و دهشتناک تر نیز بود. در ادوار پیش از قجرها، اگر فتنه ها عموماً دامن پیروان مذاهب اسلامی را می گرفت در این دوران پیروان ادیان دیگر نظر مسیحیان و بخصوص یهودیان را نیز در بر گرفت. ملایان گاه برای مرعوب کردن دولت و گاه مردم، کشتار یهودی و ارمنی و شیخی و بابی و صوفی براه می انداختند.

آنچه که در ماه رمضان ۱۳۱۵ به فتوائی علیه جماعت شیخیان همدان انجامید یکی از آن موارد است. در تلگرافی که به امین الدوله صدراعظم مخابره گردیده تصریح شده «کردند آنچه کردند، بردند آنچه بردند، خراب کردند بقسمی که قابل تعمیر نیست. آتش زدند» مقدمات این غائله را انتشار کتابی پی ریخت که حاج میرزا محمد حسین

حمید حمید می نویسد: ماجرای آزار و کشتار و انهدام پیروان فرقه های گوناگون از مسلمانان و پیروان مذاهب و ادیان دیگر به تحریک و فتوای پیشوایان یکی از غم انگیزترین صفحات تاریخ سرزمین ماست. مقابله خونین فقهای دو مذهب حنفی و شافعی در قلمرو جهان سنی یکی از نامیمون ترین برخوردها و یکی از علل نابسامانی روزگار مسلمانان است. این بحث ها و مشاجرات «ائمه» فرق طبعاً مایه تحریک عوام الناس و برافروختن نائره تعصب در آنان میشد. آنچه که سنیان در غارت و کشتار مخالفین خود از مسلمانان انجام دادند، شیعیان کوتاهتر نیامدند. علاوه بر فتوای متعددی که در باب آزار پیروان فرق و مذاهب دیگر باقی مانده است، نقش آنان بخصوص در ایام قدرتشان علیه صوفیان سخت اندوهبار است.

حنفیان و شافعیان از اهل سنت، دوران مغول را به عرصه طعن و تهمت بر یکدیگر ساختند و آن گاه که از خویش فارغ آمدند، کشتار اسمعیلیان را تدارک دیدند. عصر صفوی از نظر دخالت مذهبیهون در ایذاء و آزار گروههای مختلف عقیدتی از ادوار نامیمون حیات اجتماعی ایران بود. فقیهان سنی که

شهرستانی علیه آراء و عقاید شیخیه منتشر ساخت. انتشار این کتاب که از طریق منبر و مسجد نیز به اشاعه مطالبش پرداخته میشد وضع پیروان شیخیه را در ارتباط با مراودات و معاملاتشان با مردم دچار بحران ساخت. ملایان هراز چند گاه نه تنها به برقراری غائله علیه شیخیه بلکه علیه یهودیان و دیگر پیروان از ادیان دیگر می پرداختند. برای نمونه اقدام آنان علیه یهودیان - که به همراه توطئه علیه شیخیان انجامید - یکی از موارد فجایع آنها در شهر همدان است. بنا به تصریح صاحب کتاب «واقعه ۱۳۶۵ همدان» جماعت یهود را حاضر کرده تا بذلت تمام بر آنها وصله گذارند. پس یکباره در خانه ها و دکاکین یهود ریخته و وضع زندگانی آنها را از هم گسیخته و به هياهو تمام آنها را کشان کشان به زحمت انداخته که خلاصی شما یا بقتل است یا به مسلمانی. پس به این خدعه و مکر از متمولین آنها بقدر قوه و قدرت رشوه های وافر گرفته و آنها را فرار میدادند و بعضی از فقرا و مساکین یهودی را به لگد و مشت و چوب و چماق بحضور محکمه شرع

برده وصله اش برنهاد و به منزلش رسانده و هر چه ممکن بود بغارت می بردند.

فتنه علیه شیخیه در همدان هر روز شدتی بیشتر یافت. و برخورد خشن عوام با کسانی از شیخیه و زجر و شتم آنان در معبر عملی گردید. در آن ایام هر جا کسی از پیروان شیخیان را می یافتند او را همه کتان و کشان کشان به مسجد می بردند تا شهادت خود را مجدد بگوید. سرانجام در مجلسی یکسره کردن کار شیخیان از طریق کشتار و قتل عام صریحا تصویب شد و بدین ترتیب غائله در ماه رمضان ۱۳۶۵ به نحو کاملی صورت عمل بخود گرفت. خانه ها و سراهای تجارتنی شیخیان غارت میشد. پیروان شیخیه در ملا، عام با دشنه و خنجر از پای در می آمدند و بدنهای آنان، گاه زنده، با نفت آتش زده میشد.

* * *

براستی آیا در این فاجعه، یهودیان در آتش آزار شیخیان نمی سوختند؟

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

Biochemical Impedance Analysis

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تاکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607



خاک خوب خدا

سیری در سگذشت سزمین اسرائیل

دقرهوشنگ ابرامی

۶ - روز سقوط معبد

اندوه این دو روز چون ریشه درختی که سال در اعماق تاریخ یهود گسترده شده، سوز این دو روز سوزی جاودانی و خاموش ناشدنی است. یکی از این دو روز، روز سقوط معبد اول است و روز دیگر، انهدام معبد دوم.

و امروز، روز سقوط معبد اول است. روز خاموشی تابنده ترین معبد دنیاست. روز سیاه است و روز وحشت و شکست و از پا افتادگی و شگفت زدگی و خونریزی و مرگ و اعدام و درماندگی و دریدری و اسارت. امروز روز نهم آو است؛ روزیست که قوم با پرشکنجه ترین رنج زندگی اش روبرو میشود. ۵۸۶ سال دیگر مانده است که خاک خوب پیری زاده شود که پیروانش او را در بزرگی، «مسیح خدا» بخوانند.

در دورانی که خاک خوب، بدنبال دوگانگی

خاک خوب خدا روزهای تیره و تاریک فراوان دارد و روزهای پر فروغ تابناک بسیار. روزهای اندوهبار غم آلودش بشمارند و روزهای پرشور شادی آفرینش اندک نیستند. روزهای فرود بی فروغش از حد فزونند و روزهای فراز پرآوازش بی حد. اما در میان همه روزهای تیره غم آلود بی فروغش دو روز است که در زندگی این خاک جایی جدا دارند. درد سوزنده این دو روز چنانست که اندیشه درباره آنها آه از نهاد انسان یهودی برمی آورد، حیران و شگفت زده اش می کند و او را در برابر پیچیده ترین مسئله زندگی قومی اش قرار میدهد: اگر خدائی که من او را می پرستم، حامی من است پس چرا این بلای سنگین کوبنده را بر سرم می آورد؟

رهبران شمال و جنوب و پاره شدن میراث سلیمان به دو خطه اسرائیل و یهودیه و بعد جنگهای عبث مداوم، چنان دچار ناتوانی و سرگستگی شده که افتخارات دوران داود برایش رنگ خواب و خیال گرفته، پیرامون مرزهای آن قدرتهائی بزرگ و پرتوان قد علم می کنند. فرعون مصر گستاخانه به یهودیه می تازد و به معبد دست می یازد. آشور تشنه بخون، کشور اسرائیل باستان را بکلی از پای در می آورد و سرگذشت ده قبیله را به افسانه پیوند می دهد و در شرق خاک خدا، حکومت قدرتمند کلدانیان شکل می گیرد و اندک اندک به چنان قدرت خائمان بریاد دهی بدل میشود که مصر را بزانو در می آورد و آشور را مقهور خود می کند و با حکومت نیرومند مادها کوس برابری میزند. پادشاه کلدانیان، نبوکدنذر، مردی خونخوار و جنگ طلب و در عین حال رهبری حيله گر و با تدبیر است. در جنگاوری رهبريست همتای چنگیز خان و در قتل و کشتار پادشاهی است هم تراز «نرو». و عجب آنکه در سرگذشتنامه نبوکدنذر می خوانیم که او نیز چون «نرو» سالهائی از عمرش را در جنون مطلق زیست.

در ایامی که بابل، پایتخت کلدانیان روز بروز پرتوان تر میشود اورشلیم پایتخت یهودیه، بسرعت رو بزوال میرود. از آنزمان که یوشع، جانشین موسی، به قوم می گفت: «بگذارید تا برایتان مثل اقوام دیگر پادشاهی برگزینم» و قوم اعتراض می کرد که: «نه، ما پادشاه نمی خواهیم. پادشاه ما خدای یکتا، شاه شاهان است» بیش از هفتصد سال گذشته است. حالا در کشور کوچک یهودیه، شاه و نبی در برابر هم ایستاده اند و شاه ضعیف، نبی خدایرا بزندان می اندازد! این ایام سالهای پس روی است. سالهای شکست روحی و تلخکامی است. از دست رفتن پاره بزرگ شمال خاک خوب، سرزمین اسرائیل، برای یهودیه و مردمش چیزی نیست که بسادگی قابل پذیرش باشد. قوم خود را باخته است. بسیار آسیب پذیر شده است. و این سالها، سالهائی است که در سطح جهانی جنبش های بزرگ مذهبی پیدا

میشود. در ایران زرتشت ظهور می کند و در هند بودا پای بمیدان می گذارد و در چین کنفیوس ظاهر میشود. دنیا چهار نعل بسوی مذهب می تازد و بنی اسرائیل هنوز به عمق تعالیم موسی پی نبرده است، توده مردمش یهودیت را تنها از دیدگاه رسوم و آداب می بینند. آموزشهای موسی هنوز شناخته شده نیست. کتاب مقدس در دسترس مردم قرار نگرفته. مکتب و کنیسانی وجود ندارد. معلم و رهبری که تفسیرگر گفته های موسی برای گروه کثیر مردمان عادی باشد نیست. معبد مقدس، بت همیقداش، تنها منبع شناخت دین است. تنها جائی است که مردم از دورترین نقطه ها، در اعیاد و جشن ها، سوار بر الاغ و یابو بزیارت آن می آیند و وعظ انبیا و کاهنان را میشنوند. و در یکی از همین وعظ ها است که یرمیای نبی در صحن معبد، خطابه معروفش را برای مردم ایراد می کند:

«ای مردمی که به این مکان مقدس آمده اید تا خداوند را سجده کنید هوشیار باشید، بیدار باشید. معبد به خودی خود از برای شما امنیت و آرامش بیار نمی آورد. این خود شماست که باید اعمال و رفتارتان را اصلاح کنید. نسبت بهم انصاف داشته باشید. بر غریبان و یتیمان ظلم نکنید. خون بیگناهان را مریزید. و رو بسوی خدایان غیر نیاورید. ای قوم بنی اسرائیل، اگر کلام خداوند را نشنوبد و فرامین الهی را نادیده بگیرید خداوند بشما خواهد گفت: حال که با همه کج رویها و کج رفتارهایتان به این خانه که آنرا بنام من می خوانید توکل می کنید من آنرا خراب خواهم کرد. آنچنانکه شیلوه، معبد کنعانیان را خراب کردم» (نگاه کنید به کتاب یرمیای نبی باب هفتم بند ۱ تا ۱۵ و باب بیست و ششم بند ۱ تا ۱۰).

گفته های هراس انگیز یرمیا شور و ولوله ای در جمع برمی انگیزد. کاهنان و شیوخ و جمعی از حاضران براو می شورند. دستگیرش می کنند. او را نزد پادشاه یهودیه، یهوایقم، می برند و برایش مرگ می طلبند. و شاه، یرمیای نبی را به زندان می اندازد تا دیگر در معبد

چنین نبوت های شومی را بگوش مردم نرساند.

هشدار یرمیا و سزائی که او از خطابه خویش می بیند مؤید برآنست که کشور یهودیه در انحطاط اخلاقی، روحی، اجتماعی و سیاسی جدی بسر می برد. از حرف و نظر «مقابل» می هراسد و می پندارد که آموزشهای گرانقدر موسی را باید در بوسیدن و بوئیدن در و دیوار معبد جست. ناگفته پیداست که ریشه این زوال و انحطاط در دشمنی و ستیزه جوئی بیهوده ی یهودیان شمال و جنوب است که آنرا بی چون و چرا باید بزرگترین دلیل در هم شکستگی و از هم گسیختگی قوم و پایگاه او دانست. ناتوانی کشور یهودیه، در دوره پادشاهی یهوایقیم که بگفته تورا «آنچه را در نظر خداوند ناپسند بود» انجام میداد بدانجا رسید که مقهور فرعون شد و ناگزیر گردید که سالانه سیم و زر فراوان بعنوان خراج به فرعون مصر پیشکش کند. پس از درگذشت او، زمانی که پسرش «یهویاکین» پادشاه شد، کشور مصر جزء قلمرو فرمانفرمائی نبوکدنذر کلدانی در آمده بود و یهودیه اینک باید خراج سالانه خود را بجای فرعون مصر، برای پادشاه بابل می فرستاد. سران مصر که با بابل سرچنگ داشتند، یهوایکین را برانگیختند که از اینکار سرباز زند و علیه بابلیان بشورد. شورش او نبوکدنذر را برآشفت و سپاهییانی به یهودیه گسیل داشت.

یهودیه بسادگی شکست خورد. یهوایکین و رهبران یهودیه به همراه کاهن جوانی به نام «حزقیال» به بابل تبعید شدند و شاه دست نشاندۀ ای به نام صدقیا که عموی یهوایکین بود بر تخت پادشاهی یهودیه نشاندۀ شد. یهودیه بصورتی جدی تر جزء قلمرو کلدانیان درآمد. در این زمان یازده سال دیگر به انهدام معبد مانده بود. دست اندازی بر یهودیه یکی از هدفهای نبوکدنذر بود و او از چندی پیش قبایل عرب ساکن بین بابل و اورشلیم را با خود همراه کرده بود تا راه را برای حمله جدی تر بر یهودیه آماده کرده باشد. از سیلپستهای توسعه طلبانه او یکی این بود که چون بر سرزمینی دست می انداخت سران و رهبرانش را یا نابود می کرد و

یا تبعید تا مبادا بیاری آنان باز قدرتی برهم زده شود و شورشی دیگر در گیرد.

چند سالی سپری میشود و صدقیا که در آغاز، یوغ چیرگی بابل را برگردن خویش پذیرفته، بر اثر فشار طبقه مرفه یهودیه که می بینند ثروت کشور باید هرساله به دربار نبوکدنذر تقدیم گردد و نیز احتمالاً به امید حمایت مصریان که همچنان در انتظار انتقامجوئی از بابلیانند بفکر قیام علیه نبوکدنذر می افتد. اندیشه خویش را با یرمیا، نبی زندانی، در میان میگذارد. یرمیا که از فاجعه ای پر خطر بیم دارد صدقیا، پادشاه یهودیه را از شورش علیه بابل برحذر می دارد. اما صدقیا پند یرمیا را نمی پذیرد.

آتش افروخته میشود. آتشی خاتمان برانداز و زندگی بریاد ده. سپاه بابل بار دیگر بسوی اورشلیم براه می افتد. سپاهی سنگین تر، خونخوارتر و انتقامجو تر از همیشه، جلادان و آدمکشان همراه سپاهیانند. اربابه های جنگی و سواران دلاور با تیروترکش و کمان و شمشیر و دشنه و زره و زوبین مست پیروزیهای پیشین خویش بسوی کشوری روانه میشوند که ناتوانی اش بحدا علی رسیده و تنها قدرتش در معبد اوست و ایمانش به آن. شهرهای یهودیه یکی پس از دیگری از پای در می آیند و قتل و کشتار و زجر و آزار خداپرستان بدست «مردوک» پرستان هر روز گسترده تر میشود.

نوبت به اورشلیم میرسد. دوردور شهر حصار ی سنگی حلقه زده است. شهر محاصره میشود دشمن می انگارد کار این شهر نیز ظرف یکی دو روز ساخته است. اما شهر تسلیم نمیشود. اورشلیم سر فرود نمی آورد. محاصره شهر هجده ماه طول می کشد. هجده ماه تا روز انهدام معبد بدست دشمن مانده است. در این هجده ماه سربازان یهودی با پرتاب نیزه و سنگ از برجها و باروها می کوشند دشمن را دور کنند. اسبان و سربازانی بخاک و خون می غلتند اما دشمن یک وجب از پیرامون شهر دور نمیشود. گروههای تازه نفسی از بابل گسیل میشوند. حلقه محاصره تنگ تر میشود و هراس

مردم شهر فزون تر. کاهنان مردم را دلداری می دهند که هرگز، بهیچ قیمتی و با هیچ قدرتی معبد خدا بدست خدای ناپرستان نخواهد افتاد. گروهی این گفته ها را از جان و دل باور میدارند و چند روزی تسکین می یابند. اما چون خبرهای شوم در شهر پیچیده میشود ترس ساکنان باز فزونی می یابد. مردم اورشلیم به ضجه و ناله و شیون و گریه می افتند. به دور معبد حلقه می زنند. قربانی می کنند. شبانه روز دعا می خوانند. تعنیت می گیرند و نذر می کنند. اما محاصره شکسته نمیشود.

از آفتاب اورشلیم ترس می ریزد و از زمینش هراس سبز میشود. ترس از دست رفتن معبد، ترس مرگ دسته جمعی و هراس قحطی و گرسنگی. انبارهای گندم کم کم خالی میشود و آبهای جاری به روی اورشلیم بسته. دشمن کینه جوی ددمنش سرسخت است، خیلی سرسخت. بهیچ روی پای پس نمیگذارد. درون اورشلیم، معبد مقدس همچون کندوی زنبوری که بدیده نیاید در میان خیل عظیم جمعیت فشرده ای که شب و روز دور و برآن بیتوته کرده اند جایگرفته است. و بیرون شهر سواران و سربازان و اربابه های بابلیان دور شهر حلقه زده اند. باز رهبران مذهبی همچنان مردم هراسان بی سلاح در بند دشمن افتاده را دلداری میدهند: مردم! نترسید. ادونای خدای اسرائیل با ما است. او هرگز نمیگذارد یروشالیم و بت همیقداش او خراب شود.

و این گفته ها تنها روزنه امید مردم در برابر دشمنی قویست است. اما یرمیای نبی از زندان خود همان ندا را در میدهد که در وعظ معبد بگوش قوم رساند: مردم! پیمان الهی را شکستید و ادونای را بخشم آوردید. او شهر و معبد هردو را با خاک یکسان خواهد کرد.

مردم دیگر ندای یرمیا را نمیشنوند اما هر روز که می گذرد مرگ خود، شکست شهر و از دست رفتن معبد را نزدیک تر می بینند. نیروی سربازان یهودی در داخل شهر رو به تحلیل میرود. سلاح کافی در اختیار نیست. اسبها و یابوها از

گرسنگی و تشنگی تلف میشوند. قحطی با چهره ای خوفناک در شهر و در یک یک خانه ها سر بر می کشد. چیزی برای خوردن نیست. حتی یونجه ها و علف های چهارپایان را هم مردم خورده اند. آب حکم کیمیا را دارد. در شهر مرتفع اورشلیم چاه آب نمیشود زد. در برابر چشمه ها هجوم مردم تشنه بلب قیامت می کند. آب باران آب مقدس است. آبی است که پاره ای از مردم باور دارند خداوند برای نجات آنها از آسمان می فرستد. با آمدن زمستان سبزه ای، برگ درختی، و گل و گیاهی نیست که بشود با خوردن آن از گرسنگی رها شد و خود را زنده نگه داشت.

گرسنگان و تشنگان دعاکنان در برابر مرگ سر فرود می آورند و زانو بر زمین میزنند اما در برابر دشمنان خدا تسلیم نمیشوند. در خارج شهر دشمن شایع می کند که مردم گرسنه بچه ها را می کشند و می خورند. گفتنش ساده است و باور داشتنش دشوار: هجده ماه ایستادگی! هجده ماه مقاومت در برابر قوی ترین و کینه توزترین سپاهیان آنزمان. هجده ماه گرسنه ماندن و تشنه ماندن و مرگ عزیزان را دیدن و گریستن و توبه کردن و مدد خواستن و در کمال ناتوانی مبارزه کردن.

و در این هجده ماه طولانی و کشنده است که یهودیت شکل تازه ای می گیرد، ریشه ای عمیق تر می یابد و میثاق الهی به آزمایشی بزرگتر در می آید. در این یکسال و نیم است که ایمان ها استوارتر میشود و میل پرستش «خدایان غیر» در دلها کشته. در این مدت دراز است که حتی مردم ساده در می یابند که خدایرا باید بدرستی بشناسند. از همین رویت که اندک اندک خود را فراموش می کنند و مرگ از گرسنگی برایشان یک امر معمولی پذیرفته شده روزانه میشود اما معبد را از یاد نمی برند. دیگر پناه آنان به معبد برای نجات جان خودشان نیست. برای حفاظت خود معبد است. همه مردم شهر، از پیشوایان و بزرگان گرفته تا مردم عامی عادی، تمام نیرویشان را، نیروئی که از نیم نفسی سرچشمه می گیرد، نیروئی که مظهر آن چهره های

رنجور رنگ پریده استخوانی آشفته حال است برسر حفظ معبد می گذارند.

معبد را باید نجات داد

و تراژدی به اوج خود میرسد. دیوار شهر پس از هجده ماه ایستادگی شکسته میشود و در نقطه ای بدست دشمن قهار فرو میریزد.

روز نهم آو است. شومترین روز تاریخ یهود. سپاه دشمن مسلح و پرزور، فوج فوج، نعره زنان و عربده کشان وارد شهر میشود. اربابه ها از روی پیکرهای بی رمق آنهائی که از گرسنگی و تشنگی بر زمین افتاده اند می گذرند. سربازان یهودیه هیچگونه امکاناتی برای مقابله با دشمن را ندارند. هرگونه برخورد آنها با سپاه بابلیان بمعنای خودکشی آنی است. نبوکدنزر که خود از چند روز پیش به سپاهش پیوسته، در شهر مقدس پیشاپیش سربازانش سوار بر اربابه ای چهار اسبه بسوی معبد می تازد. «نبوزرئادان» رئیس دژخیمان بارگاه او نیز همراه اوست.

فریاد ضعیف و در گلو خفه شده «یا ادونای! یا ادونای!» مردم توان از دست رفته در میان موج دشمن و غریوها و فریادهای وحشیانه او گم میشود. دشمن سرمست پیروزی است. اینجا و آنجا، در کوی و برزن شهر اورشلیم، خون رنگ رفته کف زمین را پوشانده. هوا گرم است و بوی بخار خون در شهر پیچیده است. مردم خسته بی سلاح دسته دسته بدست دشمن به خاک و خون می افتند. اینها کسانی اند که هجده ماه تمام در برابر قهارترین سپاه زمان ایستادگی کرده اند. چه جسارتی! چه گستاخی! حالا باید سزایش را ببینند. سزائی که جز کشتن چیز دیگری نمیتواند بود.

صدقیا که علیه پادشاه بابل شوریده بود چاره ای جز فرار نداشته است. ناگزیر پای بگریز نهاده اما «لشگر کلدانیان، پادشاه را دنبال کردند و در بیابان اریحا به او رسیدند» (دوم پادشاهان. باب ۲۵ بند ۵).

حال و روز صدقیا اسفبار است. او و پسرانش را دست بسته نزد نبوکدنزر به شهر

می آورند. شاه سنگدل بابل فرمان میدهد هر دو پسر جوان شاه کشور یهودیه را هماندم جلو چشمان او به قتل برسانند. صدقیا بخشش می طلبد. به او می خندند. پسرانش را جلو چشمانش وحشیانه می کشند و بعد، چشمان خودش را از کاسه دیدگانش بیرون می آورند. صدقیا، ذلیل و خوار و خفیف شده است. او را بزنجیر می بندند و روانه بابلش می کنند تا در آنجا با شکنجه هائی بیشتر جانش را بستانند.

سران سیاسی، رهبران مذهبی، مردان سپاهی و حتی صنعت گران و آهنگران شهر دسته دسته دستگیر میشوند تا در زنجیر اسارت به بابل تبعید شوند. بندگی و بردگی بار دیگر بشکلی دیگر خود می نماید و آزادی باز یافته دوباره از دست میرود. پس از شکست اسرائیل بدست آشوریان اینک کشور یهودیه از بابلیان شکست خورده و باز دست قوم از خاک خوب کوتاه شده است. صدها هزار یهودی به اقلیم بابل کوچانده میشوند. دشمن جبار دلسنگ در کشتن و خون ریختن مردم معصوم اورشلیم غوغا می کند. سربازان بابلی از ریختن خون قوم یهود در شهر مقدس آنان سیراب نمیشوند. بسیاری از سرشناسان شهر بدنبال دستگیری بیدرنگ با شکنجه اعدام می گردند.

سپاه دشمن، روز سقوط اورشلیم، در برابر معبد اندکی مکث می کند. گوئی جلال و شکوه معبد مردان سپاهی را برجای خشک کرده است. با اسب و اربابه نمیتوانند به آن حمله کنند. پس سربازان آماده میشوند. یهودیان مؤمن پا بگریز نگذاشته اند. همچنان دورادور معبد را گرفته اند، همگی قتل عام میشوند. از هر سوی کوه موریای جوی باریک خون روانست. لاشه ها روی هم انباشته میشوند. بفرمان نبوکدنزر تمامی پوششهای طلا و جامهای زرین و خزانه معبد و همه اشیای گرانبھائی را که در معبد است درون اربابه های سلطنتی می ریزند تا به بابل فرستاده شود. غنائم بدست آمده دشمن را شاد کرده است. معبد سلیمان از هر شئی قیمتی تهی میشود. و حالا نوبت

رئیس دژخیمان است که پای پیش بگذارد. مشعل ها در دست یاران او و هزارها سرباز بابلی فروزان میشود. در و پیکر معبد، کروی ها و پاره ای از ستونهای زینت داده شده از چوب صنوبر و زیتون ساخته شده اند و به آسانی قابل آتش گرفتند. خانه خداوند و خانه پادشاه را به آتش می کشند و همه خانه های بزرگ اورشلیم را با شعله مشعلها آتش میزنند (دوم پادشاهان باب ۲۵ بند ۹).

معبد فرو می ریزد.

اورشلیم در آتش میسوزد. دود غلیظی همه جا را فرا گرفته است. اجساد کشته شده پیرامون معبد در شعله های آتش به خاکستر بدل میشود. بوی مرگ، بوی آتش، بوی دود و بوی گوشت سوخته اورشلیم را در برگرفته است.

روز دراز پردرد نهم آو پایان میرسد. شامگاه آرام آرام نزدیک میشود و شعله ها کم کم فروکش می کنند. اما شعله های سوزناک درون وجود بازماندگان و نظاره کنندگان قوم همچنان سرکش میمانند. هنوز در اورشلیم انسانهایی که با کشت و زرع روزگار می گذرانند مانده اند. هنوز انسان خانمان بریاد رفته رهائی یافته از آتش سوزی عظیم اورشلیم حیات دارد و کف پای برهنه اش گرمای خاک خوب را حس می کند. و این انسان که بسیاری از عزیزانش را یا در قحطی یا در حمله بی امان دشمن و یا در آتش سوزی از دست داده خشم آگین و شگفت زده و حیرانست. رگ گردنش برآمده. خون از گوشه لبش جاریست. جامه اش ژنده است و چهره اش دژم. انگشت نشانه به سوی آسمان دارد. اما نمیتواند دیدگان بی فروغش را به قلب آسمان بدوزد. گردنش را کج نگه داشته و به افق می نگرد. پای بر زمین می کوبد. سخت عصیان زده است و فریادش همچون دلش شکسته: و تو! کجا بودی تو؟ چرا؟ آخر چرا؟

همین! دیگر چیزی نمیتواند بگوید. می ترسد کفر گفته باشد. می ترسد آتش خشم خدا را برافروخته کرده باشد. زیانش در شکوه از خدا بند می آید و بخود می گراید: خواستی امتحانم

کنی؟ خواستی مرا در بوته آزمایش بگذاری؟ خواستی بدانی تا چه حد استوار ایمانم؟ امتحانم کن. باز امتحانم کن. دیگر پیمان شکن نیستم من. هر بار مرا بیازمائی ایمانم بتو استوارتر خواهد شد. بگذار دشمنان تو و دشمنان من خانه ترا و خانه مرا آتش بزنند. از تو روی بر نمی تابم. آزمایشم کن. بگذار دشمنان ما رهبر ریش سفید مرا آغشته به روغن در آتش بسوزانند. از تو روی بر نمی تابم. آزمایشم کن. بگذار استخوانهای دنده خواهر من زیر پای اسبان دشمن خرد بشود. از تو روی بر نمی تابم من. آزمایشم کن. بگذار تیر دشمن مغز کودک مرا هدف قرار دهد. باز از تو روی بر نمی تابم. باز آزمایشم کن. میمانم. و حالا میدانم پیامی را که یرمیای نبی از جانب تو بمن داد چه معنای بزرگی داشت. حالا میدانم که در پیمان الهی تو که بدست موسی بمن داده شد چه مفهوم عمیقی نهفته است. میدانم هستی. تنبیه تو ایمان مذهبی مرا به عظمت و سختی کوه در آورده است. شکوه ای ندارم خدا. ببخش مرا. کفر نگفتم. خواستم بگویم. اما نگفتم.

سقوط معبد، تجدید پیمان انسان یهودی با خدای خود است. با همه مصائب سهمگین، دلگیر و غمگین و افسرده دل بار نمی آید. شاد میماند و سپاسگزار خدا. در نسلی بدنبال نسل دیگر بهترین نوازندگان و موسیقیدانان، چیره دست ترین طنز نویس، و ورزیده ترین کمدین ها را بدنیا عرضه می کند و دلشاد از اینستکه خدا به او آموخته است چگونه از نعمت زندگی بهره ببرد. حتی اندکی پس از آتش سوزی معبد چون خبر به «حزقیال» که قبلاً به اسارت به بابل برده شده میرسد او نبوت می کند که: از تبعید باز خواهیم گشت و در خاک خوب خدا معبد را دوباره خواهیم ساخت.

و این گفته برای قوم نفسی است در آغاز یک زندگی تازه. یهودی دلشاد و زنده و جاوید میماند. اما همچنان نسلی بدنبال نسل دیگر در نهم آو هر سال به ماتم انهدام معبد می نشیند. ماتم خرابی معبد ماتمی ماندگار و از یاد نرفتنی است.

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و باتجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و آمریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return)
و مالیات برارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی
و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری
و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها
و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجارتی از قبیل
کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی،
صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به تحسین مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت
از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

نوشته: امیر اوهب

ترجمه آزاد: ناصر اوهب



داستان نامزدی حقیر

ناصر اوهب سالهاست برای شوفار می نویسد و خوانندگان ما با داستانهای او که پربار است از سنت های یهودیان کاشان آشنائی دارند.

در امیر، فرزند ناصر، نشانه های مشخصی از استعداد پدر وجود دارد. در جستجویمان برای نویسندگان بخش انگلیسی شوفار، با امیر آشنا شدم. جوانی است سرشار از نیرو و قلمی پرتوان دارد. مثل بسیاری دیگر از هم نسل هایش، از دست نسل پیشین خود گله ها دارد و این گله ها دستمایه نوشته هایش برای شوفار است.

با «داستان نامزدی حقیر» امیر دستان را میگیرد و ما را به پشت مردمک های دیدگانش می برد تا از چشم او به دنیای خودمان نگاه کنیم، دنیائی که پیش نمره تلفن ها در کارنامه زندگی انسانها جای بالائی دارد...

ناصر اوهب این کار امیر را که در شماره قبل شوفار به چاپ رسیده به فارسی برگردانده و با اجازه نویسنده کمی هم به آن رنگ و روی فارسی داده است.

جالب است. پدر می نویسد، پسر دنباله روی میکند (پسر کو ندارد نشان از پدر)، سپس پسر می نویسد، پدر آنرا بفارسی برمیگرداند (پدر کو ندارد نشان از پدر!) در آستانه قرن بیست و یکم، گویی پدر و پسر هر دو باید از هم نشان داشته باشند، چرا که

نه؟

با هم میخوانیم «داستان نامزدی حقیر» را.

عشق و علاقه ای بوجود نیامده بود بعقیده آنها «گور بابای عشق». عشق هم چشمش کور می شود و بالاخره یک روز در آینده پیدایش خواهد شد. مگر آنهائیکه ازدواج کرده بودند همه با هم عاشق و معشوق و یا لیلی و مجنون بوده اند؟

تحقیقات در مورد عروس و داماد توسط اکیب مجهزی از خاله زنکهای که آرشیو بایگانی شان از دستگاههای کامپیوتری وزارت اطلاعات و امنیت امریکا هم دقیق تر است انجام گرفته و گزارشات رسیده حکایت از این میکرد که همه چیز «اوکی» است. البته در مورد عروسی

همه چیز از آنجا شروع شد که ناگهان یک روز خبرم کردند که دارم نامزد میشوم!!

این خبر را مادرم به من داد. او هم این خبر را از یکی از دوستان بسیار صمیمی اش شنیده بود و تازه دوستش هم از دیگران. حالا این دیگران چه کسانی بودند واله من نمیدانم.

تاریخ نامزدی هنوز معلوم نشده بود، ولی این مسئله زیاد مهم نبود، مهم این بود که من و عروس خانم آینده یکی دوبار با هم بیرون رفته و از همدیگر بدمان نیامده بود! حالا اگر بین ما هنوز

اشکالی وجود داشت و آن اینکه یکی از نوه
نبیره های خاله عموی عروس با یک غیر یهودی
ازدواج کرده بود ولی همینقدر که داماد حاضر شده
در سن ۳۳ سالگی به بریت میلا تن در دهد این
خود نشان از اصالت و نجابت و متدین بودن فامیل
عروس میگیرد.

تحقیقات در مورد من هم بروفق مراد پیش
رفته بود که متأسفانه در آخرین لحظات مسئله ای
بسیار مهم پیش آمد و آن اینکه کاشف بعمل آمد
که یکی از دوستان بسیار صمیمی ام بجای آنکه
دنبال کاروکاسبی برود و یا اینکه تحصیلات خود را
در رشته های نان و آب داری چون پزشکی یا
وکالت ادامه دهد دنبال رشته ادبیات انگلیسی رفته.
خوشبختانه این حماقت دوستم روی پرورده من چندان
تاثیر بدی نگذاشته و همه چیز به خیر گذشته بود.

راستش من هنوز قصد عروسی کردن با
کسی را نداشتم ولی نشستم فکر کردم که من
بالاخره باید یک روز با یکی ازدواج کنم، چرا حالا
نه؟ مخصوصاً که مادرم و دوستانش، عروس و
خانواده اش را پسندیده بودند.

همه کارها خوب پیش رفته بود حالا مانده
بود بداتم که من قرار است با کی نامزد بشوم چون
من تا بحال با چند دختر مختلف بیرون رفته بودم
ولی هنوز درست نمی دانستم که با کدام یک از
آنها قرار است نامزد بشوم. از مادرم پرسیدم
«ببخشید ممکن است اسم عروس خانم را بفرمائید؟»
فرمودند، «هیلدا!!»

قدم بعدی اطلاع دادن این خبر مسرت بخش
و شادی آفرین به عروس خانم آینده بود. همینطور
که به طرف تلفن میرفتم که با هیلدا در این مورد
صحبت کنم تصورات و انتظاراتی که در مورد
همسر آینده ام داشتم مثل پرده سینما از جلوی
چشم گذشت.

همیشه فکر میکردم همسر آینده ام روزی
مثل فرشته ای در مقابلم ظاهر خواهد شد و من با
اولین نظر او را خواهم شناخت. اول یک نگاه، دوم
یک لبخند و سوم سراسیمه بطرف یکدیگر دویدن و



همدیگر را در آغوش کشیدن. درست مثل فیلمهای سفید و سیاه قدیمی با شرکت گری گوری پک و ادی هیورن. اما خوشبختانه در چند سال اخیر دیگران مرا سر عقل آورده بودند و به من یاد داده بودند که این افکار پوسیده و رمانتیک را رها کرده و آنچه واقعیت زندگیست بپذیرم. بنابراین خود را آماده کرده و گوشی را برداشتم خوشبختانه پیش شماره تلفن هیلدا ۳۶۰ بود که این جزو یکی از محاسن و مزایای عروس خانم بشمار میرفت. وقتی شایعه نامزدی قریب الوقوع خودمان را باو گفتم اظهار داشت که او هم بنوبه خود این خبر را از مادرش شنیده در حالیکه ترجیح می داد این پیشنهاد را شخصا از دهان من بشنود - آنهم در حالیکه در مقابل او زانو زده و شاخه گلی باو تقدیم کنم و صدای ملایم گیتاری هم از دور بگوش برسد. من او را متقاعد کردم که این مهملات را فراموش کند و خیلی هم شکرگزار و خوشحال باشد و کلاهش را هم بیاندازد به آسمان که توانسته است در ۲۳ سالگی، یعنی ۵ سال بیشتر از سن معمول و مردم پسند، شوهر گیر بیاورد. تازه برویش نیاوردم که قبلا هم نامزدی داشته و نامزدیش با او بهم خورده. همر آینده ام از من خواست که حتما باید با والدینش ملاقات کنم. امروز همانطور که با پدر و مادرم بطرف منزل هیلدا می رفتیم بار دیگر بیاد نقشه هائیکه برای مراسم عروسی خودم کشیده بودم افتادم. همیشه دلم می خواست که عروسم در یک روز یکشنبه بعدازظهر با حضور ۵۰ نفر از دوستان و فامیل خیلی خیلی نزدیک با لباسهای رنگارنگ در یک باغ باصفا و زیر آفتاب پائیزی انجام گیرد ولی دیگران بمن یاد داده بودند که این افکار فانتزی را از مغز خود دور کرده و واقعیات را بپذیرم. عروسی باید حتما در یک هتل مجلل و مشهور در منطقه بورلی هیلز با حضور صدها مهمان که من خیلی از آنها را اصلا نمی شناختم انجام گیرد. سائنی مملو از خانم هائی با آرایش هائی چنان غلیظ که برای خودشان هم قابل شناسائی نبودند و با لباسهائی به رنگ سیاه که بیشتر به درد مجالس عزاداری

می خورد و با غذاهای مشابهی که فقط انتخاب مرغ و یا ماهی با مهمانها بود. همانطور که غرق این افکار بودم به خانه هیلدا رسیدیم. خانه هیلدا در منطقه وست وود، شمال سانتامونیکا و جنوب ویلشر بود موقعیت محلی از نظر دیگران متوسط خوب تلقی می شد. شانس بزرگشان این بود که اخیرا از منطقه ولی با پیش شماره ۸۱۸ به این محل نقل مکان کرده بودند.

جلسه معامله (ببخشید معارفه) همانطور که قابل پیش بینی بود صورت گرفت. اولاً برای اطمینان خاطر فامیل عروس، من میبایست آپارتمانی در ویلشر کریدور که مساحت آن از ۲۵۰۰ فوت مربع کمتر نباشد خریداری کنم و شرط دیگر آن اینکه این آپارتمان حتما باید از طبقه ۱۲ بیالا باشد، چون عروس خانم در طبقات پائین تر دلشان می گیرد. دوم اینکه یک اتومبیل آخرین سیستم ب. ام. و باید بنام عروس خریداری شود که آنهم نباید از ب. ام. و ۵۰۰ کمتر باشد. خرج مهمانی نامزدی، بخاطر احتراز از چشم بد، بطور خصوصی در منزل خانواده عروس گرفته میشود و خرج عروسی در هتل با داماد خواهد بود. حالا چرا برای عروسی در هتل و اینهمه خرج کردن چشم مردم شور نبود، اینرا باید از مادر عروس پرسید.

و اما اصل مطلب اندازه سنگ انگشتر عروس خانم بود که بیش از دو ساعت وقت ما را گرفت چرا که اول درخواست آنها یک سنگ ۶ تا ۷ قیراطی بود که این سنگ باید بسیار تمیز بوده و به آبی بزند ولی من بعلت وضع بد اقتصادی نمی توانستم زیر بار بیش از دو قیراط بروم که بالاخره پس از ساعتها گفتگو و جروبحت و چانه زدن با ۳/۲ قیراط توافق شد البته فکر می کنم آنها به ۳ قیراط راضی بودند ولی ۰/۲ قیراط را برای محکم کاری اضافه کردند. پدر عروس هم در عوض به من وعده داد که یک ساعت طلای رولکس برایم خریداری خواهد کرد ولی وقتی به اطلاع ایشان رساندم که من به طلا حساسیت دارم و نمی توانم آنرا دست کنم احساس کردم که ته دلش کلی قند

آب شد.

در آخرین لحظات مسئله ای پیش آمد که نزدیک بود تمام رشته ها را پنه کند و همه جریان بهم بخورد و آن وقتی بود که پدر عروس از من خواست که دستم را روی کتاب مقدس بگذارم و قسم بخورم که ثروت واقعی چيست و چقدر در مقابل این دارائی بدهی دارم. وقتی من این تقاضای او را رد کردم، خشم و عصبانیت بر پدر عروس مستولی شد و سکوت سنگینی همه جا را فرا گرفت. شکی برای کسی باقی نمانده بود که معامله بهم خواهد خورد ولی خدا عمر به پدرم بدهد که با پا در میانی قرار گذاشت که بجای قسم خوردن، من اظهار نامه های مالیاتی خودم را برای هفت سال گذشته برای پدر عروس فکس کنم و این باعث شد که اعصاب ایشان کمی تسکین بیابد و در این مورد از شک و تردیدشان کاسته شود. وقتی که قصد ترک خانه عروس را داشتیم دو شرط دیگر از طرف پدر عروس مطرح شد اول آنکه تمام غذاها از مرغ و ماهی گرفته تا سوشی و حتی یخهائی که برای

خنک کردن مشروبات مصرف می شود باید کاشر باشد (ببخشید گلت کاشر) دوم آنکه حتماً باید یک گوسفند که وزن آن نباید از ۳۶ کیلوگرم کمتر باشد (حالا چرا ۳۶ کیلوگرم من نمیدانم) در شب عروسی قبل از ورود عروس به خانه جدید در محوطه گاراژ خانه سربریده شود.

وقتی که از خواب پریدم ساعت پنج صبح بود. عرق سردی تمام بدنم را فرا گرفته بود. نفس عمیقی کشیده و روی تختم نشستم. هیچ وقت در تمام مدت عمرم خود را چنین راحت احساس نکرده بودم. درست مثل یک زندانی که پس از سالها از زندان آزاد شده است. از بستر برخاستم و برای یک راه پیمائی آماده شدم.

دیگران هنوز در خواب عمیق صبحگاهی بودند؛ حال آنکه من هرگز بیداری را تا بدین حد هوشیارانه تجربه نکرده بودم و همانطور که از کنار درختان کنار خیابان رد میشدم، به همسری که روحش با من یکی باشد می اندیشیدم ...

فرم ارسال گواهی هدیه

فدراسیون یهودیان ایرانی:

به پیوست هدیه ای ب مبلغ دلار که چک آن بنام Iranian Jewish Federation صادر شده تقدیم میگردد:

خواهشمند است گواهی مربوطه را بنام صادر نموده به نشانی زیر ارسال فرمائید: (آدرس دریافت دارنده هدیه):

نام و نشان فرستنده هدیه:

علت ارسال این هدیه بقرار زیر میباشد (با ضریبدر معلوم بفرمائید):

— نامزدی — ازدواج — تولد — بر یا بت میتصوا — تشکر — تبریک اعیاد — درگذشت یا سالگرد درگذشت — سپاسگزاری از پدرومادر (یا دیگران) — آرزوی بهبودی برای بیمار



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES



اخبار سازمانها

مجتمع فرهنگی نصح ایسرائل:

کرده اند بخواهد تا تجربیات و برداشتهای خود را چه از یهودیت و چه از کشور اسرائیل که در این تور کسب کرده اند یا سایر نوجوانان و جوانان در میان بگذارند.

• مجتمع فرهنگی نصح مراسم روش هشانا و کیپور ۵۷۵۶ را مثل همه سال های گذشته در سه محل برگزار میکند.

۱ - مجتمع فرهنگی نصح واقع در سانتامونیکا - خیابان فرانکلین.

۲ - هتل سنچری پلازا در سنچری سیتی.

۳ - مدرسه هورسمن - بورلی هیلز.

به علت محدودیت جا تقاضا میشود در اسرع وقت تعداد کارتهای ورودی خود را با شماره تلفن ۳۳۸ - ۴۵۳ (۳۱۰) به دفتر مجتمع نصح اطلاع دهید.

بنیاد مگبیت

• در تاریخ پنجشنبه ۲۹ جون هیئت امناء بنیاد مگبیت بریاست آقای الیاهو قدسیان با شرکت ۴۴ نفر از اعضاء تشکیل جلسه داد و دستور جلسه انتخاب هفت نفر عضو برای هیئت مدیره جدید بنیاد مگبیت بود.

* سفر تابستانی نوجوانان بکشور اسرائیل از آنجا که به تصدیق دست اندرکاران تعلیم و تربیت یهودی، یکی از بزرگترین عوامل پایدار نگهداشتن ارزشهای یهودی در میان نوجوانان ما، دیدار و آشنائی با کشور اسرائیل است، به همت مجتمع فرهنگی نصح، طبق روال همه ساله تعداد ۳۷ نفر از نوجوانان یهودی ایرانی بسرپرستی دکتر یوسف حکیمی عازم اسرائیل شدند.

مدت تور یکماه از ۱۰ جولای تا ۸ آگوست بود که طی این مدت جوانان ما از مراکز علمی و فرهنگی بازدید بعمل آورده، با شخصیت های مهم اسرائیل دیدار نموده و نقاط دیدنی این کشور را سیاحت کردند.

* سمینار تابستانی جوانان نصح

سرپرستی آقای ادموند حکیمی پور و خانم الهام ملامد گروهی از جوانان ما نیز اخیراً به اسرائیل مسافرت کردند و از مراکز علمی و فرهنگی بازدید بعمل آوردند.

مجتمع فرهنگی نصح در نظر دارد با برپائی یک سمینار برای نوجوانان و جوانان همکیش از کسانی که با تورهای مجتمع به اسرائیل سفر

هیئت رئیس اجرائی بنیاد مگبیت را انتخاب و برای تصویب به هیئت امناء پیشنهاد مینمایند تا پس از موافقت هیئت امناء فعالیت های دوره سه ساله جدید بنیاد مگبیت آغاز شود.

در این جلسه نسبت به تعیین رئیس سه ساله جدید هیئت امناء رأی گیری بعمل آمد و آقای شاپور صداقت باتفاق آراء بریاست هیئت امناء انتخاب گردیدند.

* پنجشنبه ۳ آگوست جلسه گردهمائی جوانان مگبیت در منزل آقای نجات اله و خانم هما سرشار با شرکت بیش از ۵۰۰ نفر از جوانان علاقمند تشکیل گردید. موضوع گردهم آئی بحث و گفتگو درباره مسائل جوانان، عشق، مسائل جنسی و ازدواج بود. پس از سخنرانی خانم دکتر نانا پیرنیا، روانشناس، در مورد موضوعات فوق، شرکت کنندگان سئوالات بسیاری را مطرح نمودند که به آن پاسخ داده شد و در میان حاضران به بحث گذاشته شد.

این گردهمائی به همت هیئت اجرائی گروه جوانان مگبیت تشکیل شده بود و جالب اینکه فقط از طریق تماس تلفنی و بدون هیچگونه اطلاعی عمومی، گروه باین قابل توجهی در این گردهمائی شرکت نموده بودند.

طبق اساسنامه بنیاد مگبیت هیئت مدیره شامل ۲۱ نفر میباشد. هفت نفر از این افراد از طرف هیئت امناء از طریق رای کتبی و ۱۴ نفر دیگر از طریق آراء اعضا بنیاد انتخاب میشوند. اعضا بنیاد مگبیت افرادی هستند که در سه سال گذشته بهر طریقی به بنیاد کمک مالی نموده یا تقبل پرداخت هزینه تحصیلی یک دانشجو را نموده اند. در این جلسه پس از گزارش آقای پرویز نظریان رئیس هیئت اجرائی بنیاد مگبیت و توضیحات آقای نجات اله گبای راجع به نحوه انتخابات، رأی گیری بعمل آمد و پس از قرائت آراء هفت نفر افراد زیر بعنوان اعضای هیئت مدیره جدید انتخاب گردیدند:

آقایان: پرویز نظریان - نجات گبای - دکتر روبن ملامد - نوراله گبای - دکتر برآوریان - نعیم پیری - ناصر نظریان.

فهرست کاندیداهای احراز پست هیئت مدیره (۱۴ نفر بقیه که از طریق آراء کلیه اعضای بنیاد مگبیت انتخاب خواهند شد) بزودی برای کلیه اعضا ارسال خواهد شد. از کلیه اعضای بنیاد تقاضا میشود پس از دریافت فهرست مزبور آراء خود را هر چه زودتر ارسال دارند تا هیئت مدیره جدید شامل ۲۱ نفر تکمیل گردد.

پس از انتخاب افراد هیئت مدیره جدید این

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بوری هیلز

تلفن: 310 652-3333

سازمان پایا

همکاری خود به هر صورت که مایل باشید با ما دریغ نفرمائید.

* در تاریخ ۲۳ جولای در سالن اجتماعات مرکز یهودیان اورنج کانتی (JCC) یک گردهمایی ترتیب داده شد زیر عنوان «شب فرهنگ ایران» که در آن پرفسور امنون نتصر، استاد دانشگاه اورشلیم درباره فرهنگ یهودیان ایران سخنرانی بسیار جالبی ایراد نمودند.

در این شب، نمایشگاهی از آثار استاد جلالی سوسن آبادی نیز ترتیب داده شده بود که در کنار آثار استاد، کارهای گروهی از جوانان هنرمند نیز عرضه شد و در این برنامه موسیقی و رقص ایرانی ارائه گردید.

* بنا به دعوت صندوق ملی یهود (قرن قیمت) و با همکاری سازمان پایا، روز یکشنبه ۳۰ جولای، یک راه پیمائی دسته جمعی ترتیب داده شده بود که مورد استقبال همکیشان مقیم اورنج کانتی قرار گرفت.

هدف از این راه پیمائی که همزمان در سایر نقاط امریکا نیز برگزار میگردد، پشتیبانی و کمک به اجرای طرح ایجاد ذخائر آب در اسرائیل بود. محل برگزاری این راه پیمائی در مانسون پارک ارواین بود و در طول مسیر راه پیمائی غرفه های غذا و بازیهای سرگرم کننده ترتیب داده شده بود که عواید آن به ایجاد ذخائر آب در اسرائیل تخصیص داده شد.

خانم گیتی شومر که از بنیانگذاران سازمان یهودیان ایرانی اورنج کانتی (پایا) میباشند، اخبار این ماه سازمان را با درخواست زیر آغاز کرده اند.

خواننده عزیز، این بار سخنی داریم با شما عزیزانی که مدتهاست شاهد تلاش بی وقفه ما در راه پایائی و نگهداری سازمان پایا بوده اند.

همانطور که واقف هستید پایا تنها سازمان یهودی ایرانی در منطقه اورنج کانتی میباشد و هدفش از آغاز کار، شناساندن فرهنگ قومی و سنتی و ایجاد رابطه سالم و آشنائی با جامعه یهودیان امریکا بوده است. در حقیقت هدف ما ایجاد پلی است میان دو فرهنگ یهودیان ایرانی و امریکائی که ما با ارائه این برنامه ها کوشیده ایم، به این آرمان خود جامعه عمل ببوشانیم. اما حقیقت اینستکه برگزاری هر کدام از این برنامه ها برای شما عزیزان مستلزم صرف مدتها وقت و هزینه، و تلاش بیش از حد افراد داوطلب این سازمان میباشد که شمار آنان بسیار اندک است و متأسفانه با تمام تلاشهای پی گیر و بی وقفه، چرخ سازمان نمی چرخد مگر آنکه شما عزیزان هم با ما و در کنار به این فعالیت ارزنده به پیوندید و بما یاری بدهید - چه از لحاظ وقت و چه از نقطه نظر تامین بودجه سازمان. چنانچه فکر میکنید داشتن یک سازمان ایرانی یهودی در اورنج کانتی برای شما عزیزان مفید میباشد از

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

سازمان بانوان ارت

ارت یکی از بزرگترین سازمانهای غیر انتفاعی یهودی است که با ۱۲۰ سال سابقه خدمت افتخار دارد که در مبارزه با آنتی سمی تیزم و بیسوادی و حمایت از یهودیان دنیا پیشرو بوده و هست.

این سازمان با تعداد ۳۶۰,۰۰۰ عضو ۳۶۰,۰۰۰ دانشجو را در ۸۰۰ مدرسه که تعداد ۱۱۰ مدرسه در اسرائیل هست زیر پوشش آموزشی و تحصیلی خود دارد. علاوه بر این مدارس در سطح عالی و دانشگاهی در نیویورک، شیکاگو، لوس آنجلس و اسرائیل دائر است تا دانشجویان، چنانچه مایل باشند بعد از فارغ التحصیل شدن از ارت ادامه تحصیل بدهند و با استفاده از واحدهای دانشگاهی آن، بتوانند در دانشگاه های امریکا و اسرائیل یا اروپا به تحصیلات خود ادامه داده و بلافاصله با کمک مسئولین سازمان ارت به کار در رشته خود بپردازند.

دوره های مدارس ارت شامل رشته های مختلف کامپیوتر از حسابداری تا بایگانی و منشیگری (برای دفاتر وکلا یا پزشکان) و همینطور آموزش زبان انگلیسی با بهترین متد میباشد. دانشجویان مدارس ارت از طریق Ort Net میتوانند دانشا با مراکز تحقیقی دنیا، دانشگاه ها و کتابخانه ها در تماس باشند. خلاصه اینکه ارت در سرتاسر جهان مشغول تعلیم و آموزش یهودیان میباشد. در شوروی سابق هم مدارس ارت مجدداً مشغول کار شده اند.

بخش ایرانی سازمان ارت با تعداد ۳۵۰ نفر عضو، بریاست خانم طوبی سومخ و همیاری ۱۸ نفر از بانوان فعال داوطلبانه با ارت دنیا و امریکا همکاری میکنند.

برای اطلاعات بیشتر در خصوص مدارس ارت با تلفن ۴۲۴۴ - ۳۸۷ (۲۳) میتوانید تماس حاصل فرمائید.

سرانجام کوشش پی گیر گروههای ایرانی وابسته به سازمان حداسا به نتیجه دلخواه رسید و پنج گروه ایرانی وابسته به سازمان نامبرده توانستند نظر موافق دفتر مرکزی آن سازمان را برای بهم پیوستن به دست آورده و شورای ایرانیان حداسا با نام انگلیسی Persian Group Council و نام اختصاری PGC تشکیل دهند. در این شورا هر یک از گروههای پنج گانه ایرانی بطور مستقل ولی در زیر یک چتر به فعالیت های خیرخواهانه و بشر دوستانه خود ادامه خواهند داد.

گروههای مزبور عبارتند از گروه حیفا، نخستین گروه ایرانی وابسته به حداسا که از سال ۱۹۸۲ در لوس آنجلس آغاز به کار کرده و اعضاء آن از همه رده های سنی می باشند و برنامه های آن نیز همگانی است. دوم گروه ملکا است که ویژه مادران جوان است. گروه سوم ونگارد که از جوانان مجرد در سال ۱۹۹۰ با همکاری گروه حیفا تشکیل شد. گروه چهارم بنت صیون که بانوان و دوشیزگان جوان شاغل هموندان آن هستند و پنجمین گروه که بنیان گذار آن بانو کترین معراج هستند، از پزشکان و جوانان وابسته به رشته های پزشکی تشکیل شده. به انگیزه شکل گیری PGC و به رسمیت شناخته شدن آن از سوی دفتر مرکزی حداسا در نیویورک، آقای داریوش و بانو شهلا فرهنگند مشول عضویت گروه حیفا در تاریخ چهارشنبه ۱۱ ژانویه ۱۹۹۵ میهمانی بسیار زیبایی با شرکت بیش از ۷۰ نفر از روسای گروه های آمریکائی و ایرانی و اعضاء هیئت مدیره گروه ها در منزل خود برگزار کردند. از جمله کسانی که در این ضیافت حضور داشتند نماینده ویژه دفتر مرکزی حداسا در نیویورک خانم Elaine Wingard و سرپرست Chapter بوریلی هیلز خانم Dorothy Salkin بودند. و برگه رسمی رسمیت به اعضاء روسای گروه ها و حاضران رسید.

برنامه آینده گروه حیفا نهار سالانه اعضاء و مهمانانشان که به مناسبت آغاز سال مالی و اداری حداسا و گزینش اعضاء هیئت مدیره گروه می باشد روز ۱۲ جولای ۱۹۹۵ در المپیک کالکشن همراه با نمایش مد لباسهای تابستان، موزیک، لاتاری، و برنامه کمدی برگزار خواهد شد.

کترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس ژاک بروخیم

در مورد هتل داری و کترینگ رمز موفقیت چشم گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینار ها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

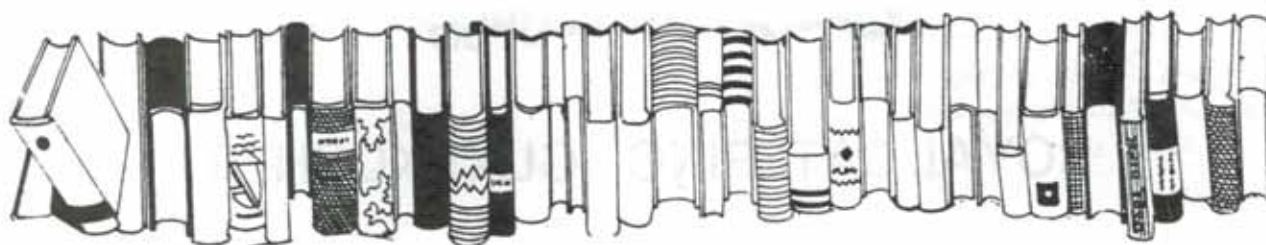
OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

کتابهای منتشر شده

از این شماره بعد شوفار اقدام به معرفی کتابهایی خواهد نمود که نویسندگان یا مولفین آن یهودیان ایرانی میباشند. از این رو کلیه همکیشان گرامی که اقدام به انتشار کتاب نموده اند میتوانند با ارسال نسخه ای از آن به شوفار از این امکان برای معرفی کتاب خود استفاده نمایند.



غریبانه

گزینۀ اشعار جهانگیر صداقت فر
از انتشارات اقبال - ۱۸۶ صفحه

خوانندگان ما از دیرباز با شعرهای جهانگیر صداقت فر که هرچند گاه در شوفار به چاپ رسیده آشنائی دارند.

جهانگیر صداقت فر در این مجموعه، تعدادی از شعرهایی را که از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ سروده جمع آوری نموده است. مشخصه بارز شعرهای جهانگیر، توانائی او در تصویر پردازی با زبان شعر است:

یادت می آید آن کوچه های تنگ را
که از اذان ظهر تابستان
بوی معطر غذا در آن پُر بود
وز پشت پنجره های نیمه باز مطبخ ها
مادر مدام مضطرب توپ ما بود
و شیشه های همسایه؟
و غرغر مهربانانه اش به هوا که:
«پدر گرسنه و خسته

هر لحظه میرسد از راه ...

و دکان نانوائی شلوغ میشود...»

لیک ما همچنان بازیمان گرم.

از شعر «یادهای خوش گذشته ها».

در آثار این شاعر نه تنها توانائی او را بهره گیری از واژه های ناب برای بمنزل رساندن الهام و پیامش جلب توجه میکند، بلکه قدرت او در واژه پردازی نیز چشمگیر است:

من از تو دریغ چگونه توانم کرد

در دانه های ناب عشق را

— که ارزانی تو بوده و باد —

ز ژرف آبی عاشقانه ترین شعر آتشین.

از شعر «عاشقانه»

آذین بخش روی جلد این کتاب، طرح رنگی بسیار زیبایی است از کیا عشقی.

سرگذشت مشه دایان

سردار بزرگ تاریخ ملت یهود

ترجمه و نگارش: مظفر تهرانی

ناشر: بنیاد بابا «میرزا آقا» تهرانی

وابسته به مجتمع فرهنگی نصح - ۴۳ صفحه

مشه دایان در سال ۱۹۷۴، پس از ترک

وزارت دفاع اسرائیل، زندگینامه خود را در کتابی

بنام «داستان زندگی من» برشته تحریر در آورد.

این سردار بزرگ تاریخ یهود، که چه در زمان حیات و چه تا به امروز، یکی از بحث انگیزترین نوابغ تاریخ ملت ما بوده است، از زبان خود درباره خود چه میگوید و دیدگاه او نسبت به سرزمینش و مردم خود چیست؟

در این کتاب می بینیم که دایان در مورد اعراب، برخلاف آنچه که در تصور بسیاری از مردمان است، معتقد به مبارزه با یهودی ستیزی آنان است و آموزش دادن صلح و دوستی به آنها. دایان میگوید: «ما نه تنها باید بدانیم که چگونه اعراب را در میدان نبرد شکست دهیم بلکه باید بیاموزیم که چگونه با آنان زندگی کنیم». و در جایی دیگر میگوید: «من انتظار ندارم که اعراب در اثر معاشرت با ما شیفته ما شوند، ولی لاقلاً در بیابند که میتوانند با ما زندگی کنند». تا آنجا که هنری کیسینجر درباره او گفت: «دایان تخصصش جنگ و سرمایه اش صلح بود».

اما نوشته های این کتاب به زندگی خود دایان محدود نمیشود، بلکه در آن مجموعه ای از اطلاعات مربوط به تاریخ معاصر اسرائیل گنجانده شده که براستی خواندنی است. در این کتاب می خوانیم که:

در چه سالی صندوق ملی یهود تأسیس گردید. اولین کبیوتص و اولین موشاو اسرائیلی چگونه ایجاد شد. چگونه مشه دایان توانست در جنگ استقلال فقط با ۱۳۰ سرباز شهر پر جمعیت لود (فرودگاه بن گوریون) را تصرف کند. و چگونه یک عرب مسلمان در ارتش اسرائیل سه بار مفتخر به دریافت نشان شجاعت گردید. مشه دایان در جنگ استقلال نیروهای سوریه را که وارد خاک اسرائیل شده بود با چه استراتژی جنگی مجبور به عقب نشینی کرد. چگونه موشه دایان در سال ۱۹۵۶ بن گوریون را متقاعد نمود که اسرائیل باید برعلیه مصر وارد جنگ شود. درباره یک سرهنگ جوان اسرائیلی میخوانیم که در جنگ کپور از محل تعطیلات ماه عمل خود

مستقیم به جبهه سوریه رفته و اسرائیل را به پیروزی رسانید. و اینکه چگونه گروه های نجات ارتش اسرائیل در جنگ کپور یکی از برجسته ترین افسران ارتش اسرائیل را از دام سربازان سوریه نجات دادند و با چه تدبیری مشه دایان در مقام وزیر امور خارجه، مذاکرات صلح مصر و اسرائیل را از شکست قطعی نجات داد و زمینه انعقاد پیمان تاریخی صلح مصر و اسرائیل را فراهم آورد.

کتاب از ترجمه ای روان و خوب برخوردار است و در این خصوص باید به آقای مظفر تهرانی دست مریزادی گفت که ترجمه کتابی بدین قطوری را با حوصله و دقت فراوان به انجام رسانده اند.

حضرت موسی

کتاب شعر سراینده: سعید الی هو

از انتشارات: مجتمع فرهنگی نصح - ۴۷ صفحه

این کتاب در حقیقت زندگینامه حضرت موسی از تولد تا مرگ به روایت شاعر است. از آن زمان که مادر موسی او را در سبزی گذاشته به امواج رود نیل می سپارد اولین بیت شعر چنین آغاز میشود:

دختر فرعون در گشت و گذر

دید روی نیل جسمی غوطه ور

بسته ای موج در نزار رود

چون گلی بر روی آب افتاده بود

دختر فرعون آنگه با شتاب

داد فرمان تا بگیرندش ز آب

شاعر، برداشت موسای جوان را از حکومت فرعون با زبانی ساده و دلنشین، چنین بیان میکند:

سالها بگذشت و موسای جوان

اندک اندک آشنا شد با زمان

حاکمیت براساس زور بود

از اصول و شأن انسان دور بود

مردمی در بردگی می زیستند
در عذاب زندگی می زیستند
زجر جان فرسا بکار زندگی
مرگ تدریجی بنام زندگی

و بهمین منوال بعثت و پیامبری تا نزول فرامین الهی
و رهبری قوم یهود و بالاخره مرگ این پیامبر والای
تاریخ بشر:

عمر موسی بود یکصد سال و بیست
بی گنه آمد، ابر مردانه زیست
گشته میلاد و وفات آن کلیم
همزمان و سالگردش بس فخیم
خسته شد موسی زبار رهبری
سوده شد در مسند پیغمبری
رفته رفته خرد شد، در هم شکست
پیر شد، فرسوده شد، از هم گسست
بسکه موسی محنت از این دار برد
از فشار و زحمت بسیار مرد.

کوشش آقای سعید الی هو را در سرودن این
اشعار قدر می نهم.

حکمت الهی

از تحقیقات: دکتر شکراله کامروا
صفحه ۱۰۶

دکتر کامروا که دارای سوابق فرهنگی و
پزشکی معتد میباشند، اخیراً اقدام به چاپ و انتشار
کتابی زیر عنوان «حکمت الهی» نموده اند که شامل
«حکمت و تفاسیر فرامین توره» میباشد.

در پیشگفتار این کتاب بقلم مؤلف آمده
است «در سالهای آخری که در مدرسه آلیانس
ایسرائلیت تهران تحصیل میکردم گاهیگاهی سؤالاتی
درباره بعضی از مطالب توره از معلمین خود میکردم،
لیکن جوابهایشان معقول و منطقی بنظرم نمیرسید».
مؤلف در این کتاب کوشیده است حاصل تحقیق خود
را در مورد مسائل مورد نظرشان در این کتاب
منعکس نمایند.

در «حکمت الهی» به پرسشهایی جالب و
پاسخهای مؤلف بآنها برمیخوریم که درخور تعمق
است.

برای تهیه این کتاب میتوانید با مؤلف با
شماره تلفن ۰۳۵۵ - ۵۱ (۸۱۸) تماس بگیرید.

WORLD TRADE BANK N.A.

وامهای مشاغل کوچک (SBA) بمنظور:



* توسعه شغل * سرمایه جاری * خرید موجودی * ساختمان * خرید املاک تجاری (که مالک در آن ساکن باشد)
* خرید تجهیزات و لوازم * حق امتیاز (فرانشیز) * تامین وجوه برای بدهیها * خرید سهم الشرکه

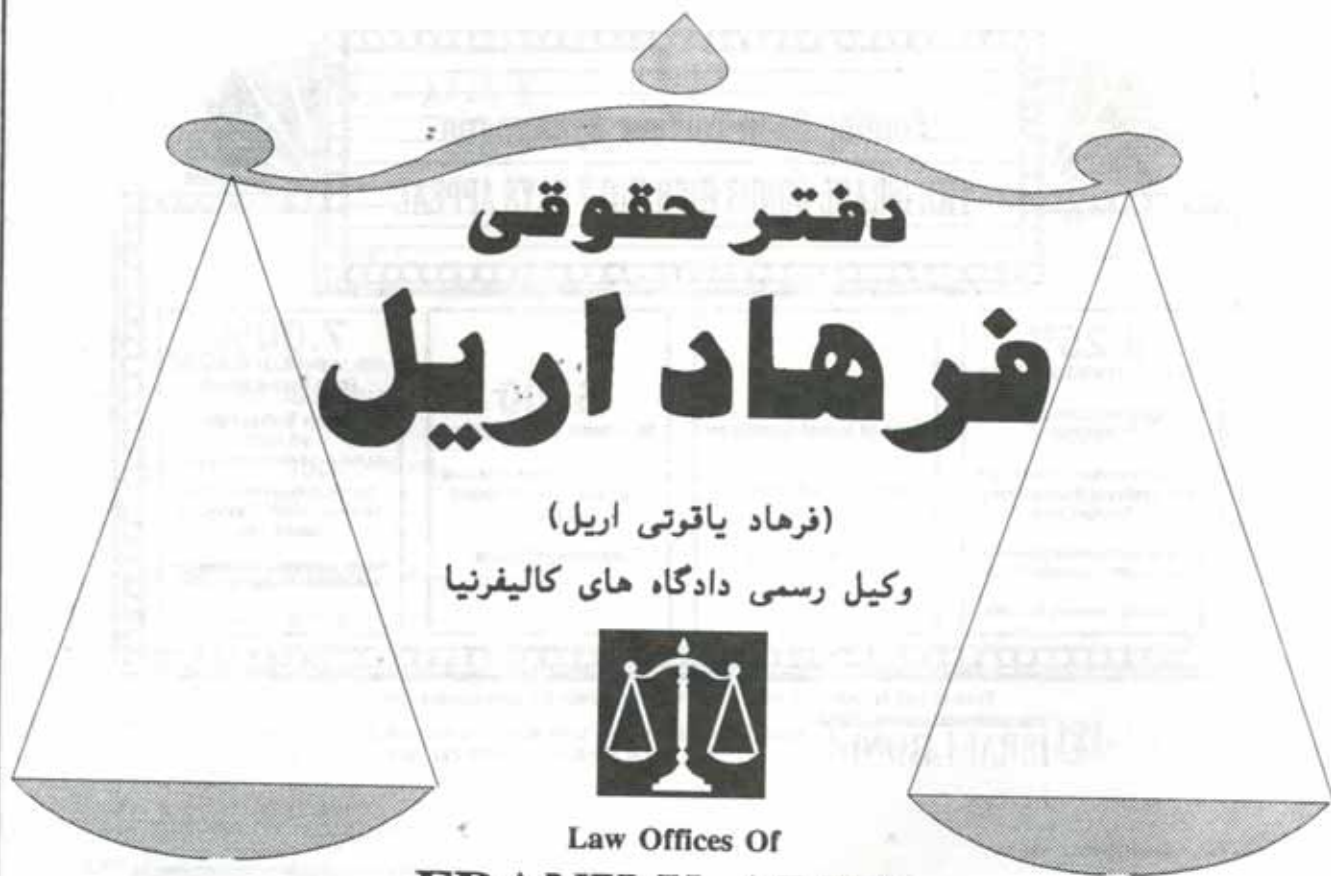
* Business Expansion * Working Capital * Purchase Inventory
* Purchase of Commercial Property (Owner Occupied)
* Purchase Equipment * Franchises * Debt Refinancing
* Construction * Partner Buyout Loans

لطفاً با خانم ابراهیمی از مسئولان (SBA) با تلفن زیر تماس بگیرید



(310) 551 - 0100





دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

Coming Soon To Your Synagogue
THE ISRAEL BONDS HIGH HOLY DAYS APPEAL

8.25%
 Floating Rate Issue Bond
 Minimum Subscription:
 \$25,000
 Current Annual Interest Rate
 For bonds purchased through
 October 1995
 Bonds purchased in November
 will receive December 1 rate
 Maturity: January 31, 2003

\$100
 State of Israel Certificate
 Non-interest bearing
 Maturity: 5 years

\$500
 Minimum Subscription
 7th Development Issue
 Current Income Bond
 4.00%
 Maturity: 15 years

7.00%
 5th Individual Variable
 Rate Issue Bond
 Minimum Subscription:
 \$5,000
 (\$2,500 or \$2,000 for IRAs only)
 Current Annual Interest Rate
 for bonds purchased through
 October 1995
 Bonds purchased in November
 will receive December 1 rate
 Maturity: 12 years

This is not an offering which can be made only by prospectus from:



6222 Wilshire Boulevard, Suite #300 Los Angeles, CA 90048-5123
 (213) 939-3000 (800) 922-6637



NEW

\$100

State of Israel Certificate*

**A MEANINGFUL GIFT
 FOR ANY CELEBRATION!**

Bar/Bat Mitzvah ... Wedding ... Birth ... Birthday ... Anniversary

*Pass on the tradition of supporting Israel
 through your gifts to family and friends*

* The State of Israel \$100 Certificate is non-interest bearing, matures in 5 years, and after one year
 can be redeemed in Israel for Shekels or used toward a round-trip flight to Israel on
 El Al Israel Airlines, under current provisions.

This is not an offering which can be made only by a prospectus from Development Corporation For Israel
 6222 Wilshire Blvd., Suite 300, Los Angeles, CA 90048 (213) 939-3000

NIGHT AND DAY

Shabo Rooz

شب و روز

Sion (Simon) Ebrahimi

از: سیون ابراهیمی

My precious rose
Goleh sorkheh naazaninam

گل سرخ نازنینم

The absence of your bosom
Ghaibateh aaghooshat

غیبت آغوش

Is like the sleeplessness of long nights.
Mesleh bi-khaabiyeh shabhaayeh deraaz ast.

مثل بی خوابی شبهای دراز است

* * *

How can you know
To'h cheh meedaani

تو چه میدانی

That without the scent of your body
Keh bi booyeh tanat

که بی بوی تنت

What nights, till morning
Man cheh shab-haa taa sob'h

من چه شبها تا صبح

I think of you and tomorrow?
Be-to'h mi-yandisham va be-fardaa?

بتو می اندیشم - و به فردا.

* * *

And when tomorrow comes
Va cho fardaa beresad

و چو فردا برسد

I think of the night
Hameh dar fekreh shabam

همه در فکر شبم

To sleep, without sleep
Keh bekhaabam va khaabam nabarad

که بخوابم، و خوابم نبرد.

تا دگر بار

That once again
Taa degar baar

با یاد تو تنها باشم.

I will be alone, thinking of you.
Baa yaadeh to'h tanhaa baasham.

me, to quote. And they could not believe that I don't have bodyguards.

Guity: It seems that those you interview in your program, regardless of who they are, feel at ease with you. What is the reason for this and for your success?

Larry: I don't know what that is. I always could do that. I always had an ability to put people at ease. And even as a child, people talked to me. I don't know why. I don't know what it is. Someone asked, "What makes good jockeys?" And someone said horses run for them. It is as simple as that. People like talking to me. I don't know what it is. They know I am interested. I make good eye contact. I listen to the answers. A lot of people do that. I think they know I am sincere. Because, I am sincerely curious. People love people who are sincerely interested in them. Not in the perverse side of them, but interested in them. I never met anyone who did not like someone who was interested in them. Is there anything you want me add to this?

Guity: Yes. Please tell me about your daughter who is so important to you.

Larry: My daughter's name is Chaia. (Larry took out his necklace and pointed out to his very large Chai). This is her name, a Jewish name, it means "to life". If it was a boy it would have been Chaim. She is named after my grandmother, whose name was Chaia. My daughter is 27 years old, she is writing a children's book for five year olds. She is a graduate of American University and going to graduate school. She wants to get her Doctorate degree. She has an unlimited expense account. She is a menace with plastic, you give her a credit card and she is uncontrolled. She is addicted to spending. She can spend money. But I am so happy to give it to her, because we were so poor as kids. I mean I was a poor kid and to be able to give her is great pleasure.

Guity: Do you think it is right to give her unlimited money, because you were deprived of it when you were a kid?

Larry: I try not to. But she is such a good girl. She has a heart of gold. She has a great sense of humor. I just worry about what happens. She is going to inherit lots of money. I hope she can handle it. I am not going to be here for ever. But, I like to be here forever.

Guity: Well, we will continue to be forever, but on the other side. Do you believe in that?

Larry: I hope you are right. But I don't believe in it. I don't know. I am an agnostic. I don't know. I truly don't know. I don't know if there is a God. I don't know if there isn't a God. I don't know what happens after death. I don't know if anything happens after death. I am not a believer. I have been told I am a spiritual. Billy Graham tells me there is more godliness in me that any one he knows. I don't know what he is talking about. I have never felt it.

Guity: Have you ever read the book by Dr. Stephen Wise called "Many Lives, Many Masters"?

Larry: No. I know the book, but I have never read it. Did it change your life?

Guity: Well, it did not change my life, but it changed my outlook to life, and after life. It may change yours too.

Larry looked at his watch and realized h had to leave immediately to air his show "Larry King Live".

Larry: I hope I have answered all your questions.

Guity: Yes. Thank you.

Larry: I hope to see you again in the near future.

Guity: Thank you and likewise.

Guity: After your heart problem, have you changed your outlook on life?

Larry: I am very aware of my own mortality. I think about it more. I exercise every day. I watch what I eat. Scared. Have not smoked since the day of my heart attack. Never think about smoking. Read the obituary column every day. Wonder about life, yes, I wonder.

Guity: Fame makes charity and humanitarian activities easier. Do you take advantage of your fame for such purposes?

Larry: Yes, I always take advantage of it. I have my own cardiac foundation. We help people who can't afford to get heart surgery and heart transplant. We have fund raising events every year. And I also appear in lots of humanitarian causes and do lots of Jewish Federation's speeches. Get called out for a lot of hospitals. Just now, I was talking about doing a benefit.

Guity: What do you think your legacy will be?

Larry: Well. I think I made a difference. I think we had, certainly in NAFTA, debates. I hope I helped add to the knowledge of people in understanding people.

Guity: As a young journalist, who was your role model?

Larry: My two were Arthur Godfrey who was a wonderful radio and television personality in the fifties and Red Barber who was a famous broadcaster. They were heroes of mine as a kid. They were popular American broadcasters and I always wanted to be a broadcaster. I could have been a comedian. I know I tell a lot of comedy and I like being funny, but broadcasters were my heroes and specially those two. Red Barber did the Brooklyn Dodgers baseball games. Arthur Godfrey, a major American broadcaster, he broke rules. Like you describe me, as sort of feeling like you are right at home, he was that way. You felt like you knew him. You call him Art, never said Mr. Godfrey.

Guity: What role have women played in your life?

Larry: Major. I am a heterosexual. I've never been approached by a homosexual. Marlon Brando is the only man who kissed me on the lips. People ask me what was that like? I say, I still can't stop thinking about it. Women have always been a part of my life. But there are two areas of my life where they have never moved in; and that is my work - my work has always been more important - and of course, my daughter. My daughter has been paramount. So I guess she is the woman of my life. But I like women. I am very attracted to them. I like the opposite sex. I like sex. I like touching. I like being together, but I don't think I can handle it with just one person. I know I could not go through life with one person. So women have played a major role in my life.

Guity: One of the trademarks of your interviews is your semi-casual attire with the suspenders. Was this your idea?

Larry: It was not my idea, it was my ex-wife's, Sharon's idea. She said you came through this heart attack. You look good. I used to wear sweaters. She said why don't you wear suspenders? It might look good. Nice look against the tie. I put it on one night. People said it looked good. I got to like the feeling. I never wore them in my life and now I wear them all the time.

Guity: How many years is it since you started to wear suspenders?

Larry: Since 1988, so it is almost seven years.

Guity: Do you think this attributes to the easy atmosphere of your programs?

Larry: Yes. I am sure it does. It is a part of the scene. It is a scene of comfort and welcome and be home. A lot of people are doing it now. A fellow in Russia, who did a talk show, was assassinated and Yeltsin went to his funeral, it was a big funeral. He was buried in suspenders and a tie. At the funeral, they called him the Larry King of Russia. Ivestia called



I would be the kid who would yell, why do you do this? Why did you punt? I was always that way.

Guity: Well, this is Jewish.

Larry: I don't know if this is Jewish.

Guity: Remember the Seder nights? The four sons and the instructions to encourage the questioning process?

Larry: Yes, maybe this is Jewish.

Guity: During the recent revolution in Iran, the non-Jewish Iranian masses and even most intellectuals followed instituted changes unquestioningly. However, even uneducated Jews were asking and raising many questions.

Larry: Maybe so. No Jew would follow blindly and Rabbis have taught us to question. May be it is Jewish.

Guity: Which one of your interviews has touched your heart to make it the most unforgettable one. And have you ever had an interview that you were not pleased with?

Larry: I have had many that have touched my heart. One of them was this police officer, Mac Donald, who was paralyzed from the neck down. He was shot by a young black man at Central Park. He does not feel anything in his body. There is a machine that breaths for him. He forgave the guy who shot him. And when that guy got out of jail, he became his big brother. I'll never forget that. I was crying. That cop really moved me. I never forget him. And yes, I don't like to interview people who are politically of the wall. And I have had some rough times with certain types of people like Robert Mitchum, whom I admire a lot as an actor. He gave me a rough time. One word answers, not responsive.

Guity: I have had a similar experience with a very famous and talented Persian poet. During my interview of her, very rarely her responses were very rarely something other than 'yes', 'no' or 'may be'.

Larry: Some writers are not expressive at all, because it comes through in their pen not in their head. I am verbal, I am not a writer. I would be impatient with it. I want to say it.

Guity: Which is easier to interview, men or women?

Larry: Never thought about it. I guess men, because more men are interviewed. It has been a man's world and women are more and more coming forward in it. But, basically, up to this time it is still evolving. I say men probably now, because more men have made a mark. So more men are interviewed. If you watch the show, the odds are a man would be interviewed. But that is changing.

Guity: Your job allows you to record history at the moment of occurrence. What is the feeling you get while doing this?

Larry: It is great satisfaction. It is wonderful to be at the core of history. Yesterday I spoke at the Richard Nixon Library. When they introduced me and said that I am right in the middle of all that is happening in the world, I was happy. Recently Time Life Books called to tell me that they are doing a book on the hundred most important Jewish men of all time, and that I made the list. I asked them if it is alphabetical since I'd be ahead of Moses. I thought they were kidding.

Guity: I definitely think you should be on the list.

Larry: With Salk and Freud?

Guity: Sure. As a journalist for thirty one years, I have interviewed many public figures such as Elie Wisel, Pele, Cliff Robertson and others. I have seldom experienced such intense interest from the people around me towards someone I was going to interview. Your natural and sincere style of interviewing and your friendly and easy going character create a special bond between you and your viewers.

Larry: Yes. That is probably why they call me Larry and not Mr. King. Anyway, I get great feeling of pride in being part of history. When the Nixon people introduced me yesterday, and said, "Larry's program is what Hyde Park was in the Nineteenth Century in London: a meeting place, a gathering place," that is what I am now. That is a thrill. I never could have planned it. And I could not have done it without Ted Turner, who has the way to give me the satellites.

Guity: Bertrand Russel said, "Whatever happens in the world depends on Mr. Khrushchov, Mr. Mao Se Tung and Mr. Foster Dalles, not on you. If they tell us die, we die. And if they say live, we will live." What is your opinion about this statement? Do you think this handful of politicians who control our destiny are stronger and wiser than the rest of us?

Larry: When he made that statement, it was completely true. But that has changed so much since then. Yes, Bill Clinton can push a button tomorrow and destroy the world. But there are so many things in the way of that. I don't think anybody fears that. The reason is television; communications. I don't think there is a handful of politicians who control our destiny. I don't think they are stronger. I don't think they are wiser. I remember fifteen years ago someone told me, a political scientist, of all things that are impossible, I bet you it would never be a non-communist world. They were non-communist in a week. He said never would be a non-communist. That is all balogne. Television is too powerful of a media. We have the tiger by the tail, we are not even fifty years old. And we reach out and it gets bigger every day and wider every day. When you show a person freedom, it is hard to take it away from him. I would dare say, if you asked Americans to list their biggest fears, ten years ago, near the top of the list would have been nuclear annihilation. Now, I don't think it would appear in a list of twenty five. I don't think anybody wakes up in the morning and thinks that a nuclear bomb is going to drop on us. Guaranteed. No fear. But when Bertrand Russel said that, he was right.

Guity: If you were interviewing Larry King, the Guru of Interviewers, what would be your main question to him?

Larry: I would try to get him to say what he thinks. And I don't know if I have an answer to that. What is that curiosity? How far back does he remember it being curious? I take it back a long time. I remember being five years old asking my mother, why does a bus driver want to drive a bus? When I would go to sporting events, baseball games, other kids wanted autographs. I never wanted autographs. I would wait outside and when the player came out,

afraid not to have enough ears, eyes and brains to see, listen and understand?

Larry: I am not afraid. There has never been a perfect interview. Every interview misses something. All you can do is all you can do. I do the best I can, for the time I have. If I have got an hour with someone, and I can be curious for an hour, I am curious for that hour. Do I cover everything? Never. Never, no one has. I think one of the problems with Oriana Fallachi is that she takes herself too seriously.

Guity: Fallachi says, "In every journalistic experience I leave behind a part of my soul". Do you relate to this statement?

Larry: You see, I told you she takes herself too seriously. I don't relate to this statement at all.

Guity: May be because you are a man and she is a woman and women are much more emotional. It is always different.

Larry: Well, I never leave my soul. I bring me totally to the interview, I give it everything I have, but then I got to do another one the next night. And, remember I don't have the luxury that Fallachi has of going back to write it. I am on the air live. I am live tonight and I can't be thinking about last night, or where my soul is tonight when I am doing tonight's show. So I don't think about that. I don't think about ears, eyes, brains. Listen, understand, is all you can do. I try to do the best I can. To be as professional as I can, to learn as much as I can. But, there are things I am not interested in. I am not interested in the private lives of public people unless it affects their work. I am interested in Hugh Grant's because what happened to him became public and it is fascinating how it affects him. I don't care who Hugh Grant is sleeping with tonight. I don't care who Clinton is sleeping with tonight. It is not my business, unless it affects his job performance.

Guity: I agree with you and I have the same opinion, but people as a whole are interested in the private lives of public figures. For example, I am aware that most people would be interested to know about your seven marriages. Is this a fact?

Larry: No, I was not married seven times. I have been married four times. I keep hearing seven, and this annoys me. I have been married in the last twenty seven years twice. And the second one, Julie, I never lived with her. She lived in Philadelphia and I lived in Washington. In my head, I have been married twice, to Sharon and to Aline. They are both still in my life. Aline is the mother of my daughter. I helped raise Sharon's children and the most amazing thing to me about the marriage thing is that I am sixty one years old and I have been married of my sixty one years only eleven years. I have been single fifty of my sixty one years. I don't know of anyone more single than me. I am the most single person I know. I have been married four times, but only two times in my life have I felt married. I don't believe in marriage, and I am not sure if as a concept it works. A famed psychiatrist told me once, when he meets people who have been married forty years to each other, he always wonders about them. What have they given up? What accommodations have been made? It is impossible to love only one person in your whole life. God did not make us like this. Genetically that is impossible. So what happens is, yes you may stay with one person, but God would not know what you mean by marriage.

Guity: I think next time, you should interview me, because I have been married for over twenty five years to the same man and our love grows every day.

Larry: That is amazing. Do you know any one else like that?

Guity: Not many. We are lucky.

Larry: Well, this exception proves the point.

squabble, but it is about time to be settled. I am optimistic.

I am getting an award here in December. Mrs. Rabin is presenting it and I like Isaac Rabin. I was with him when he was campaigning. When I was in Israel I was at his campaign headquarter. I feel a nice tie to him. I wish he'd stop smoking.

Guity: Is the idea of a Utopian world feasible and do you think it may happen?

Larry: Everyone says they want it, why it does not happen? Greater minds than mine have thought about that. I don't know why there is prejudice. I have never heard a good explanation of why people judge people, based on color or origin or religion. It is the same, but it still exists. I don't know why people hate. We are put on this earth for such a short time. What a waste of time. Prejudice is a waste of time so is war. But I always tend to be optimistic. I think I approach interviewing that way. I think I have a kind of naivete.

Guity: Have you ever experienced antisemitism?

Larry: I was born in Brooklyn. I have experienced the same Jewish jokes that other Jews have experienced. But I have not experienced antisemitism. Later on, I moved to Miami and started in a profession in which the Jews were very welcomed. So, I did not experience antisemitism personally.

Guity: How do you think antisemitism can be reduced or eliminated?

Larry: I really don't know if it is possible to completely eliminate antisemitism, but I know that it can be reduced. Every form of prejudice is ridiculous. I hate ghettos, Jewish ghettos, black ghettos, Italian ghettos. I am very happy that I have sent my daughter to a school where she studied along with blacks and others. I were only around my own people, I would not have learned as much. I am very optimistic that prejudice will be eliminated in the future.

Guity: In the near future, can you imagine an American Jewish president in the White House?

Larry: Yes, I could imagine an American Jewish president. While there is certainly prejudice, the odds would be a little against him, but I think all that is coming. Next century is coming. Colonel Powell can easily become the president and he is black. So a Jewish president is very possible too. The same way that a Catholic became the president of the United States.

Guity: Is there any historical personality that you wished to interview?

Larry: I would have liked to interview Jesus, Lincoln and Hitler. Hitler, because evil is a fascinating subject. Alive, I like to interview Castro before he dies. Because I think he has led his country longer than any other leader in this century. I don't know if any other leader in this century has led his country for more than 36 years.

Guity: David Ben Gurion was a man who after twenty five hundred years has played a major role in reuniting a scattered nation. If you could have asked him one question, what would that be?

Larry: Well, it would depend on the time. If I talked to Ben Gurion right now, this minute, I'd like to talk to him after he spends a week, going around Israel and seeing everything, and I'd ask him what surprised him the most. Asking him this question without him seeing the present situation is unfair because I have a knowledge that he does not have of what happened since then. Obviously if it was then, I would say to him, "What are your hopes for the state?" and then I would see and compare what came through. But it is good to ask him now what he thinks, like I would ask Lincoln what he thinks of the Union now.

Guity: When you interview an important personality, as Oriana Fallachi says, aren't you



Guity: Daniel Shorr, the Political commentator, said recently, "I have spent a lifetime trying to get away from being a Jewish Journalist. I am not sure I have succeeded, and I am not sure if I really wanted to succeed." What do you think about this comment, and do you in anyway relate to it?

Larry: I never think of myself as a Jewish journalist, but I am Jewish. Being Jewish is a part of me. I am certainly a social Jew. I mean I am not very religious. But I certainly feel my ethnic roots. I talk about being Jewish a lot. The older I get the more I do. I bring the total me to any interview I do. But I don't think of being a Jewish journalist. I am just an interviewer who is very much involved in why people do what they do. I love asking questions. I do it most of my life. I spend most of my time being curious. I don't think that is Jewish. I think it is my curiosity. It is certainly a Jewish quest for knowledge, but I don't think that is relevant to what I do. It is very hard to answer that. I know Daniel very well. I don't think myself as a Jewish journalist. I am Larry King, interviewer, broadcast personality, who also happens to be Jewish.

Guity: Can you refrain from looking at the world's events through a Jewish eye?

Larry: That is my senses. It is my eyes. That is the eye I look through. But I would say this. When someone discusses the Middle East I don't say to myself, is this to the best interest of me? I really try to think of myself globally, and I know I am fair. I felt great pride when I went to Israel. I felt a feeling of being close. I thought of my parents who passed away. But I don't think I judge the world from a Jewish point of view.

Guity: There is a sharp division of opinion within Israel and indeed throughout the Jewish world as to whether the peace process will materialize favorably to both Israelis and Palestinians. As a thinker and a person close to politics, what is your opinion about the future of the Middle East?

Larry: I am optimistic. And this is based on interviews, on knowing Arafat and knowing Rabin and a lot of players involved. I never met a mother who wanted her son to die. I never met an Arab mother who wanted her son to go to war. I never met a Jewish mother who wanted her son to go to war. So, on that belief alone, and on the pragmatism and insanity of war, I think these people would come together. As the older leaders get older and younger come along, I think there will be a move towards the peace. I think some day it is going to be a crowning area in the world. I think the Palestinians and Jews are closer in concept to being like each other than being not like each other. I think they are cousins. It has been a long time family

AN INTERVIEW WITH

Larry King

The King of Interviewers

*** Being a Jew is a part of me.**

*** I think Palestinians and Jews are cousins. It has been a long time family squabble, but it is about time to be settled.**

*** I could imagine an American Jewish President.**

Reporter: Guity Borookhim (Simantoob)

In the past 31 years of my career as a journalist, I have interviewed many interesting people, including famous international personalities. I have to admit, though, that while preparing to interview Larry King, I had an entirely different feeling. An unknown interviewer, I was about to interview the "king" of the world's interviewers.

Larry King has years of experience in both live radio and TV. In the last ten years, his show, "Larry King Live" transmitted to all over the world, has brought him an international recognition. The sixty-one year old Jewish media personality has interviewed thousands of the world's top politicians, celebrities, artists, actors, writers and newsmakers.

Born Larry Zigger, he felt his last name was "too Jewish" and changed it to "King". At the age of 10 Larry lost his father, a Russian Jewish immigrant, and had to support himself. The once poor child now has an annual income exceeding \$3 million.

"Larry King Live" is today broadcast on CNN and transmitted via 11 satellites to 150 million households in 200 countries throughout the world to some 4 million viewers.

Larry's trademark is the whimsical tie and colorful suspenders he wears before the TV cameras. But what sets the man apart is his sense of humor, his kindness and his humility.

Larry King has published seven highly successful books and his talk show has won four "Cable Ace Awards" for excellence.

In writing and preparing my interview with him, I have refrained from any significant editing so as to maintain the actual format of my interview with this fascinating man.

G.B.S.

A SIMPLE COMPUTATION

- * Shofar goes to 5,500 addresses
- * The cost of mailing out 5,500 flyers to 5,500 addresses is a minimum of \$800.
- * A full page advertisement in Shofar costs \$200 (and the envelope doesn't get tossed into the wastebasket before it's opened).

I doesn't take a genius to figure out the cost effectiveness of advertising in Shofar, Farsi and/or English.

We'll make sure 5,500 households see your ad.

یک محاسبه ساده

- * شوفار به ۵۵۰۰ نشانی فرستاده میشود
- * هزینه ارسال ۵۵۰۰ فلایر به ۵۵۰۰ نشانی بین ۸۰۰ دلار تا ۱۸۰۰ دلار است
- * هزینه آگهی برای هر صفحه در داخل شوفار، هر شماره فقط ۲۰۰ دلار است

برای شناساندن کالا و خدمات شما
آگهی در شوفار بهترین و ارزانهترین وسیله است

Your ad can be here.

much as I could to help others whenever possible.

Then I thought of the things I'd leave behind for my children. So many things of material value. But nothing of me, of who I am; nothing that comes from my heart and soul and expresses me 100 percent. In high school, I had loved art. My teachers said I showed great promise. But I never pursued it. And there were thoughts I had, reflections on my life that I wanted to write about but hadn't. I now promised myself that for as long as I lived, I would nurture my talents and express myself.

"As long as I lived". How long would that be? As I waited for morning, I thought of the many details for my daughter's upcoming wedding waiting to be taken care of. How upset I had become over so many small details. How inconsequential they all seemed now. Faced with the possibility of cancer, life's little problems suddenly fell into a natural perspective. I promised myself and God and the Universe that if I didn't have cancer I would never again complain about life's little problems, but rather, enjoy them as blessed privileges reserved for the living.

Monday morning I was admitted into the hospital. As they prepared me for the operating room, my husband comforted me and my doctor said we would know the results immediately following surgery. The last thing in my head before I was put to sleep on the table was a prayer.

Then I was waking up. I was excessively groggy. I counted three other women in "Rest and Recovery" with me.

A doctor entered and approached the woman in the bed next to mine. I heard him ask her how she was feeling. He took her

hand and was very calm as he spoke to her. "Mrs. Barrack," he said, "I'm sorry but we got to the tumor and it was malignant. Unfortunately, the cancer seems to have spread some. It's not what we had hoped for. But we'll talk again after you've rested". He patted her arm. Then he left the room.

I froze in my bed. My blood turned cold. I turned my head away from Mrs. Barrack not wanting to see the tears I heard her shed, but my heart went out to her.

And I thought, poor Mrs. Barrack. Poor, poor Mrs. Barrack. What could she have done to deserve this? Was she a worse person than me? What linked her to this fate? Had she made promises to God and herself last night? Did it matter? I repeated my three promises reaffirming my determination to keep them: help others, nurture my talents and be grateful every day for life. Would I be granted the chance to keep them?

I lay there waiting for the answer. Then the door opened and my doctor walked in.

My heart started to pound so hard I could hardly breath. He approached my bed and took my hand. He asked how I was feeling. I had no voice. He patted my arm. He seemed so calm. "Congratulations. The news is good. We got the tumor and there's no malignancy. You're okay. I've spoken with your husband and he's waiting outside." My heart leapt. My breath came back. I closed my eyes and thanked God as tears of joy streamed down my face. The good doctor smiled. "Your throat will be sore for a day or two but you'll be fine after that."

But he was wrong. I felt fabulous from that moment on.

PROMISES

Guitta Karubian

It was discovered during my annual check up. The doctor said "Swallow" and I did while he put his right index and middle fingers together on the front of my throat. He asked me to repeat it several times and some part of my brain knew then that he was investigating. Something was wrong. I already didn't like it.

After the exam he told me he believed that my thyroid gland was enlarged; but he said there was not need to worry prematurely.

A battery of tests were conducted: blood tests, x-rays and other tests with names I don't recall. For one test they had me drink the most awful thing I've ever tasted - barium, I think. I'll never forget that horrible taste.

When the test results confirmed his guess, the doctor told me I had a abnormal growth on my thyroid gland which might be malignant and, if it were, the cancer might have spread. We couldn't know until they took a look. He told me that surgery would be on Monday. This was Thursday.

And so my life changed. Here I was, having drifted along in life to my mid-fifties with three wonderful children and a loving husband. One minute I'm planning my elder daughter's wedding and a trip with my husband to the Orient afterwards, and the next minute I'm realizing how fragile my life is.

I had never before been hospitalized.

Like most women in my country, I delivered all my children at home with a doctor there. And now I'm going into the hospital on Monday to have my throat cut open and probed for cancer.

I got home and tried not to think about it. I tried not to think of what would happen to me and my family if a malignancy were discovered. I tried hard not to think at all, to be only in the immediate "now". I thought no further than to prepare for next Monday morning when I was to arrive at the hospital. Time beyond that disappeared.

I decided not to tell the children too much about my condition. They knew only that I was to have a minor operation. And because they didn't know, they were unconcerned; and their normalness diverted my attention away from the tenuous relationship I suddenly found myself in with life. But I was scared.

Sunday night I lay in my husband's arms and thought about my life to that point. If my life were to end how would I rate it?

My first thought was for my husband and children whom I loved so much. They would grieve for me and miss me beyond words. But beyond them, I had not made much of a difference to anyone else's life. True, I'd never done anything to hurt anyone, but what help had I been to anyone outside my small family? Not very much. As I lay in my husband's warmth, I resolved that from that day forward I would do as

Just to Feel Music

Rebecca Moradian

Old man leave me alone
with that stare

It's more than a gaze
a glow in those eyes
I won't share
each time you look at me

Don't paint a picture
inside an aged mind
of sketches where I dance
with grace before the sun

Because I'm not there
and the desire of us
reminds me
I am cold

I see through those eyes
that tell of love
in the dark
from a lifetime you spent
alone

And now you have found my face
soft skin you attempt to caress

in regret of the child
you never had

While a clock turned
and time couldn't break
between a talent
predestined

Years spent with your hands
united upon ivory keys
playing rhythms that revealed
the metaphors of your dreams

Melodies played the stillness
in your voice
pouring out sweet perfected tunes
that filled the cavities of open ears
with yearnings you never met

Now your fingers ache
after drilling upon every note
to discover each sound
and your eyes fall asleep
beneath tired hands

Just before night's darkness
fades to gray



گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN

ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law

* Real Estate Broker

با توجه شخصی به هر مورد

صد درصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در

املاک * مهاجرت * امور تجاری

out fighting on the side of a fellow Jew or a fellow Iranian -- fellows who are after all in exile and oppressed like the Hebrews of Egypt -- solely on the basis of their race? We would rather call the police, call a security guard for crying out loud, and then let them work it out among themselves (or preferably among their lawyers) -- because we have been taught that this is the American way, the "fair" way. It takes a certain courage to overcome that kind of thinking -- Moses had it, and we sure don't.

The next major episode in Moses' adventures involves the timeless rituals of courtship and marriage. Except that, in this case, there isn't much of a ritual involved; it's pretty simple in fact: Moses helps some maidens at the well, their father is impressed, and decides to give Moses Zipporah, his daughter. End of story. Does Moses whine about this being too much like a business transaction? Does he yearn for romance, for moonlight and soft music and such? Does he complain that he wants to play the field a bit longer? Have years of socializing with the beautiful and loose Egyptian girls spoiled him? Does he tell his mother he is in love with an Egyptian girl and is thinking of marrying her (God forbid)? Does he blame his mother for his attraction to non-Hebrews because she placed him in the Egyptian court to begin with? Not for a second. Moses knows the difference between the kind of girl you have fun with and the kind of girl you marry. He knows that a Hebrew girl you've seen once at the well is worth ten thousand times any Egyptian girl you may have dated for years. And somehow he has managed to absorb, retain, and act upon this knowledge despite being brought up virtually an Egyptian. It boggles the mind and it puts some of us to shame.

A few verses later, the Torah moves on to the account of Moses' first meeting with God. When the Lord charges him with his awesome mission, Moses' immediate response is: "Who am I, that I should go unto Pharaoh, and that I should bring forth the children of Israel out of Egypt?" Does this 'Who am I' reveal a severe crisis of identity? Is Moses confused, torn between his Egyptian nurture and his Jewish nature? Is he daunted by the prospect of confronting his former benefactor, and being the agent of the terrible havoc that is sure to befall the people amongst whom he has spent his adolescence? Wrong again. Moses is merely questioning his own worthiness doubting whether he is fit for the monumental undertaking. (This is only a minor snag; Moses is duly admonished and gets on with the job.) Of course, none of us is faced with as historic and auspicious a task as saving our entire race; but the list of our challenges is not exactly short: Have dinner with your family on Friday night. Have dinner with your family every night. Come to synagogue on Saturday morning, wear a suit, and kiss the Rabbi's hand. Don't ever stay out late, and call us every hour. Don't wear jeans that have holes in the knees. Don't grow your hair too long. Don't cut your hair too short. For God's sake SHAVE! Turn down that AC/DC crap and put on some Mo'ine for a change. Come to your third cousin's bridal shower, and dance with your fourth cousin. Pretend you don't need a ride when you obviously do. Don't eat that garbage; try this Kaleh-Pacheh. Don't roll your eyes when we are gossiping. Go to college and learn how to question, but don't question certain things. Don't write articles promoting vegetarianism. Hang up your nice degree and go into business with your father. Don't move out of the house till you're married. Stay a virgin till you're married (girls only). Marry a nice Jewish Iranian, have six or eight kids, and send them all to Yeshiva. Don't live in a walk-up building. Visit us every weekend, all year round. Don't worry about us, we're used to being abandoned.

Once a year I read the story and I wonder: when it comes to cultural responsibility, how can we hope to measure up to Moses? But then I remember: he was The Prophet, and we are just regular humans.

THREE DOSES OF MOSES

Omid Arabian

Reading the Torah is always a source of wonder and amazement; but once a year I am left especially awestruck. Once a year we read the story of young Moses, who was born in a time and place not unlike 1979 Iran. Granted, there was no explicit decree demanding our immediate death, but the same atmosphere of fear and hostility did exist, created if not by the Pharaoh then by his close cousins. And while they did not exactly use straw baskets daubed with slime but rather giant aluminum birds with Pan Am logos or Air Pakistan in the case of the less fortunate -- our mothers did set us a sailing across the waters towards postulated safety. (The fathers, especially if you hear them tell it, were fully content just staying put -- and many of them did. So, too, Moses' father plays the smallest of roles -- he is not even named in the story, and promptly disappears from the picture after doing his part in the conception.)

Now some may chalk it up wholly to divine will, but I think it was also good old middle-eastern chutzpa on the part of Moses' mother that got him a cozy spot in Pharaoh's court and got her a position from which she could keep a very close eye on his growing up in a decidedly non-Hebrew environment. The same chutzpa, passed on through the generations, got us enrolled in the El Rodeos and Beverly Highs when we barely spoke any English, and the same watchful eye scorned us silently (and sometimes not so silently) as we gradually transitioned from polyester bell bottoms and Adidas sneakers to tight Levi's and motorcycle boots.

There can be no argument that, as Pharaoh's adopted grandson, Moses soaked up the atmosphere of Egyptian court life aplenty. S.R. Driver, one of the foremost biblical commentators, asserts that Moses "must have learnt many things which from a Hebrew point of view would be extremely undesirable for him to know." Driver politely avoids getting into details, but one can imagine these 'extremely undesirable' ideas would put to shame anything we ever saw on late-night cable while our parents were asleep. So in fact, we can reasonably assume that by the time he was a young lad Moses was just as 'Egyptianized' as any of us are "Americanized" -- if not more.

And this is where my amazement begins. The first significant foray of Moses' adult life brings him across an argument between a Hebrew and an Egyptian, neither of whom Moses has ever met before. As the Torah relates it, after looking this way and that to make sure there are no witnesses, Moses rolls up his sleeves to defend the Hebrew -- and in the process happens to 'smite' (this means kill) the Egyptian. Dr. J.H. Hertz, Late Chief Rabbi of the British Empire, interprets this act as a demonstration that Moses' "loyalty to his kin had not been destroyed by his Egyptian upbringing." Quite right, and quite astounding. After spending years -- decades, indeed - under the wing of the ruler of all Egypt, Moses remembers that the Hebrews are his people. The chosen people, and they automatically merit his lovingkindness over any common Egyptian. He does not even need a court or a jury; he can recognize oppression on his own. I ask you - how many of us have ever done this? How many of us have ever instinctively come

Iranian American Jewish Federation

SKI TRIP

SALT LAKE CITY, UTAH

Package Price Includes:

Air Fare, Transfer to and From Airport,
Four Nights Hotel Accommodation, Friday Night Dinner,
Saturday Night Party, Two Full Day Ski Lift Tickets,
Transfer To and From Ski Area.

Package Price: \$495 (\$545 After September 30)

FOR RESERVATION AND MORE INFORMATION PLEASE CALL:

Iranian American Jewish Federation: (213) 655-7730
Mr. Moadel: (213) 747-4747

PART OF THE PACKAGE PRICE IS TAX DEDUCTIBLE

فدراسیون یهودیان ایرانی

برنامه اسکی مخصوص جوانان

سالت لیک سیتی یوتا - ۲۲ تا ۲۶ دسامبر ۱۹۹۵

چهار شب اقامت در هتل هیلتون - بعلاوه ۲ روز کامل بلیط اسکی تمام وقت

بلیط هواپیما - رفت و برگشت از فرودگاه - پارتی شنبه شب

شام کاشر جمعه شب جمعا ۴۹۵ دلار (۵۴۵ دلار بعد از ۳۰ سپتامبر)

برای رزرو بلیط با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید:

فدراسیون یهودیان ایرانی تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

آقای معدل تلفن ۴۷۴۷ - ۷۴۷ (۲۱۳)

قسمتی از مبلغ پرداختی قابل کسر از درآمد مشمول مالیات است

In an interview, Rabbi Abraham Cooper - Associate Dean of the Simon Wiesenthal Center and Museum of Tolerance - stated that, "Every Jewish immigration is unique. Each group of Jewish refugees who have come to this country in the last century have gone through a difficult period of adjustment. In emigrating to America, possibly having lived under the threat of the governments of their native countries, they entered a very open society where there are endless choices and they now set their own limits. "As such," he continued, "new generations have to discover for themselves positive reasons why they want to continue their practice of Judaism."

Rabbi Cooper went on, "Parents may wonder why their children behave differently than they did in their country of origin, and that is because young Jews now have unprecedented choices that they never had before," and he continued, "You cannot teach values by osmosis and investing in your children's Jewishness is very important." Outlining how this could be done, Rabbi Cooper stressed the importance of Jewish day school, summer camps, and perhaps, even taking children on a trip to Israel.

"The bottom line," he said, "is that people need to show their children that Judaism is a priority. It takes both patience and commitment."

With that in mind, if future generations maintain these same values, and make an effort to pass it on to their children, we can all benefit. Each of us can do our part, and together we can build a brighter future.

دکتر جیکوب اسحق اف

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

9301 Wilshire Blvd, Suite 409

(at Rexford)

Beverly Hills, CA 90210

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

POINT OF VIEW

Maintaining Our Jewish Identity in a Free Society

Cindy Karubian

As an American woman married to an Iranian man, I have had a "birds-eye view" of the wonderful Persian culture for the past sixteen years. Having many dear friends who were born in Iran, I have seen them cling desperately to their own Jewish-Iranian background -- the music, literature, language, delicious cuisine ... and more.

Here in this "melting pot" of America, we can find fertile soil for assimilation. We are bombarded with a gentile culture of non-kosher fast-food restaurants. Christmas is a national holiday. Many teenagers wear crosses in their pierced ears as a fashion statement. Alone, each may appear "harmless," but after a few generations pass, the predominant Christian culture may be so pervasive that it becomes invasive, tearing at the very heart of a people with such a rich heritage.

How can we prevent this from happening? I believe that the best way is to instill in children a love of Hebrew, as well as Farsi. Setting aside Shabbat dinner as an important family time is as essential now as it will be for the future of our children and grandchildren.

In this fast-paced society, it is easy to relinquish what has been practiced for generations because, let's face it, many of us are busy, and keeping our Jewish traditions takes time and commitment.

In our own family, we have consciously tried to put forth an effort into our practice of Judaism every day, from making a *bracha* (blessing) before eating to keeping a kosher home. Practicing our Judaism has become an anchor in a turbulent world; a peace in the midst of hectic society.

Another way for people to insure a positive future is to become involved in Jewish outreach and organizations. It can be personally enriching, and may also be a way for them to connect with others who have the same values in social situations apart from school or work. Having an opportunity to give and share can be very rewarding.

Perhaps one of our greatest attribute as Jews is our spirituality and belief in God that is unwavering through all kinds of turmoil. Iranian Jews, in particular, are endowed with this spirituality, as they left Iran and came to a strange land, America, ready and willing to make a new beginning for themselves and their families. This could not have been accomplished without a great deal of faith and belief. And, indeed, they came to this country, sacrificed, persevered, and succeeded! Surely, they are a modern-day success story and have every reason to be proud of their unique accomplishments.

disintegration

amir ohebsion

guardian angel
of death
plant me inside
mother earth
invite
god's little creatures
the ants and
the worms
and other humble
life forms
to come
to the feast
in my
grave
and
eat
the flesh
they so
crave
they can come in
through my ears
and slowly devour
all my fears
to them
i dedicate my
heart
and will serve it
with guts and liver
to start
i know
they will cherish the
remains
of my desires, joys and
pains



Artwork: Farid Safai-Kia

Untitled

Jerusha Simantob

She looks at my face
And tells me of the fear that she senses
A fear she sees in the depths of my eyes
A fear I try so hard to hide and protect
When love knocks loudly at my hearts door
I turn away and make myself deaf
To loves pounding that sings in my head

He has come to me with a gift
Offering his heart
And I run the other way
Hoping he will turn and leave my life
Still raw from my past
He becomes the devil I run from

My ego yells
I am not deserving
Love has no place in my life
So I fly to a place that beckons me
A home that is rightfully mine
Yet I choose to fill this home with chaos
With an ego I want ripped from my head

Fear has become my destiny
And my heart sings it's songs of love
Only in the abstract
And I think of a king who has come
to claim a queen

Yet one moment I am his queen
And the next a slave bound by the past
Bound by the master of memories

Where will you live this Fall?

ATTENTION STUDENTS!

- * Cooperative living
- * 2-minutes walk to UCLA
- * Affordable rent
- * Swimming pool
- * Jewish students of all backgrounds
- * Single or double rooms
- * Kosher Kitchen
- * Free parking

LIVE IN A THRIVING JEWISH COMMUNITY ...

JOIN THE WESTWOOD BAYIT

Call for details (310) 470-8343

Open to Undergrads & Grads from any college

Your ad can be here.

crooked, walked with a cane and little teeth, he was still there, survivor, burying the seed of a seed of his soul. He acknowledged with a small nod the words of his daughter.

"Wonderful there, indeed," she said regretfully. Her daughter, holding the hand of her mate, was quiet too. Soft red lips just closed together. Dark curly hair floating in the blue breeze.

I walked on. I walked past them all.

Into the blue breeze and the purple dusk and the cliffs and the edge and the forest of trees.

I, a younger man, had been gone a long time. At that cliff on the mountain. I had become that soft floating air, that gentle purple dusk, that smell of blooming mountain wild flowers. I had become the cliff, its edge, and its deep fall. I was all of it. I had been gone a long time.

When I came back, my people had all grown, had all changed. They all had lives, happiness and sadness, new limbs. When I returned, they were holding a celebration. A celebration that I had walked in on. People were dancing, eating spit-fired meat, laughing near the mountain. The blue breeze was still there, the purple dusk.

My sister had a child. Small round hairless wonder. He giggled at my whiskers that tickled his small neck. His small fingers closed around my cold weary ears.

My mother kissed me, trying not to notice how old I had become. How alone. I had left alone and had come back alone. A bit larger. A bit more sturdy; like the mountain itself. I had become strong yet weathered, majestic yet wrinkled, stone, yet somehow ... beaten. I played with so many children. All of my blood. All who didn't know me but played with me. Climbed on my wide, big back and hung on my heavy, long arms, held on to my thick fingers. I was old.

One cousin from my childhood now had her third child, a daughter. A daughter who could walk and talk and think. How long had I been away? She was beautiful. She looked as sweet as her mother and as new as the blue breeze of that day. With soft green eyes and wavy brown hair and a mole on the smooth slope of her cheek. Still a child. She loved me. I didn't know why because she'd never seen me. Only heard stories. She was going to take care of me, she said. She brought me fruit and water. She brought me sweet cakes and watched me eat.

I was old. A giant old rock. Broken at places. Jagged. Larger than her and most of them all. I was not very touchable. Yet she stood by me, fed me. In me she saw something.

I just let her look.

Jewish Family Service
Full Time Social Worker Position
Includes Pre-migration Planning

REQUIREMENTS:

*A master degree in Human Services field, plus one year relevant experience or B.A. degree plus two years of relevant experience.

* If interested, please call Sima Furman at (213) 651-5573.

Your ad can be here

Requiem For A Rolling Stone

Michael Shokrian

I had come to a mountain.

A big stone. The mountain had trees, lots, cliffs and smoothened stone walkways. It had cool wind, blue sunlight and purple dusk.

Walking into the purple, the soft blue at the end of the big stone, I was. Walking by myself, I was.

On the way I saw a woman from my country. A young dark haired woman. She had been near the edge of the mountain, looking into the purple dusk, letting the cool blue breeze wash her body. She walked toward me as I walked toward the edge, looking to go down the big stone, into the trees, into the purple, into the dusk.

She said to me in excited subtle smiles: "It is beautiful there: you will have pleasure. Be careful. Take it all in. Come back safe. It is quite wonderful." She spoke in the mother tongue. I walked into the dusk.

Walking on top toward the edge of the big gray mountain. I could see trees all over below the edge. A green ocean below me. Sloping back up, away into the blue breezes. I walked toward the downhill slopes. "My eyes have been hungry," I thought, "my soul has been battered."

I saw my aunt walking up. She had gone farther toward the edge than the girl before. She was with her father, who walked with a cane, and one of her daughters. The one that survived. The one who is alive. She had found herself a mate. They were mourning the loss. Yet somehow, underneath, they had faint smiles on their faces. The cool breeze softened my aunt who is normally so hard. And her father too, who is normally so hard. And her surviving daughter, who is normally so sad.

They were melancholia.

They saw me walking in the blue light toward the purple dusk. Toward the edge of the big stone. Toward the green sea of trees beneath us.

"It is wonderful there," said my aunt gently. Faint smile still.

Her father normally a hard talker, a prankster and smoker, pincher of cheeks and young meat, he quietly looked past us at the horizon. He'd buried so many in his day. Now gray and

dimension to this wonderful writer. I hope you all enjoy this piece as much as I have.

Our multi-talented Editor-in-Chief, Simon (Sion) Ebrahimi is well known for his Farsi stories, but too few of our readers are aware that he is also an outstanding poet. We loved his poem "A House" which appeared in our last edition and welcome his beautiful poem, "Day and Night" appearing in this issue. Additionally, his uniquely bilingual format acts as a natural bridge spanning the two sections of *Shofar*.

Yours truly contributes "Promises", a story inspired by and dedicated to someone I love very deeply.

We proudly introduce three new writers to *Shofar* in this issue.

Jerusha Simantob has contributed her poem, "Untitled". We welcome her to our pages and we hope to read more of her work in the future.

We thank Cindy Karubian for her meaningful piece, "Maintaining Our Jewish Identity in a Free Society" in which she so beautifully expresses her opinion of the importance of Judaism in today's world. Cindy has a lot of worthwhile things to say and I hope she continues to share herself with us.

Also premiering in this edition of *Shofar* is the work of Omid Arabian entitled

"Three Doses of Moses," a wonderfully creative and thoughtful piece.

We trust that the range of ideas expressed herein, from Mr. King, Mrs. Karubian and Mr. Arabian regarding Judaism will provoke thought and intelligent discussion amongst and from our readership.

One of the many beauties of our religion is its vitality for it encourages questioning, allows for diverse expression of intellect and survives debate. Wherever we may be in the spectrum of Judaism, we are all Jews and as a family of Jews, we are all deserving of exchanging our views and expressing our ideas, respectfully, under the shared umbrella of Judaism.

We hope that *Shofar* can serve as an open forum where opinions are aired in good will and good taste.

Look at as now with our own cover, our wonderful talent, our enthusiasm, and our umbrella.

We're on our way!

Enjoy!
Quitta



SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A poem? A story or essay?

We're Listening.

FROM THE EDITOR

Guitta Karubian

We had intended to introduce humor into *Shofar* with this edition, but have decided to stifle our chuckle for the moment and postpone that agenda to the next issue.

No, you're not imagining things. Thanks to the Chief Editor, and the "Powers that Be," this issue of *Shofar* boasts the first time that the English Section is printed under its own cover.

Symbolic of the ability of our two cultures to co-exist and flourish in one body, both the Farsi and English sections of *Shofar* now have their own cover; thus each section stands with its own integrity, connected at or near the spine to the other, so that interestingly, both our English readers and those who read the Farsi section ultimately end up at the same place, having taken somewhat different yet related paths.

Readers of both sections will be entertained by the wonderful interview with Larry King, the 90's "King of talk show hosts" which *Shofar's* distinguished writer, Guity Borookhim (Simantoob) brings us.

The English section has chosen to memorialize this interview on its first cover with a rather whimsical illustration of the illustrious Mr. King atop a flying Persian carpet. Our first cover is designed by Koorosh Soleimani, an outstanding cartoonist who joins our staff with this issue. We welcome Koorosh to *Shofar*.

Hopefully our choice of subject for our cover will convey our sentiment that as

life deals with people and as we deal with life, things are not as linear or as divergent as they may seem; ultimately our paths meet, as Larry King, this moment's "King" wielding substantial power in the media world and borne of hi-tech communications and a shrinking world monitored by satellite, interfaces with our Iranian Jewish readership, a population until recent times ruled by the "King of Kings" presenting an unlikely convergence.

Guity has extensive reporting experience and her interview with Larry King has afforded us a chance to eavesdrop on some insightful dialogue with a man who has retained his candor and simple, straight forward style despite intensive exposure to the limelight and to the "yada-yada" attitude that crowns Hollywood.

Under the English cover, we present an array of talented writers in this issue.

As a staff writer for our Farsi section, Guity's interview written in English allows us the opportunity to place her in this issue's **"In the Spotlight"**

Our readers are falling in love (as I have) with the poetry of Rebecca Moradian. Her poem entitled "Just to Feel Music" which is published in this issue is one of my personal favorites.

Amir Ohebsion, an integral participant and writer for our English section, whom we'll be telling you more about in our next edition, debuts his poetry in this issue with "disintegration"; and Farid Safai-Kia, another *Shofar* writer debuts his artistic talent with his illustration accompanying Amir's poem.

Michael Shokrian's piece, "Requiem For A Rolling Stone" adds a whole new

SHOFAR

6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

* *Shofar* is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.

* Writers contributions to *Shofar* are voluntary and free

* All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source.

Editor-in-Chief:

Sion (Simon) Ebrahimi

Administrative Editor: E. Eshaghian

Staff Artist: Jacob Abir

Staff Photographer: M. Pouretahad

English Section

Editors:

Guitta Karubian and E. Victory

Contributing Writers:

Sepideh Haggayan Amir Ohebsion

Rebecca Moradian Farid Safaie-Kia

Michael Issac Shokrian

Farsi Section

Staff writers:

Guity Borookhim Barokh Borookhim

Shokooh Darvish Houshang Ebrami

Sam Kermanian Nouri Kharrazi

Nasser Oheb Nina Ostovar

Farzaneh Talei Parvaneh Yousefzadeh

Advertise in Shofar

Full page (inside)	\$200
Half page	\$125
One third page	\$100
One fourth page	\$ 75

For more advertising information,
please contact us at the above
telephone number.

Contributing Writers to this Edition:

Omid Arabian	- Jewlery Designer
Sion (Simon) Ebrahimi	- Multi Media Personality and Business Consultant
Cindy Karubian	- Children's Writer and ASCAP Publisher
Guitta Karubian	- Attorney at Law and Real Estate Consultant
Rebecca Moradian	- Literary Liason
Amir Ohebsion	- Jewlery Designer
Jerusha Simantob	- Administrative Assistant
Michael Shokrian	- Writer

Spotlight on:



Guity Borookhim (Simantoob)

Born in Tehran, Iran, Guity graduated from the National University of Tehran in French Literature.

At the age of 17, she started her career as a reporter, writer and French translator with "Zaneh Rooz", the most prominent women's magazine in Iran, conducting interviews with celebrities such as Cliff Robertson and Baigom Agha Khan.

Guity has been a writer and reporter for *Shofar* from it's very first edition and has remained one of our most dedicated staff writers. Throughout this time, in addition to contributing very popular articles which generally focus on community problems, she has also conducted a number of interviews for *Shofar* with Elie Wiesel, Dennis Prager, Vidal Sassoon and others.

Guity is very well known throughout the community for her philanthropic activities. Her Persian translation of "The Nine Questions People Ask About Judaism", written by Dennis Prager and Joseph Telushkin, published by the Iranian American Jewish Federation (IAJF), had record sales with proceeds going to Operation Exodus and The Emergency Medical Fund of IAJF.

According to Guity, "Writing is a tool to enhances human values in caring for and helping each other."

Guity and her husband Manouchehr have two children, Michael, a medical student and Guita, a communications student..

- The Editors

CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

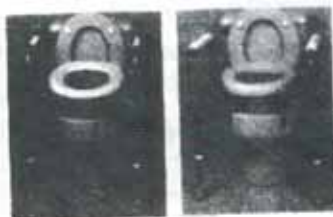
داروخانه ای که کلیه نیازهای دارویی و بهداشتی شما را برآورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



تحويل مستقیم دارو به منازل و از طریق پست

تخفیف مخصوص سالمندان

ما قیمتهای داروخانه های بزرگ آمریکارا از قبیل Thrifty و Save-On می شکنیم



جوراب و ارس - کمرست های طبی - کمربند های طبی
برای سرویس سریعتر
از پزشک خود بخواهید
نسخه شما را برای ما فکس کند
کلید انواع وسایل مخصوص سالمندان،
تخت های الکتریکی بیمارستانی



در سه نقطه مختلف لوس آنجلس کاملاً در دسترس شما

وست لوس آنجلس

۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار

۳ بلاک شرق باندی در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

(310) 473-1568

ولی

۱۸۲۵۴ شرمین وی

جنب میلرز مارکت

(818) 708-708-0

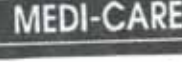
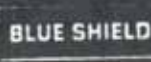
بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایو شمالی

روبروی سیتی هال در جنوب سانتامونیکا بلوار

(310) 246-5999

روزهای یکشنبه از ساعت ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر، برای راحتی شما باز است



اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

قبول مدیکال و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و خدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



שוֹפָר

SHOFAR

A Publication of:
Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048



Dr. AGHAI SOLOMON
121 N Oakhurst Dr
Beverly Hills CA 90210-5504

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236

ADDRESS CORRECTION REQUESTED